



دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

رئوس مای ایرانی‌شناسی

علمی

شماره استاندارد بین المللی ۰۶۴۳-۲۲۵۲
سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

- ۱ نقد و بررسی تحقیقات شرق شناسان فرانسوی در باب تاریخ جهانگشا و جامع التواریخ
زینب سادات ابطحی
- ۱۹ خاستگاه زبانی مهاجران هرزن (واکاوئی نظریه هنینگ)
نیما آصفی
- ۳۵ بحثی در مورد افعال ضمیرساخت
محمدحسن جلالیان چالشتی
- ۵۵ درباره اصطلاح حقوقی از شماند در مادیان هزار دادستان
نادیا حاجی پور
- ۷۵ دین مسئله؛ نمونه‌ای از کلام انفعالی و تدافعی زردشتیان
حمیدرضا دالوند
- ۸۹ ساسان پنجم کیست؟
فرزانه گشتاسب
- ۱۰۵ پیشنهادهایی درباره خوانش برخی عبارات یادگار زیران
میثم محمدی
- ۱۲۳ هرمامیترس: یک نام "مادی" در فهرست پادشاهان آشور!
مهرداد ملکزاده
- ۱۵۳ وصف مبهم *aiva*- در فارسی باستان
چنگیز مولایی
- ۱۶۱ مرزبان در بیشاپور تدفین در اقلید: نگاهی به گورنوشته اقلید
سیروس نصراله‌زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های ایران‌شناسی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی

۲۲۵۲-۰۶۴۳

۲۶۷۶-۴۶۰۱

سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسؤل: غلامحسین کریمی‌دوستان (استاد دانشگاه تهران)

سرمدبیر: ژاله آموزگار (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

هیأت تحریریه

جلال‌الدین رفیع‌فر (استاد دانشگاه تهران) منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران) محمود جعفری دهقی (استاد دانشگاه تهران) میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی) کمال‌الدین نیک‌نامی (استاد دانشگاه تهران) مه‌شید میر فخرایی (استاد پژوهشگاه علوم انسانی) محمدجعفر یاحقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد) زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی) احمد صالحی کاخکی (دانشیار دانشگاه هنر اصفهان) حسن حضرتی (دانشیار دانشگاه تهران) سید حسین نصر (استاد دانشگاه جورج واشنگتن) کارلو جوانی چرتی (استاد دانشگاه ساپینزا) نیکلاس سیمز ویلیامز (استاد مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی) آنا کراسنولسکا (استاد مطالعات ایرانی دانشگاه کراکوف لهستان) فیلیپ کرین بروک (استاد دانشگاه گوتینگن، آلمان).

مدیر داخلی: محرم باستانی

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان قدس، کوچه آذین، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه تهران، پلاک ۱۰

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۵

پست الکترونیکی: jiranic@ut.ac.ir

قیمت: ۱۰۰/۰۰۰ ریال

نشریه پژوهش‌های ایران‌شناسی بر اساس نامه شماره ۱۰۰۱۵۹ مورخ ۹۰/۶/۱۵ کمیسیون محترم نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری موفق به کسب درجه علمی-پژوهشی شده است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است. این نشریه در

پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

- پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی (SID) به نشانی اینترنتی: www.sid.ir
- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir
- پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی: [www.Ulrich's International periodicals directory \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's International periodicals directory (Journal, magazine))

شرایط پذیرش مقاله (راهنمای نویسندگان)

دوفصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نشریه‌ای علمی-پژوهشی در زمینه تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات ایران است که حداکثر در دو شماره در سال منتشر می‌شود.

ویژگی‌های کلی مقاله‌های مورد پذیرش

- مقاله باید حاصل تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد، در نشریه دیگری منتشر نشده باشد و مادامی که داوری آن در این مجله به پایان نرسیده، به مجله دیگری ارسال نشود.
- مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده، واژه‌های کلیدی (۵ تا ۷ واژه)، مقدمه، پیکره اصلی مقاله، بحث و نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد و بر روی کاغذی به ابعاد ۳۰×۲۱ با قلم B Nazanin به اندازه ۱۳ و ۲۴ سطر در صفحه، در فرمت word و از بالا و پایین ۵ و از راست و چپ ۴/۵ تنظیم شده باشد و به همراه یک فایل (2007) word و یک نسخه فایل PDF به نشانی پست الکترونیکی jiranic@ut.ac.ir ارسال شود. اندازه قلم چکیده و واژه‌های کلیدی باید ۱۱ باشد. به علاوه هر مقاله باید دارای یک چکیده فارسی و انگلیسی با قلم Times News Roman به اندازه ۱۱ در حداکثر ۲۵۰ کلمه باشد. نام نویسنده، مرتبه علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل نویسنده یا نویسندگان و نشانی پست الکترونیکی و شماره تلفن آنها در صفحه و پوشه‌ای جداگانه باشد.
- حجم مقاله با احتساب تمام اجزای آن نباید بیشتر از ۲۰ صفحه (۷۰۰۰ کلمه) باشد.
- چکیده مقاله باید تصویری کلی از مقاله را در ۱۵۰ تا ۲۵۰ واژه در اختیار خواننده قرار دهد.
- مقدمه مقاله ترجیحاً باید شامل موضوع مقاله، پیشینه تحقیق، مبانی نظری باشد.
- بخش‌های مختلف مقاله باید دارای شماره مجزا باشد (مقدمه به شماره مجزا نیاز ندارد). عنوان هر بخش اصلی و بخش‌های فرعی باید با یک سطر سفید از یکدیگر، جدا و سیاه (بولد) نوشته شود. سطر اول ذیل هر بخش فرعی، بر خلاف سطر نخست بندها (پاراگراف‌ها)ی دیگر، نباید با تورفتگی آغاز شود.
- بخش‌های فرعی هر مقاله نباید از سه لایه، فرضاً به صورت ۳-۱-۴، که بیانگر بخشی فرعی از بخش سوم مقاله است، تجاوز کند.
- معادل لاتین واژه‌های تخصصی مهم و نام افراد کمتر شناخته‌شده با قلم Times New Roman در اندازه ۱۰ به صورت پانوشت درج شود.
- یادداشت‌ها به صورت پی‌نوشت تنظیم شود.
- در صورت استفاده از اختصارات ناآشنا، فهرست آنها ذکر شود.

- اگر نویسنده یا نویسندگان در تهیه مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده‌اند یا قصد تشکر و قدردانی از کسانی را دارند که در نگارش مقاله از آنان یاری گرفته‌اند، باید در اولین پی‌نوشت بدون شماره به این مطلب اشاره نمایند.

- در تهیه نمودارهای درختی و امثال آن از ابزارهای Table، Draw و Equation در محیط Word استفاده شود تا تنظیم آنها در نسخه نهایی مشکلی را به وجود نیآورد. کلیه مثال‌ها، نمودارها و تصاویر باید دارای شماره پیاپی باشد.

- در واج‌نویسی داده‌های مربوط به زبان یا گویشی ناآشنا از قلم نسخه Doulus Sil IPA استفاده شود.

- در ارجاعات، اگر چنانچه به نام مؤلفی در داخل متن مقاله اشاره شده است، سال انتشار اثر در داخل پرانتز و در صورتی که مقصود نویسنده ارجاع به صفحه خاصی از اثر مورد اشاره است، صفحه مورد نظر پس از علامت دو نقطه (:) در درون آن قرار داده شود. اگر به نام مؤلف در متن تصریح نشده باشد، نام مؤلف مورد ارجاع را نیز باید در داخل پرانتز ذکر شود. اگر اثری بیش از یک جلد داشته باشد، بعد از نام مؤلف شماره جلد اثر ذکر شود و علامت دو نقطه (:) بعد از آن بیاید. همچنین ارجاعات داخل متنی فارسی و انگلیسی باید با فونت ۱۰ تنظیم شود.

مثال:

- زرین کوب (۱۳۵۸)

- زرین کوب (۱۳۵۸: ۲۵)

- (زرین کوب ، ۱۳۷۵ / ۲ : ۵۸۴)

همین شیوه درباره منابع غربی نیز صادق است.

- نقل قول‌های مستقیم بیش از سه سطر باید به صورت جدا از متن اصلی و با یک سانتی‌متر تورفتگی از طرف راست و با همان قلم متن، ولی به اندازه ۱۰، نگاشته شود.

- منابع فارسی و لاتین در دو بخش مجزا در پایان مقاله با ترتیب الفبایی مانند نمونه‌های ذیل آورده شود. نام کتاب‌ها و مجلات با حروف مایل مشخص شود.

کتاب

الیاده، میرچا، ۱۳۸۹، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش.
Black, J., and A. Green, 2004, *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*, The British Museum Press.

مقاله

حق پرست، لیلا و محمد جعفر یاحقی، ۱۳۹۵، «الگوی زندگی جهان پهلوان»، فصلنامه فرهنگ و ادب عامه، س ۴، ش ۱۰، صص ۱-۳۲.

Say, I. And C. Pollard, 1991, "An Integrated Theory of Complement Control,"
Language, 67, 63-113.

فصلی از یک کتاب یا مقاله‌ای از مجموعه مقالات همایش‌ها

Keenan, E., 1988, "On semantics and binding theory," in J. Hawkins (ed.),
Explaining Language Universals (99, 104-55), Oxford, Blackwell.

رساله

Tomilka, S., 1996, *Focusing Effects in VP Ellipsis and Interpretation*, Doctoral
Dissertation, University of Massachusetts, Amherst.

بزرگ و کوچک نوشتن حروف اول کلمات در ارجاعات در زبان‌های آلمانی و فرانسوی و جز آنها
تابع قواعد همان زبان‌هاست.

وبگاه‌های اینترنتی: نام خانوادگی، نام کامل نویسنده، عنوان مقاله یا اثر مورد استفاده به
صورت کج‌نویسی، نشانی وبگاه اینترنتی.

<http://www.biainili-urartu.de/Iran/Urmia-2004/22.jpg>

- از شماره‌گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل‌های فهرست منابع اجتناب شود.
- اگر اثری در فهرست منابع بیش از یک سطر را به خود اختصاص دهد، سطر دوم به بعد با
استفاده از کلید Tab با یک سانتیمتر فاصله بیشتر از متن ادامه یابد.
- ویراستار مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- چاپ مقاله منوط به تأیید داوران و هیئت تحریریه مجله است.

علائم اختصاری:

س: سال	ق.م: قبل از میلاد
ت: تولد	م: میلادی
م: متوفی	ه.ش: هجری شمسی
ش: شماره	ه.ق: هجری قمری
	حک: حکومت

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	نقد و بررسی تحقیقات شرق‌شناسان فرانسوی در باب تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ / زینب سادات ابطحی
۱۹	خاستگاه زبانی مهاجران هرزن (واکاوی نظریهٔ هنینگ) نیما آصفی
۳۵	بحثی در مورد افعال ضمیرساخت محمدحسن جلالیان چالشتی
۵۵	دربارهٔ اصطلاح حقوقی ازشماند در مادیان هزار دادستان نادیا حاجی‌پور
۷۵	دین مسئله: نمونه‌ای از کلام انفعالی و تدافعی زردشتیان حمیدرضا دالوند
۸۹	ساسان پنجم کیست؟ فرزانه گشتاسب
۱۰۵	پیشنهادهایی دربارهٔ خوانش برخی عبارات یادگار زیریران میثم محمدی
۱۲۳	هرمامیثرس: یک نام "مادی" در فهرست پادشاهان آشور! مهرداد ملکزاده
۱۵۳	وصف مبهم aiva- در فارسی باستان چنگیز مولایی
۱۶۱	مرزبان در بیشاپور، تدفین در اقلید: نگاهی به گورنوشتهٔ اقلید سیروس نصراله‌زاده



A Review of French Orientalists' Studies on *Tārīkh-i Jahāngushāy* and *Jami' al-Tawārikh*

Zeinab Sadat Abtahi¹

Ph.D Candidate, Persian Language and Literature, University of Tehran

Received: July, 31, 2019; Accepted: February, 29, 2020

Among the historical books written during the Mongol era, *Tārīkh-i Jahāngushā* (The History of The World Conqueror) by Aṭā Malek Joveynī and *Jami' al-Tawārikh* (Compendium of Chronicles) by Rashid al-Din Hamadāni stand out as superior to other books for a variety of reasons and are typically regarded as distinct and privileged sources. About five hundred years after the Mongol invasion over much of Asia, in nineteenth-century Europe, where philological researches were prevalent in the circles of orientalists, these two books were favored by some French scholars. The reason for such acceptance was that, on the one hand, they had not forgotten reminiscences of the relation between their kings and the Mongol rulers during the Crusades and, on the other hand, the narrative of Iranian historians about the Mongol invasion and conquest was interesting to them. Thus, based on the numerous manuscripts available at the Royal Library of Paris, they launched an extensive research on the content of these two books and their authors, and published the results of their studies, along with excerpts from the books and translations into French. The present article attempts to critically analyze these studies while introducing them. Familiarity with such research studies, if accompanied by consideration of the works done in recent decades, can provide a clear picture of the approaches of Western Orientalists in dealing with the historical texts of Iran and Islam in the last two centuries.

Keywords: Mongol Period, *Tārīkh-i Jahāngushā*, *Jami' al-Tawārikh*, Orientalism, French Orientalists

1. Email of the author: abtahi.zb@gmail.com

نقد و بررسی تحقیقات شرق‌شناسان فرانسوی در باب تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ

زینب سادات ابطحی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

(از ص ۱ تا ص ۱۸)

در میان کتب تاریخی که در دوره مغول نوشته شده تاریخ جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی به دلایل گوناگون سرآمد سایر کتاب‌هایند و در نوع خود مآخذی ممتاز تلقی می‌شوند. حدود پانصد سال پس از حمله مغولان و تاخت و تاز آنها در مناطق وسیعی از آسیا، در اروپای قرن نوزدهم میلادی که شرق‌شناسی با رویکرد متن‌محور در محافل فرهنگی آن رواج یافته بود، این دو کتاب مورد اقبال برخی شرق‌شناسان فرانسوی قرار گرفت که از یک سو، خاطره ارتباط پادشاهان خود را با امرای مغول در جریان جنگ‌های صلیبی از یاد نبرده بودند و از دیگر سو، روایت تاریخ نویسان ایرانی از کیفیت کشورگشایی و اعمال مغولان برایشان جالب توجه بود. بنابراین، بر اساس نسخه‌های خطی پرشماری که اغلب در کتابخانه سلطنتی/ملی پاریس در اختیارشان بود، دست به تتبعات گسترده‌ای درباره محتوای دو کتاب یادشده و احوال نویسندگان آن زدند و حاصل تحقیقات خود را به همراه بخش‌هایی از این دو کتاب و ترجمه فرانسوی آن به طبع رسانیدند. سعی نوشتار حاضر مصروف بر این است که پژوهش‌های منتشرشده آنان را در این زمینه معرفی کند و به نقد و تحلیل آن بپردازد. آشنایی با این گونه تحقیقات، اگر با ملاحظه کارهای صورت‌گرفته در دهه‌های اخیر نیز همراه شود، می‌تواند تصویر روشنی از شیوه‌ها و رویکردهای شرق‌شناسان غربی در مواجهه با متون تاریخ ایران و اسلام در دو قرن اخیر به دست دهد.

واژه‌های کلیدی: دوره مغول، تاریخ جهانگشا، جامع‌التواریخ، شرق‌شناسی، شرق‌شناسان فرانسوی، ایران‌شناسی.

مقدمه

در قرن نوزدهم میلادی که نقطه اوج شرق‌شناسی از منظر فقه‌اللغوی (فیلولوژیک) در اروپا محسوب می‌شود، متون بسیاری از عربی و فارسی به زبان‌های اروپایی ترجمه شد. در این میان، متون مربوط به تاریخ اسلام و به طور خاص ایران در مرکز توجه قرار گرفت. آنچه در این گونه منابع کنجکاو شماری از شرق‌شناسان را بیشتر برانگیخت

بخش‌های مربوط به حمله مغول به سرزمین‌های اسلامی بود. تاریخ‌نگاران اروپایی، به دلیل تاخت و تاز وسیع این قوم در چین، نواحی که در قرن اخیر به آسیای مرکزی معروف شده و بخش‌هایی از روسیه و علی‌الخصوص به علت ارتباط دول پادشاهی اروپا با برخی فرمانروایان مغول در جریان جنگ‌های صلیبی^(۱) و همچنین آمد و شد مبلغان مسیحی و بازرگانان اروپایی به قلمرو امرای مغول، که گزارش‌های آن در قالب سفرنامه‌هایی نوشته شده است،^(۲) با مغولان سابقه ارتباط و آشنایی داشتند و بنابراین نزد آنها روایت مورخان ایرانی از کیفیت پیشروی این قوم ویرانگر و شرح افعال و احوال و آداب آنان جذابیت خاصی داشت. از سویی دیگر، می‌دانیم که یکی از وجوه تمایز کتاب‌هایی که نخستین بار واقعه یورش مغولان به ایران را روایت کرده‌اند نسبت به کتب تاریخی که در ادوار قبلی نوشته شده فارسی بودن آنهاست و این مسأله بیش از هر چیز به دلیل نضج و پختگی زبان فارسی در پایان سیر تطوّر پانصدساله خود است و هم بدان دلیل که پدیدآورندگان این قبیل آثار زبان فارسی را به قدر کافی مقبول و مستند می‌دیدند که بتوانند راوی وقایع تاریخی باشد. همان گونه که ادوارد براون متذکر شده، «در هیچ عصری ظهور این همه کتب تاریخیه در زبان فارسی با این درجه از کمال و تحقیق و تنقیح سراغ نداریم» (براون، ۱۹۱۰: ج). در صدر متون تاریخی این دوران، هم به لحاظ تقدّم زمانی و هم از حیث اعتبار و وثاقت اطلاعات، *تاریخ جهانگشا و جامع‌التواریخ* قرار دارد و باقی تواریخ این حوزه بخش وسیعی از معلومات خود را از این دو کتاب گرفته‌اند. نویسندگان این دو مأخذ ذی‌قیمت یا خود بی‌واسطه شاهد برخی جنگها، فتوحات، آداب و اعمال حاکمان مغول بوده‌اند یا این مسائل را به طور مستقیم از امرا و شاهدگان مغول شنیده بوده‌اند.

بنابراین، در قرن نوزدهم مطالعه و تحقیق درباره دو کتاب نامبرده، که به تفصیل واقعه حمله چنگیز و جانشینانش را به مناطق گوناگون ایران بازگو می‌کنند، نزد برخی مستشرقان اهمیت مضاعف یافت. لیکن در این حوزه، شرق‌شناسان فرانسوی بر دیگر هم‌تایان اروپایی خود فضل تقدّم داشتند و به تبع، از حاصل تحقیقات آنها سایر شرق‌شناسان اروپایی بهره فراوان بردند. تحقیقات آنان، که معرفی و تحلیل آن موضوع این نوشتار است، یا ترجمه بخش‌هایی از این متون به زبان فرانسه است که آن را همراه با حواشی مبسوط به چاپ رسانیده‌اند یا کتاب‌ها و مقالاتی مستقل است که در ضمن آنها از منابع فارسی بهره برده‌اند. بررسی چنین موضوعی البته برای شناخت دقیق سیر

مطالعات ایران‌شناسی در فرانسه با رویکرد تاریخی اهمیت بسزایی دارد و می‌تواند راه را برای نقد و سنجش دستاوردهای آنان هموار سازد.

۱. تحقیقات در مورد تاریخ جهانگشا

۱-۱. توضیحاتی درباره کتاب

علاءالدین عطاملک جوینی (درگذشته ۶۸۱ ه.ق.)، مؤلف تاریخ جهانگشا، از جانب هولاکو و پسرانش آباقا و تکودار، معروف به احمد، مدت بیست و چهار سال حاکم بغداد و عراق عرب بود، ولی کتاب خود را پیش از آن در حدود سال ۶۵۸ ه.ق. تألیف کرد. این کتاب ابتدا با شرح آداب و رسوم مغولان و سرگذشت چنگیزخان و خروج وی به طرف غرب و فتوحات او آغاز می‌شود و با ذکر حوادث سال ۶۵۵ ه.ق.، یعنی یک سال پیش از فتح بغداد، خاتمه می‌یابد. کتاب مشتمل بر سه مجلد است. مجلد اول درباره فتوحات چنگیز خان و حکومت فرزند او، اکتای قآن، و فرزند اکتای، کیوک خان، است و اختلافات بر سر قدرت و اوضاع دوره فترت میان سلطنت اوکتای و جلوس منگوقاآن. مؤلف در مجلد دوم تاریخ خوارزمشاهیان را نقل کرده و در مجلد سوم دنباله وقایع مزبور در مجلد اول را پی گرفته، یعنی از جلوس منگوقاآن تا فتح قلعه الموت و انقراض اسماعیلیه به دست هولاکو. اولین و برجسته‌ترین چاپ کتاب همان تصحیح علامه محمد قزوینی است که آن را در سال‌های ۱۹۱۱، ۱۹۱۶، ۱۹۳۷ م. در سه مجلد به همراه مقدمه مفصل در شرح حال مؤلف و تعلیقات و فهرس به همراه مقدمه انگلیسی ادوارد براون در انتشارات بریل لیدن به عنوان شماره شانزدهم مجموعه کتاب‌های اوقاف گیب به طبع رساند.

۲-۱. تحقیقات کاترمر

اتین مارک کاترمر^(۳) (۱۷۸۲-۱۸۵۷ م.) یکی از شرق‌شناسان صاحب‌نام قرن نوزدهم است که نقش مهمی در معرفی، چاپ و ترجمه آثار عربی و فارسی به زبان فرانسه داشت. وی از جمله شاگردان سیلوستر دوساسی^۲ بود که او نیز خود مستشرق برجسته و مترجم آثار متعدد ادبی و تاریخی فارسی و عربی همچون *منطق الطیر* عطار بود. وی از سال ۱۸۱۹ م. کرسی استادی زبان عبری، سریانی و کلدانی را در کُلژ دو فرانس^۳ در اختیار گرفت و از ۱۸۳۲ م. به تدریس زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه^۴ پرداخت. از

1. Étienne-Marc Quatremère

2. Silvestre de Sacy

3. Collège de France

4. École des langues orientales

میان کارهای او در حوزه تاریخ می‌توان به تصحیح و چاپ مقدمه ابن خلدون و ترجمه بخش بزرگی از کتاب *السلوک لمعرفة دول الملوك* نوشته تقی‌الدین مقریزی، مورخ مشهور مصری، اشاره کرد (Messaoudi, 2012).

کاترمر مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ جهانگشا» در مجله *ذخایر مشرق زمین*^۱ (1809) به چاپ رساند. وی طی این مقاله شرح حال مفصلی از علاء‌الدین عظاملک جوینی صاحب کتاب آورده که به عقیده علامه قزوینی هر چند خالی از اشکال نیست، اما جامع‌ترین و مفیدترین پژوهشی است که تا زمان او (قزوینی) درباره این کتاب انجام شده است (قزوینی، ۱۹۱۱: یا). با مقایسه شرح حالی که کاترمر در این مقاله و قزوینی در مقدمه خود راجع به جوینی نگاشته‌اند، می‌توان گفت هر اطلاعاتی که کاترمر درباره این شخص به دست داده در مقدمه قزوینی نیز تکرار شده، با این توضیح که قزوینی علاوه بر مراجعه به منابع مورد استفاده کاترمر، یعنی *روضه الصفا* میرخواند، *حبیب‌السیر خواندمیر*، *جامع‌التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله و *تاریخ الاسلام* ذهبی، به مآخذ دیگری همچون *تاریخ و صاف* و *تاریخ گزیده* مستوفی خصوصاً درباره احوال خاندان و فرزندان عظاملک جوینی استناد نموده و برخی وقایع را با جزئیات بیشتری ذکر کرده است؛ از جمله مصائبی که در اواخر کار به وی رسید و در نهایت منجر به مرگ او شد. در ماجرای سعایت مجدالملک یزدی علیه جوینی، قزوینی با مراجعه به دو رساله‌ای که او در اواخر عمر به نگارش درآورده، یعنی *رسالة تسلیة الاخوان* و رساله دیگر از تصنیفات نویسنده که نام آن معلوم نیست (همان: مح)، از زبان شخص جوینی به عنوان شاهد ماجرا جزئیات دقیق‌تری از تهمت‌هایی که بر او وارد آمده و به سبب آن آزار و شکنجه‌های بسیاری را متحمل شده است نقل می‌کند. این جزئیات در شرح حال نوشته کاترمر، بخصوص در آن قسمت که جوینی براءت ساحت خود را از این اتهامات با ذکر شواهد اثبات می‌کند، نیامده است. البته کاترمر به جز این مورد، باقی ماجراها را به واسطه مختصری که میرخواند (درگذشته ۹۰۳ ه.ق.) از *رسالة تسلیة الاخوان* آورده نقل کرده است (Quatremère, 1809: 234)، و به علت همین عدم مراجعه مستقیم به رساله نامبرده دچار اشتباه شده و تصور کرده است که «این رساله بی‌شک به عربی نوشته شده است» (Ibid.). قزوینی به *تسلیة الاخوان* موجود در کتابخانه ملی پاریس، که ذیل یکی از نسخ *تاریخ جهانگشا* نوشته شده بوده، استناد نموده است، اما کاترمر موفق به مطالعه آن نشده، زیرا این نسخه^(۴) بعد از فوت وی به کتابخانه پاریس وارد شده بود.

1. *Fundgruben des Orients/ Mines de l'orient*

مسأله جالب توجه دیگر این که کاترمر چنین پنداشته است که تاریخ جهانگشا مجلدات دیگری نیز داشته که مفقود شده است و دلیل وی برای اثبات این مدعا آن است که مؤلف تا ۶۸۱ ه.ق. در قید حیات بوده، ولی در کتاب او وقایع تنها تا سال ۶۵۵ ه.ق. و انقراض سلسله اسماعیلیان الموت به دست هولاکو نقل شده است و از شرح واقعه فتح بغداد به دست هم او و سپس توصیف حکومت بیست و چهارساله عطاملک جوینی بر این شهر سخنی به میان نمی‌آید. بر این اساس، کاترمر در مقاله خود عنوان کرده است که کتاب تاریخ فردی با نام نیک‌پی بن مسعود، که خلاصه تاریخ جهانگشا است و نسخه پرحجمی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است،^(۵) شرح واقعه فتح بغداد را در خود دارد، حال آنکه در دستنویس تاریخ جهانگشا که او مقابل خود داشته چنین شرحی مفقود است (Quatremère, 1809: 233). بنابراین، نتیجه گرفته که احتمالاً وصف این رویداد در نسخه‌های دیگر تاریخ جهانگشا ضبط شده است. اما نیک‌پی بن مسعود در کتاب خود خلاصه ذیل خواجه نصیرالدین طوسی (درگذشته ۶۷۲ ه.ق.) در شرح واقعه بغداد را که در انتهای برخی از نسخ تاریخ جهانگشا آمده^(۶) ذکر کرده و به همین دلیل امر بر کاترمر مشتبه شده که این ذیل نوشته عطاملک جوینی و متعلق به بخش‌های مفقود تاریخ اوست. علت اصلی سکوت جوینی در دوران امارت بیست و چهارساله او بر عراق احتمالاً اشتغال وی به وظایف حکومتی بوده که بلافاصله پس از فتح بغداد به وی سپرده شد.

۱-۳. تحقیقات دفرمیری

شارل فرانسوا دفرمیری^۱ (۱۸۲۲-۱۸۸۳ م.) از دیگر مستشرقان فرانسوی است که درباره متون عربی و فارسی به تحقیق پرداخته است. وی شاگرد کاترمر بود و زبان فارسی را نزد او آموخت. وی همچنین به استاد خود پیشنهاد داد تا تدریس تاریخ اسلام در مدرسه السنه شرقیه را بر عهده بگیرد، ولی به دلایل مختلف پیشنهاد او عملی نشد و هنگامی که کاترمر در سال ۱۸۷۵ م. درگذشت، دفرمیری امید داشت که خود صاحب کرسی او در مدرسه مذکور شود. اما شیفیر^۲، مستشرق مشهور دیگر، جایگزین کاترمر گشت و دفرمیری هم به تدریس زبان و ادبیات عرب مشغول شد و از سال ۱۸۶۹ م. به عضویت فرهنگستان «کتیبه‌ها و علوم ادبی»^۳ فرانسه درآمد (Richard, 1994).

1. Charles François Defrémery
2. Charles Schefer
3. Académie des Inscriptions et Belles-Lettres

پژوهش دفرمری در مورد *تاریخ جهانگشا* چنین است که او در *مجله آسیایی*^۱ دو مقاله مبسوط در مورد تاریخ اسماعیلیه تألیف کرده است، یکی در مورد اسماعیلیان شام و دوم درباره اسماعیلیان ایران. در مقاله اول، وی در دو موضع، که مربوط به تاریخ اسماعیلیان الموت در ابتدا و انتهای کار آنها است، به *تاریخ جهانگشای* جوینی ارجاع می‌دهد (Defrémery, 1855: 39, 47). اما در مقاله دوم که مشخصاً به اسماعیلیان ایران اختصاص دارد، او به طور گسترده به کتاب مزبور استناد می‌جوید، به طوری که طبق گفته وی بخش سوم *تاریخ جهانگشا* بیش از هر کتاب دیگری در خصوص اصول اعتقادی و تاریخ اسماعیلیان ایران از آغاز تا انتها مورد توجه او قرار گرفته است (Defrémery, 1856: 357f.) و برخلاف شخص دفرمری، تاریخ‌پژوهان معاصر او موفق نشده‌اند تا به طور مستقیم از این منبع ذی‌قیمت بهره ببرند (ibid., 358f.). دفرمری در آن زمان قصد داشت تا ترجمه بخش مورد بحث را همراه با توضیحات منتشر کند. جدای از تصمیم او برای ترجمه قسمت مربوط به اسماعیلیه، آن‌چنان‌که خود عنوان می‌کند، او سه نسخه خطی از *تاریخ جهانگشا* را در اختیار داشته که مبنای کار ترجمه‌اش از دو بخش کوتاه دیگر از جلد اول این کتاب قرار گرفته است (loc. cit.). این دو بخش عبارتند از «ذکر خروج تارابی» و «ذکر جغتای» که پیش از انتشار مقاله‌اش راجع به اسماعیلیه، آن را در تعلیقات ترجمه خود بر بخشی از *حیب السیر خواندمیر*، که شامل تاریخ خانان مغول و ترکستان و ماوراءالنهر می‌شود، به چاپ رساند (Defrémery, 1853). از آنجا که این هر دو قسمت مربوط به تاریخ ماوراءالنهر بعد از حمله چنگیز به این منطقه می‌شود (تارابی غربال‌بند در بخارا در سال ۶۳۶ ه.ق. شورش و غوغا به راه انداخت و قلمرو حکومت جغتای فرزند چنگیز خان هم در ماوراءالنهر واقع بود)، دفرمری برگردان این دو بخش را در انتهای ترجمه مذکور از *حیب السیر* جای داده است.

۲. تحقیقات در مورد جامع‌التواریخ

۲-۱. توضیحاتی درباره کتاب

بر مبنای آنچه که در ابتدای *جامع‌التواریخ* آمده است، سلطان محمود غازان که به تاریخ نیاکان خود علاقه داشت به سال ۷۰۲ ه.ق. به وزیر بلندپایه خود، رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ه.ق.)، دستور داد که تاریخ اقوام ترک و مغول را بر اساس نوشته‌ها و مستندات آنی که به طور پراکنده در خزانه شاهی نگهداری می‌شود تدوین کند (رشیدالدین

فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۵. بنابراین، خواجه رشیدالدین در نگارش این کتاب پرحجم منابع متفرقی داشته و چنان‌که قزوینی متذکر شده، بخشی از اطلاعات مندرج در این کتاب را «از مشاهدات و محسوسات خود در مدت طویل ملازمت پادشاهان مغول فراهم آورده و از افواه علما و حکما و منجمین و مورخین و اهل ادیان و ملل حاضر در دربار تلقی نموده است» (قزوینی، ۱۹۱۱: و). هنگامی که غازان خان به سال ۷۰۳ هجری درگذشت و برادر او اولجایتو بر سر قدرت آمد، رشیدالدین بخش قابل توجهی از کتاب را به پایان رسانیده بود. وی کتاب را به اولجایتو عرضه کرد و او هم دستور داد تا قسمت‌هایی که در زمان غازان خان نوشته شده به نام او باشد و علاوه بر آن، خود اولجایتو نیز از رشیدالدین خواست تا بخش‌هایی به کتاب اضافه کند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۸-۹). بنابراین، آنچه اکنون از *جامع التواریخ* بر جای مانده، مشتمل بر دو مجلد کلی است. مجلد اول در باب تاریخ مغول که به دلیلی که گفته شد به «تاریخ مبارک غازانی» معروف است و مجلد دوم که در زمان اولجایتو تدوین گشته و مشتمل بر تاریخ عام عالم است که از انبیا آغاز می‌گردد، تا به پیامبر اسلام می‌رسد و سپس تاریخ خلفا و خاندانهای حاکم بر ایران را تا زمان لشکرکشی مغول روایت می‌کند و همچنین در قسمتی جداگانه به بیان تاریخ دیگر قوم‌ها و ملت‌ها، همچون چینیان، هندیان، اسرائیلیان و فرنگان می‌پردازد.

از قرن نوزدهم تا کنون ابتدا شرق‌شناسان اروپایی، مانند کاترمر، بلوشه^۱، برزین^۲، کارل یان^۳، و سپس محققان ترک و ایرانی اقدام به تصحیح، ترجمه و چاپ این اثر عظیم کرده‌اند.^(۷) البته در قرن نوزدهم کارهای مستشرقان یادشده بیشتر بر مجلد نخست کتاب، یعنی تاریخ غازانی، متمرکز بود: سه قسمت اول آن را که عبارت است از «تاریخ قبایل ترک و مغول»، «تاریخ نیاکان چنگیز خان» و «تاریخ زندگی چنگیزخان از کودکی تا فرمانروایی» و تا حدودی صبغه اسطوره‌ای دارد، برزین، مستشرق روس، با حذف بخش‌هایی، در سال‌های ۱۸۶۱، ۱۸۶۸ و ۱۸۸۸ م. همراه با ترجمه روسی در سن‌پترزبورگ به چاپ رسانده (Blochet, 1910: 1)؛ قسمت بعدی تاریخ غازانی را، که ادامه وقایع یادشده را دنبال می‌کند و دربردارنده «تاریخ فرمانروایی فرزندان چنگیز خان در آسیای میانه و چین تا زمان تیمور اولجایتو جانشین قویلیای قآن» است، ادگار بلوشه در سال ۱۹۱۱ م. چاپ کرد؛ و قسمت آخر را، که به بیان «تاریخ ایلخانان مغول

1. Edgard Blochet
2. Ilya Nikolayevitch Berezine
3. Karl Jahn

در ایران عهد هولاکو» می‌پردازد، کاترمر پیش از همه این خاورشناسان، به سال ۱۸۳۶ م. همراه با ترجمه فرانسوی آن و مقدمه‌ای مبسوط و عالمانه منتشر کرده بود.

۲-۲. تحقیقات کاترمر

کاترمر، به جز معرفی تاریخ جهانگشا و مؤلف آن در مقاله‌ای که پیش از این درباره‌اش سخن گفتیم، ترجمه بخش کوتاهی از جامع‌التواریخ را به همراه مقدمه‌ای مفصل به چاپ رسانده است. ترجمه کاترمر مربوط به تاریخ هولاکو است از آغاز حرکت او از مغولستان به قصد فتح قلاع اسماعیلیه در سال ۶۵۱ ه.ق. تا درگذشت او در کنار رود جغاتو در آذربایجان به سال ۶۶۳ ه.ق.

کاترمر در مقدمه خویش بر این ترجمه در ۱۴۶ صفحه اطلاعات مبسوطی درباره سرگذشت رشیدالدین فضل‌الله همدانی و کتاب تاریخ او به دست می‌دهد. وی مقدمه مزبور را به دو بخش تقسیم کرده است: در بخش نخست، احوال رشیدالدین را به عنوان وزیر اعظم امپراتوری وسیع مغولان ایران بررسی کرده که در عهد سه سلطان ایلخانی (غازان، اولجایتو، ابوسعید) بالاترین مقام حکومتی را در اختیار داشت و در آخر کار با دسیسه وزیر بانفوذ دیگر سلطان ابوسعید، تاج‌الدین علیشاه گیلانی، به همراه پسر شانزده‌ساله‌اش به قتل رسید. به طور دقیق‌تر، مندرجات بخش نخست مقدمه کاترمر از این قرار است: تعیین نام، نسب، مولد و سال‌های حیات رشیدالدین طبق نقل مورخان و صاحبان تراجم و همچنین تطبیق آن با گفته‌های خود وی،^(۸) چگونگی راه یافتنش به ملازمت و سپس وزارت سلاطین ایلخانی و در نهایت افول قدرت و سرانجام کار وی بر اساس آنچه که تاریخ‌نویسان نزدیک به دوره او در تواریخ خود بازتاب داده‌اند. مآخذ عمده کاترمر در نگارش شرح وقایع دوران رشیدالدین و جایگاه وی در دستگاه حکومت و روابطی که با امرا و شاهزادگان مغول و درباریان داشته از این قرار است: *تاریخ و صاف و صاف الحضرة شیرازی، تاریخ گزیده مستوفی، روضة الصفای میرخواند، دستور الوزراء و حبیب‌السیر خواندمیر و تذکرة الشعراء دولت‌شاه سمرقندی.*

کاترمر مسأله یهودی بودن خواجه رشیدالدین را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و جمع‌بندی او در نهایت به اینجا ختم شده که نه تنها شخص رشیدالدین بلکه پدرش و حتی جد او نیز یهودی نبوده‌اند، زیرا رشیدالدین در نوشته‌هایش از صفای باطن و در عین حال تعصب و پایبندی پدرش به دین اسلام و مشهور بودن وی به این صفت سخن گفته است و از این که پدرش سال‌ها با علما، مشایخ و متشرعین امت حشر و نشر داشته و از آنها معارف ذی‌قیمت کسب کرده است. کاترمر همچنین گفته است که حتی جد

پدری رشیدالدین، موفق‌الدوله همدانی نیز ممکن نبوده یهودی باشد، زیرا هنگامی که هولاکو قلعه الموت، پایگاه اصلی اسماعیلیان، را تسخیر کرد، سه نفر از بزرگان حاضر در الموت را، که به اجبار در آنجا سکنی گزیده بودند، رهانید و مورد عنایت خود قرار داد. این سه، که اولین آنها حکیم بلندپایه و دو نفر بعدی از اطباء ممتاز بودند، عبارت بودند از: نصیرالدین طوسی، رئیس‌الدوله و موفق‌الدوله همدانی، جد رشیدالدین فضل‌الله، و از آنجا که موفق‌الدوله در مدت اقامت در الموت یار، مصاحب و همراز خواجه نصیر بوده است، بعید است که یهودی بوده باشد. اما نیاکان قدیم‌تر رشیدالدین ممکن است یهودی بوده باشند (Quatremère, 1836: VI). داوری درباره رأی کاتمر و دلایلی که او مطرح می‌کند کاری دشوار است و بحث مفصل دیگری می‌طلبد، ولی به طور کلی می‌بایست قول اکثر مورخان را، که حدّ اقل به یهودی‌تبار بودن او اذعان دارند مد نظر قرار داد (رک. روشن، ۱۳۷۳: هفتاد و سه - هشتاد و چهار).

کاتمر در بخش دوم شخصیت رشیدالدین را به عنوان یک دانشمند و فردی جامع علوم مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. همچنین در این بخش، در خصوص ویژگی‌های کتاب جامع‌التواریخ، اطلاعاتی که از منابع دیگر به زبان‌های مختلف اخذ شده و همچنین نسخه‌های در دسترس کاتمر در آن زمان و ذیل جامع‌التواریخ و آثار دیگر رشیدالدین فضل‌الله بحث می‌شود. در متن اصلی نیز حواشی به قدری مفصل است که عموماً بخش اعظم هر صفحه را پاورقی‌هایی تشکیل می‌دهد که وی بیشتر درباره مسائل تاریخی و مباحث لغوی و صورت‌های مختلف کلمات به طرزی که در متون و مراجع دیگر آمده آورده است.

همچنین در ابتدای بخش دوم مقدمه، کاتمر مدعی شده است که رشیدالدین زبان‌های متعددی می‌دانسته که به او در گردآوری و نگارش تاریخ مغولان یاری کرده است. این زبان‌ها عبارتند از فارسی، عربی، مغولی، ترکی، عبری و احتمالاً چینی (Quatremère, 1836: LIX). فارسی‌دانی و عربی‌دانی او امری مسلم است، اما در مورد زبان مغولی و ترکی و چینی نمی‌توان به طور قطع به اظهار نظر پرداخت. باید یادآور شد که بنای استدلال کاتمر بر اطلاعاتی است که از منابع دیگر به زبان‌های مذکور وارد جامع‌التواریخ شده و او چنین فرض کرده است که رشیدالدین خود این مواد را از مأخذ اصلی ترجمه کرده است، در حالی که چنین فرضی واقع بینانه نیست، زیرا بسیار بعید می‌نماید که کتابی به این عظمت را وی به تنهایی تألیف کرده باشد و با توجه به مقام بالای

او در دستگاه و ارتباطی که با شخصیت‌های گوناگون داشته، گروهی را برای تدوین بخش‌های مختلف جامع‌التواریخ به کار گرفته است (رک. بخش بعدی مقاله).

اما به طور خاص، در مورد عبری دانستن خواجه رشیدالدین کاترمر دلایلی ذکر می‌کند که این فرض را موجه می‌سازد. از جمله به عبارات نامه‌ای استناد می‌جوید که رشیدالدین آن را به منظور احتجاج با یهودیان نوشته^(۹) و در خلال آن، چند بار از تورات نقل قول کرده و می‌گوید این عبارات منقول از تورات را به عبری یا فارسی ترجمه خواهیم کرد تا فهم آن برای کسانی که زبان عبری نمی‌دانند آسان باشد. خواجه رشیدالدین همچنین طی نامه یادشده از کلمات عبری و اصطلاحات تورات استفاده کرده که از آشنایی او با این زبان حکایت می‌کند (Ibid., LX-LXI).

۲-۳. تحقیقات بلوشه

ادگار بلوشه^(۱۰) (۱۸۷۰-۱۹۳۷ م.) از جمله ایران‌شناسان فرانسوی است که پژوهش‌های او پیرامون تاریخ مغول را می‌توان از حیث موضوع و ساختار دنباله تحقیقات خاورشناسان قرن نوزدهم، خصوصاً کاترمر، ارزیابی نمود. بلوشه مدرک تحصیلی خود را در رشته زبان عربی از مدرسه زبان‌های شرقی دریافت نمود و شغلش کتابداری و تهیه فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و ترکی کتابخانه ملی پاریس بود و چندین مجموعه فهرست از این گنجینه غنی تدوین کرده. همچنین در حوزه تاریخ، فرهنگ و عقاید اسلامی و ایرانی و زبان‌های باستانی ایران چندین کتاب و مقاله انتشار داد و در این باب (زبان‌های باستانی ایران) با جیمز دارمستتر^۱ همکاری داشت (Richard, 1989).

در زمینه مورد بحث ما، وی کمی پیش از انتشار بخش مربوط به تاریخ فرزندان چنگیز در آسیای میانه و چین، مسطور در جامع‌التواریخ (Blochet, 1911)، کتابی با نام درآمدی بر تاریخ مغول (Blochet, 1910) به طبع رسانید که حاوی تحقیقات و تتبعات مفصلی درباره جامع‌التواریخ، ترتیب و تقسیم‌بندی آن، مآخذ آن و همچنین مندرجات زبدة‌التواریخ حافظ ابرو (ibid., 56-90) می‌باشد. بلوشه طی این کتاب کوشیده است تا برخی مسائلی را که کاترمر در مقدمه معروف خود بدان اشاره نموده شرح و بسط دهد. او همچنین تلاش کرده تا نکات و یافته‌های تازه‌ای به مطالب کاترمر بیفزاید؛ از جمله اهمیت پرداختن به مآخذ چینی جامع‌التواریخ در بخشی که مربوط به حکومت اعداب چنگیز، یعنی قوبیلای قاآن و فرزندان، در چین می‌شود (ibid., 4-5, 98-103)، یعنی

1. James Darmesteter

همان قسمتی که بلوشه موفق به چاپ آن شده است. خصوصاً در این زمینه شباهت قسمت مذکور در *جامع‌التواریخ* را با متنی تاریخی نشان می‌دهد به نام یوان‌سه^۱ که به زبان چینی نوشته شده است. چنان‌که او می‌گوید،

این دو تاریخ (*جامع‌التواریخ* و *یوان‌سه*) هر دو حوادث مشابهی را نقل کرده و نظم و سبک واحدی دارند، البته اگر تاریخ طوایف ترک را از آن مستثنا کنیم که مورد علاقه مورخان چینی نبوده است. از همین رو، تاریخی که در ایران نوشته شده وقایع سرزمین‌های غربی فتوحات مغولان را بازگو می‌کند و تاریخ چینی وقایع سرزمین‌های شرقی را روایت می‌نماید (ibid., 130).^(۱۱)

اما بلوشه دست بر مسأله‌ای جنجال‌برانگیز گذاشته به طوری که برخی محققان ایرانی نظیر قزوینی، عباس اقبال آشتیانی و منوچهر مرتضوی بدان واکنش نشان داده و سعی کرده‌اند به طریقی به آن پاسخ دهند. این مسأله عبارت از آن بود که آیا به‌راستی شخص رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مؤلف *جامع‌التواریخ* است. باید گفت که این تشکیک بنیادین بلوشه از آنجا نشأت گرفته که یکی از مورخان معاصر خواجه رشیدالدین به نام ابوالقاسم عبدالله کاشانی در کتاب *تاریخ اولجایتوی*^(۱۲) خود، که به نوعی ادامه *جامع‌التواریخ* است و برای شناخت دوره سلطنت اولجایتو یکی از منابع معدود و اصلی محسوب می‌شود، چنین ادعا کرده است:

خواجه رشیدالدین کتاب *جامع‌التواریخ*، که تألیف و تصنیف این بیچاره بود، به دست جهودان مردود بر رأی پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع بستد و هر سال از مستدرکات و ربوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفوفاً صفوفاً به وی می‌رسد و با وجود وعده تنصیف، یک درم به مؤلف و مصنف آن نداد، که سعی بلیغ و جهد بحیج [کذا] نموده بود و به سال‌ها جمع کرده؛ بیت: رنج من بردم ولی مخدوم من / آن به نام خویشتن بر دارکرد، و فراوان نواخت و سیورغامشی دریافت.^(۱۳)

بلوشه با صحنه گذاشتن بر ادعای کاشانی، از جنبه‌های گوناگون در صدد جانبداری از وی برآمده است. از نظرگاه او دلیل اصلی صدق گفتار کاشانی آن است که خواجه رشیدالدین به علت اشتغال تمام‌وقت به امور حکومتی و تصدّی وزارت، عملاً نمی‌توانسته مؤلف چنین تاریخ عظیمی در مدتی کمتر از سه سال باشد (Ibid., 128-130). علامه قزوینی، در حواشی که بر همین کتاب بلوشه نگاشته است، مدعای کاشانی را بی‌اساس، واهی و ناشی از فرصت‌طلبی او از اوضاع و احوالی می‌داند که بعد از قتل رشیدالدین به وجود آمده بوده، به این معنا که در این میان، افرادی سعی در تصرف مایملک این وزیر

مغضوب داشته‌اند و هر کدام به نحوی بر او اتهاماتی وارد می‌ساخته‌اند (قزوینی، ۱۳۳۹: ۲۹۷). عباس اقبال نیز با کذب خواندن نسبت انتقال کاشانی تا جایی پیش رفته که معتقد است وی تاریخ *اولجایتوی* خود را که به امر رشیدالدین تألیف کرده بود می‌بایست در *جامع‌التواریخ* بگنجانند، حال آن که از این کار سر باز زده است (اقبال، ۱۳۳۹: ۱۵۳-۱۶۰). اما منوچهر مرتضوی مقاله مفصلی به این موضوع اختصاص داده است و طی آن به طور دقیق و مشعب به تحلیل دفاعیه بلوشه از کاشانی پرداخته و در نهایت ابطال آن را نمایان ساخته است. چکیده آنچه مرتضوی به منظور برائت ساحت خواجه رشیدالدین از این اتهام طرح کرده این است که وی گروه کثیری از اهل اطلاع و تاریخ‌دانان و پیران مغول و مترجمان از *السنه* چینی، ترکی و مغولی را به کار گرفته و این گروه تحت هدایت و نظارت او تنظیم مطالب، انتخاب مواد و تلفیق اطلاعات را به عهده داشته‌اند و بدین شکل افتخار تألیف و تصنیف این تاریخ کبیر نصیب او می‌شود و ابوالقاسم کاشانی، که آن هم پس از قتل خواجه رشیدالدین مدعی تألیف *جامع‌التواریخ* است، نظیر ده‌ها معاون و نویسنده دیگر عضو هیأت نویسندگان و مهره‌ای در عرصه شطرنج تاریخ‌نویسی رشیدالدین بوده است (مرتضوی، ۱۳۴۰: ۸۵-۹۰).

آنچه بخصوص این موضع را تقویت می‌کند شهادتی است که یکی از شعرای معاصر خواجه رشیدالدین داده است. او شمس‌الدین کاشانی یا شمس کاشی و مانند ابوالقاسم عبدالله اهل کاشان است که با سروده خود *شهنامه چنگیزی* یا تاریخ مغول منظوم در تاریخ ادبیات شناخته می‌شود. او در ابتدای کتابش، پس از ستایش خواجه، ابیاتی می‌گوید در باب استقبال غازان خان از این که شاعری تاریخ شاهان مغول را به نظم درآورد. سپس می‌گوید که به همین منظور ابتدا می‌بایست که این تاریخ به نثر گردآوری شود. شمس کاشی در ادامه سخن به کار خواجه رشیدالدین در استفاده از علمای دیگر (ترک و مغول) برای تدوین *جامع‌التواریخ* چنین اشاره می‌کند:

همه بستد و کرد فکر اندران	بپیوست با گفته دیگران
ز بیدار و داننده ترکان پیر	ز تاریخ‌دان مردم یادگیر
بپرسید یکسر سخن‌ها به اصل	ز هر جا بدست آمدش فصل فصل
به نزدیک هر میر و هر مهتری	ز ترکان در این باب بد دفتری
از ایشان همه بستد و نقل کرد	ورا رهنمایی در این عقل کرد
نویسنده ترکی و پارسی	همانا که بودند دو بار سی ^(۱۴)

از این ابیات برمی‌آید که اعضای گروه تدوین *جامع‌التواریخ* مشتمل بوده‌اند بر شصت نفر (دو بار سی) از مترجمان و نویسندگان ترکی و فارسی که احتمالاً ابوالقاسم عبدالله کاشانی نیز یکی از آنان بوده است و البته تألیف چنین اثر عظیمی با به‌کارگیری این گروه تنها در سایهٔ اختیارات و امکانات وسیع شخصیتی همچون رشیدالدین وزیر متصور است نه نویسنده‌ای به لحاظ موقعیت درباری عادی همچون ابوالقاسم کاشانی. بنابراین می‌بینیم که طبق شهادت همشهریش ادعای او ظاهراً مردود است. لیکن به عقیده نگارندهٔ این سطور، نمی‌توان از نظر دور داشت که شاید جایگاه ابوالقاسم کاشانی، به دلیل تبحر وی در نویسندگی، بالاتر از دیگران بوده و وی نقش مؤثرتری از بقیه در تدوین و تلفیق اطلاعات تاریخی داشته است و از همین رو توقع داشته که بیشتر مورد توجه و نواخت خواجه قرار بگیرد و احتمالاً نگرفته است. از طرف دیگر، دقیقاً بر ما معلوم نیست که رشیدالدین چه مقدار در نگارش این اثر سهم داشته و کدام قسمت‌ها را شخصاً خود تألیف کرده است. به گفتهٔ محمد روشن، «برای مثال، نثر تمامی تاریخ مبارک غازی همانند باقی نوشته‌های برجامانده از وی نظیر مقدمهٔ *وقف‌نامهٔ ربع رشیدی* و مقدمهٔ *طب‌اهل‌ختا* یا *تنکسوق‌نامه* است و احتمال قوی نوشته یا تقریر خود خواجه رشیدالدین است» (روشن، ۱۳۷۳: هشتاد و سه).

اما بلوشه توجیه دیگری در دفاع از ادعای کاشانی آورده است که آن هم بی‌پایه به نظر می‌رسد، ولی مرتضوی در رد آن مطلبی ذکر نکرده است. بلوشه نظر ما را به یک دستنویس معطوف می‌کند که مؤلف آن نیز ابوالقاسم کاشانی است.^(۱۵) موضوع این دستنویس، که نام آن به حدس بلوشه احتمالاً *زبدهٔ التواریخ* است (Blochet, 1910: 148) و نباید آن را با ذیل حافظ ابرو بر *جامع‌التواریخ* به همین نام اشتباه گرفت، متمرکز است بر تاریخ ایران از زمان آدم تا سال ۷۰۰ ه.ق. بلوشه قسمت‌هایی از *جامع‌التواریخ* را، که شامل تاریخ قدیم ایران و تاریخ پیامبران می‌شود، از روی نسخهٔ موزهٔ بریتانیا^(۱۶) با نظیر آن در *زبدهٔ التواریخ* مقایسه کرده و به این نتیجه رسیده که جملات آن کاملاً شبیه به یکدیگر و ترتیب مطالب و سبک و اسلوب آنها یکسان است و بنابراین رشیدالدین کاری نکرده جز این که از کتاب ابوالقاسم کاشانی نسخه برداشته و فقط به تغییر بعضی اصطلاحات و عبارات و حذف برخی قسمت‌ها، آن هم به طرز ناشیانه، اکتفا نموده است (Ibid, 144-145).

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید و نکته‌ای که عجیب به نظر می‌رسد این است که چگونه بلوشه حکم می‌کند که رشیدالدین از روی نوشته کاشانی استنساخ نموده و نه بر عکس، حال آن که عکس آن بیشتر قابل باور است، زیرا شماری از کتاب‌هایی که پس از جامع‌التواریخ نوشته شده‌اند، نظیر *تاریخ بناکتی* (تألیف در ۷۱۷ ه.ق.) و *تاریخ گزیده* مستوفی (تألیف در ۷۳۰ ه.ق.)، مطالب جامع‌التواریخ را خلاصه کرده و ساختار و اطلاعات خود را در بعضی قسمت‌ها از آن وام گرفته‌اند. بنابراین، کاشانی نیز محتمل است که به راه آنها رفته باشد. یکی از محققان معاصر بر رونویسی مؤلف *زبدۃ‌التواریخ* از جامع‌التواریخ در بخش اسماعیلیان و نزاریان صحه گذاشته و چنین گفته است:

او [کاشانی] برخی یا تمام منابعی را که برای تدوین جامع‌التواریخ فراهم شده بود در دسترس داشته و بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع‌التواریخ را با اندک تغییری و با افزودن ترجمه جمله‌هایی چند از *تاریخ‌الکامل* ابن اثیر و فصل‌هایی از *سفرنامه* ناصر خسرو قبادیانی، آن هم پرغلط و درهم و برهم، با نام *زبدۃ‌التواریخ* به خویشان منسوب داشت. در حقیقت *زبدۃ‌التواریخ* متن دگرگون‌شده بخش اسماعیلیان و نزاریان جامع‌التواریخ است، با لفاظی و قلم-اندازی و آوردن مترادف‌های بی‌مورد ... (موسوی، ۱۳۶۶: ۳۰).

نتیجه

آنچه طی مقاله حاضر درباره‌اش سخن رفت نمونه‌ای است از سبک و سیاق پژوهش‌هایی که غربیان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی پیرامون کتاب‌های تاریخی نوشته‌شده در مشرق‌زمین به انجام رسانیده‌اند. در این نوشتار محوریت با تحقیقات فرانسویان در زمینه تاریخ مغول بود. بر همین منوال، می‌توان در مقیاسی وسیع‌تر تحقیقاتی را که سایر خاورشناسان غربی در حوزه تاریخ اسلام و ایران با همین اسلوب منتشر نموده‌اند مورد نقد و بررسی قرار داد و آن موارد را در کنار دیگر پژوهش‌های صورت‌گرفته در قرن بیستم و سال‌های اخیر گذاشت تا تصویر روشن‌تری از شیوه‌ها و رویکردهای تاریخ‌پژوهان غربی طی این دو قرن به دست آید، نقاط قوت و ضعفشان آشکار شود و مهمتر از همه، شیوه‌های مناسب آنان در تحلیل متون تاریخی به کار بسته شود. طی سال‌ها و دهه‌های اخیر در فرانسه پژوهشگرانی با دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به قرن نوزدهم به سراغ تاریخ ایران دوره اسلامی رفته‌اند و در این حوزه آثار قابل توجهی در قالب کتاب، مقاله و سخنرانی از خود به جای گذاشته‌اند. از جمله باید از ژان اوبن^۱ (۱۹۲۷-۱۹۸۸ م.) و سپس خانم دُنیز اِگل^۱ یاد کرد که موضوع بسیاری از

1. Jean Aubin

تحقیقات خود را به تاریخ ایران عهد مغول و استحاله دینی، فرهنگی و اجتماعی مغولان در این سرزمین اختصاص داده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. دو نامه طومار شکل به زبان مغولی در کتابخانه ملی پاریس موجود است که از طرف ارغون و اولجایتو، ایلخانان حاکم بر ایران، به فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه معروف به فیلیپ لوبل (Philippe le Bel) فرستاده شده است. نامه ارغون به تاریخ ۱۲۸۹ م. پاسخ مثبتی است به پیشنهاد پادشاه فرانسه به ایلخان مینی بر اینکه اگر امیر ارغون بخواهد علیه ممالیک مصر و شام، یعنی دشمن مشترکشان، وارد جنگ شود، پادشاه سپاهی را به کمک او بفرستد. نامه دوم را در سال ۱۳۰۵ م. اولجایتو، فرزند ارغون، به منظور تحکیم و پایبندی به عهود قبلی به فیلیپ لوبل ارسال کرده است (Mostaert, Woodman Cleaves, 1962).

۲. از جمله سفرنامه گیوم دو روبروک فرستاده سن لویی پادشاه فرانسه به قلمرو مغولان؛ رک. Guillaume de Rubrouck, 1985. همچنین رک. مقاله ژاک پابویو (Pavio, 1997) با عنوان «بازرگانان ایتالیایی در ایران دوره مغول» در مجموعه مقالات/ایران در برابر استیلای مغول که به اهتمام دنیز اگل فراهم آمده است.

۳. برای آگاهی از احوال و خدمات فرهنگی گسترده وی خصوصاً در حوزه ایران‌شناسی، رک. مقاله طهورت ساجدی (Sadjedi, 2014)

۴. با مشخصات Supp. pers. 1556.

۵. با مشخصات Ancien Fonds pers. 61.

۶. برای اطلاع درباره نسخه‌های ذیل جهانگشا از خواجه نصیرالدین طوسی، رک. مقدمه قزوینی بر ذیل که در جلد سوم تاریخ جهانگشا آمده است (قزوینی، ۱۹۳۷: ۲۷۹).

۷. برای اطلاع از چاپ‌های بخش‌های مختلف جامع التواریخ از گذشته تا کنون در اروپا و ایران، رک. روشن، ۱۳۷۳: شصت و چهار-شصت و شش.

۸. مقصود آن قسم از تألیفات خواجه رشید است که دستنویس آن تحت عنوان «المجموعه الرشیدیة»، که بسیار نفیس و بی‌نظیر است، به شماره 2324 (در زمان کاترم به شماره 356) ذیل نسخ خطی عربی در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود. این مجموعه شامل چهار رساله است که محتوای آن عمدتاً به مباحث دینی و کلامی اختصاص دارد. عناوین آن: التوضیحات، مفتاح التفاسیر، السلطانیة، لطائف الحقائق. این تألیفات غیر از مکاتبات و نامه‌های خواجه رشیدالدین است.

۹. این مطلب در ورق ۱۱۱ و ۱۱۲ «المجموعه الرشیدیة»، که در پی‌نوشت بالا ذکر آن رفت، آمده است.

۱۰. قزوینی مقاله‌ای در شرح حال بلوشه منتشر نموده است (قزوینی، ۱۳۲۵) و طی آن از معاشرت و مصاحبت خود با او در مدت اقامتش در پاریس حکایت کرده است.

۱۱. پل پلیو (Paul Pelliot)، متخصص زبان‌های شرق آسیا، نیمی از این متن تاریخی (فصل یکم تا ششم) را با عنوان «تاریخ سری مغولان» به فرانسه برگردانده است (Pelliot, 1949). شیرین بیانی برگردان پل پلیو را از فرانسه به فارسی ترجمه کرده (بیانی، ۱۳۵۰) و همچنین مقاله‌ای به فرانسه در خصوص اقتباس جامع التواریخ از این منبع مغولی تألیف نموده است (Bayani, 1976). بعداً متن مغولی تاریخ سری به طور کامل به همت این (Marie-Dominique Even) و پوپ (Rodica Popp) به فرانسه ترجمه شد و همراه یادداشت‌ها و توضیحات مفید مترجمان توأم با مقدمه آمایون (Roberte Hamayon)، استاد تاریخ و فرهنگ مغول، به چاپ

- رسید (Even-Popp, 1994). بیانی به‌تازگی ترجمه‌اش را بر اساس برگردان اخیر تکمیل نموده است (بیانی، ۱۳۹۷).
۱۲. این کتاب به اهتمام مهین همبلی همراه با مقدمه و فهرس منتشر شده است (کاشانی، ۱۳۸۴).
۱۳. نسخه مورد استناد بلوشه از *تاریخ اولجایتو* محفوظ در کتابخانه ملی پاریس است با این مشخصات: Suppl. pers. 1419, این مطلب در ورق 37۷ آمده است.
۱۴. استنادی که مرتضوی به تاریخ مغول منظوم اثر شمس‌الدین کاشانی کرده بر اساس دستنویس شماره 1443 کتابخانه ملی پاریس است.
۱۵. این نسخه به شماره 368 در کتابخانه دانشگاه برلین آلمان نگهداری می‌شود.
۱۶. با مشخصات Add. 7628.

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۳۹، «عرائس الجواهر و نفایس الاطایب»، فرهنگ *ایران* زمین، ج ۸، ۱۵۳-۱۶۰.
- براون، ادوارد، ۱۹۱۰، پیشگفتار بر *تاریخ* گزیده، به سعی و اهتمام همو، لندن، اوقاف گیب.
- بیانی، شیرین، ۱۳۵۰، *تاریخ سّری مغولان*، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۹۷، *تاریخ سّری مغولان*، تهران، دانشگاه تهران.
- رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳، *جامع‌التواریخ*، به تصحیح و تحشیۀ محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران، البرز.
- روشن، محمد، ۱۳۷۳، مقدمه بر *جامع‌التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران، البرز.
- قزوینی، محمد، ۱۹۱۱، مقدمه بر *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح همو، ج ۱، لیدن، بریل.
- _____، ۱۹۳۷، مقدمه بر *ذیل جهانگشا* از خواجه نصیر طوسی، در *تاریخ جهانگشای جوینی*، به تصحیح همو، ج ۳، لیدن، بریل.
- _____، ۱۳۲۵، «ادگار بلوشه»، *مجله یادگار*، س دوم، ش ۱۰، ۱۰-۱۹.
- _____، ۱۳۳۹، «حواشی بر کتاب ادگار بلوشه»، به کوشش منوچهر مرتضوی، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س دوازدهم، ش سوم، ۲۸۸-۳۰۰.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله، ۱۳۸۴، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۴۰، «جامع‌التواریخ و مؤلف واقعی آن»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، س سیزدهم، ش ۵۷، ۳۱-۹۲؛ ش ۵۹، ۳۱۱-۳۵۰؛ ش ۶۰، ۵۱۶-۵۲۶.
- موسوی، مصطفی و فرهاد دفتری، ۱۳۶۶، «دو نقد بر کتاب *زیده‌التواریخ*»، *نشر دانش*، ش ۴۴، ۲۸-۳۵.
- Bayani, C., 1976, "L'histoire secrète des mongols, une des sources du *Jâme-at Tawarikh* du Rachid ad-din," *Acta Orientalia* XXXVII, 201-212.
- Bloch, E., 1910, *Introduction à l'histoire des mongols de Fadl Allah Rashid ed-Din*, E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol.12, Leyden, Brill.

- , 1911, *Djami El-Tévarikh par Fadl Allah Rashid ed-Din. Tarikhi Moubarek-i Ghazani. Histoire des Mongols*, Tome II, E. J. W. Gibb Memorial Series, Vol. 18, Leyden, Brill.
- Defrémery, C., 1853, *Histoire des khans mongols du Turkistan et de la Transoxiane extraite du Habib Essiier de Khondémir*, traduite du persan et accompagnée de notes, Paris, Imprimerie impériale.
- , 1855, “Nouvelles recherches sur les ismaéliens ou bathiniens de Syrie, plus connus sous le nom d’assassins,” *Journal Asiatique*, 5 série, 5, 5-76.
- , 1856, “Essai sur l’histoire des ismaéliens ou batiniens de la Perse, plus connus sous le nom d’assassins,” *Journal Asiatique*, septembre octobre, 353-387.
- Even, M. D. and R. Popp, 1949, *Histoire secrète des Mongol, Chronique mongole du XIII^e siècle*, traduction du mongol, introduction et notes, Préface de Roberte N. Hamayon, Paris, Gallimard.
- Guillaume de Rubrouck, 1985, *Voyage dans l’empire mongol*, Traduction et commentaire par Claude-Claire et René Kappler, Paris, Payot.
- Messaoudi, A., 2012, *Dictionnaire des orientalistes de langue française*, Paris.
- Mostaert, A. and F. Woodman Cleaves, 1962, *Les lettres de 1289 et 1305 des ilkhans Argun et Öljeitü à Philippe le Bel*, Harvard University Press.
- Paviot, J., 1997, “Les marchands italiens dans l’Iran mongol,” in *L’Iran face à la domination mongole*, Etudes réunies et présentées par Denise Aigle, Téhéran, Institut Français de Recherche en Iran, Bibliothèque iranienne.
- Pelliot, P., 1949, *Histoire secrète des Mongols*, restitution du texte mongol et traduction française des chapitres I à VI, Paris, Adrien- Maisonneuve.
- Quatremère, E., 1809, “Mémoire historique sur la vie et les ouvrages d’Ala-ed-din Ata-melik djouainy,” *Fundgruben des Orients / Mines de l’orient*, 220-234.
- , 1836, *Histoire des mongols de la Perse*, texte persan, publié, traduit en français, accompagnée de notes et d’un mémoire sur la vie et des ouvrages de l’auteur Rachid al-Din, Paris, Imprimerie royale.
- Richard, F., 1989, “ Blochet (Gabriel Joseph) Edgard,” *Encyclopedia Iranica*, Vol. IV, Fasc. 3, 313-314.
- Richard, F., 1994, “Defrémery, Charles-François,” *Encyclopedia Iranica*, Vol. VII, Fasc. 2, 203-204.
- Sadjedi, T., 2014, “La place d’Etienne-Marc Quatremère dans l’Iranologie française du XIX^e siècle,” *La Poétique: Université Azad Islamique, Unité des Sciences et de la Recherche de Téhéran*, 1^{ère} année, n° 4, 23-32.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.291660.747

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

jis.ut.ac.ir

The Linguistic Origins of Harzan Immigrants (a Review of W. B. Henning's Theory)

Nima Asefi¹

Ph.D Candidate, Ancient Iranian Languages, Institute of Humanities Sciences and Cultural Studies

Received: October, 30, 2019; Accepted: March, 4, 2020

This article has sought to find an answer to the question of whether, as Walter Bruno Henning thought, Harzani is a variant of Taleshi language moved through the migration of Taleshi-speaking people to the region Harzan in Azerbaijan. Secondly, if there has been a migration to Harzan, which dialect of Taleshi language was the dialect of immigrants? In this article, 13 cases of phonological changes and lexical differences seen in our sources, namely the poems of Sheikh Safi al-din of Ardabil, the language variant of Harzani, three dialects of Taleshi, and Tati dialect spoken in Khalkhal, have been studied. The phonological rules of the Proto-Iranian language are our scale to determine the differences. The statistical results obtained lead us to a qualitative analysis that if we accept the anecdote of migration, the origins of these immigrants cannot be, as Henning said, somewhere in the southeastern part of Talesh. As an alternative, we propose here they probably belonged to the northwestern regions of Talesh.

Keywords: Iranian Languages, Dialectology, *Taleshi*, *Tati*, *Harzani*, *Azari*.

1. Email of the author: nima.asefi.ym@gmail.com

خاستگاه زبانی مهاجران هرزن (واکاوی نظریهٔ هنینگ)

نیما آصفی^۱

دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(از ص ۱۹ تا ص ۳۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۸/۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۴

این مقاله در پی یافتن پاسخی برای این پرسش اصلی بوده است که آیا، چنانکه هنینگ اندیشیده، هرزنی در اصل گونه‌ای از زبان تالشی است و در پی مهاجرت مردمان تالش‌زبان به آن دیار راه یافته، و نیز این پرسش که اگر مهاجرتی به هرزن رخ داده باشد، گونهٔ زبانی تالشان مهاجر متعلق به کدام گویش تالشی بوده است. در این مقاله به سیزده مورد دگرگونی واجی و تفاوت‌های لغوی دیده‌شده در منابع مورد نظر ما، یعنی اشعار شیخ صفی‌الدین اردبیلی، گونهٔ زبانی هرزنی، سه گویش زبان تالشی و گویش تاتی خلخال پرداخته شده است. میزان و معیار ما برای شناخت این دگرگونی‌ها ایرانی باستان بوده است، یعنی دگرگونی‌های واجی را با اصل ایرانی باستان سنجیده‌ایم. نتایج آماری به‌دست‌آمده در این بخش ما را به این تحلیل کیفی رهنمون می‌سازد که اگر چنانچه داستان مهاجرت تالشان به هرزن را بپذیریم، خاستگاه این مهاجران نمی‌تواند، چنانکه هنینگ انگاشته، جایی در محدودهٔ جنوب شرقی مناطق تالش زبان باشد، بلکه این مهاجرت احتمالاً از مناطق شمالی تالش رخ داده است.

واژه‌های کلیدی: زبان‌های ایرانی، گویش‌شناسی، تالشی، تاتی، هرزنی، آذری کهن.

مقدمه

زبان پیشین رایج در منطقهٔ آذربایجان را نخستین بار کسروی در رسالهٔ آذری بازشناخت و پس از آن مورد پژوهش بسیاری از دانشمندان قرار گرفت. یکی از مباحث مهم در این زمینه ارتباط آذری کهن و زبان تالشی است. این موضوع که زبان تالشی تا کجا گسترش داشته و تا چه اندازه دارای پیشینهٔ مشترک با زبان آذری کهن بوده از مباحثی است که هنوز پژوهشی جدی دربارهٔ آن انجام نگرفته است. نوشتهٔ حاضر اگرچه مستقیماً به این موضوع وارد نمی‌شود، تا اندازه‌ای ارتباط و نزدیکی تالشی و منابع آذری را نشان می‌دهد.

منابعی که برای این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند عبارت است از منابع کتبی و جزایر زبانی برجای‌مانده از آذری کهن. نخستین اثری که به زبان آذربایجان اشاره می‌کند گفتهٔ ابن مقفع است که زبان مردمان اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان، یعنی مناطق قلمرو ماد قدیم، را فهلوی می‌خواند (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۲۲). زبان آذری کهن از دستهٔ زبان‌های ایرانی شمال غربی بوده و همسانی فروانی با گویش تاتی خلخال و زبان تالشی

۱. رایانامهٔ نویسنده:

دارد. در این پژوهش اشعار شیخ صفی‌الدین اردبیلی به عنوان منبع کتبی و کهن مورد بررسی قرار گرفته است.

از زبان کهن آذربایجان، افزون بر منابع نوشتاری برجامانده از قرون گذشته، جزایر زبانی نیز به صورت پراکنده بر جای مانده، از جمله در روستای کرینگان و کلاسور و نیز تا حدود نیم قرن پیش در روستای هرزن. منوچهر مرتضوی (۱۳۸۴: ۱۰۹) نقل می‌کند که هرزنی در سه روستای کهن هرزن، گلین‌قیه و بابره (که در فاصله‌ای بسیار کم از یکدیگر قرار گرفته‌اند) در روزگاری نه چندان دور دارای گویشور بوده است. بدبختانه هرزنی اکنون گویشور ندارد و جای خود را به زبان ترکی داده است. مردمان هرزن به نقل از پدران و نیاکانشان این احتمال را می‌دهند که حدود ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال پیش از نواحی تالش به این منطقه کوچ کرده‌اند و در هرزن کهن ساکن شده و سپس در گلین‌قیه و بابره سکونت گزیده‌اند (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۳۱). در پژوهش حاضر، افزون بر دوبیتی‌های شیخ صفی، گونه زبانی هرزنی و گویش تاتی خلخال را نیز مورد بررسی قرار خواهیم داد. تاتی خلخال از گویش‌های رایج در استان اردبیل و گویشی ایرانی است که در تقابل با ترکی هنوز از نفس نایستاده است. تاتی خلخال در روستاهای آسکیستان، اُسبو، دَرُو، کُلور، شال، دیز، کرین، کهل، لرد، گیلوان و طهارم دشتی در بخش شاهرود و روستاهای کجل و کرنق در بخش خورش رستم گویشورانی دارد (سبزیلیور، ۱۳۹۱: ۱۰).

اما زبان تالشی منسوب به قوم تالش است. سرزمین اصلی تالشان اکنون در دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان (ارژان) قرار دارد. در ایران مناطق تالش‌نشین استان گیلان از شهرستان رودبار آغاز می‌شود و در ادامه شهرستان‌های شفت، فومن، ماسال، رضوانشهر، تالش و آستارا را شامل می‌شود. همچنین بخش‌هایی از استان اردبیل همچون نمین و عنبران تالش‌نشین هستند. همگی گونه‌های زبان تالشی در سه گویش عمده جای می‌گیرند: گویش شمالی، گویش مرکزی، گویش جنوبی.

۱. بیان پرسش

پرسش بنیادین پژوهش حاضر را هنینگ (۱۳۷۴: ۵۲) در مقاله «زبان کهن آذربایجان» مطرح کرده است، آنجا که به بخش مهمی از منابع برجای‌مانده از زبان آذری کهن به دیده شک و گمان می‌نگرد. تردید او را می‌توان در این پرسش خلاصه کرد که آیا دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی و گویش هرزنی به واقع آذری کهن هستند یا وابسته و ادامه زبان تالشی؟ هنینگ برای بررسی زبان آذری کهن چهار منبع را بررسی کرده است: ۱. گویش

متداول در تاکستان؛ ۲. دوبیتی‌های منسوب به شیخ صفی‌الدین اردبیلی؛ ۳. هرزنی که از سویی، خودِ مردمانش بر این باورند که در روزگاران گذشته از تالش به سرزمین تازه‌شان آمده‌اند و از دیگر سو، همسانی فراوان این گویش با زبان تالشی و زبان زازاها هنینگ را دچار تردیدی مهم در مورد جایگاه نخستین هرزنی می‌کند و خاستگاه گونهٔ زبانی هرزن را سرزمینی در جنوب شرقی تالش می‌داند (هنینگ، ۱۳۷۴: ۷۰)؛ ۴. زبان تالشی. در این بخش هنینگ، به علت کمبود منابعی که در دسترسش بوده، گاه اطلاعات نادرست می‌دهد، از جمله اینکه تالشی اسالم را جنوبی‌ترین گویش تالش می‌نامد، در حالی که می‌دانیم تالشی اسالم از منظر زبانی و نیز جغرافیا در دستهٔ تالشی مرکزی است نه جنوبی. هدف ما از این پژوهش این است که به این پرسش مهم پاسخ دهیم که آیا بر اساس واج‌شناسی تاریخی، نظر هنینگ در مورد جایگاه زبان هرزنی و مکانی که مردمان تالش از آنجا به روستای هرزن مهاجرت کرده‌اند می‌تواند درست باشد یا خیر؟

۲. روش کار

گام نخست برای دست یافتن به پاسخ این پرسش، چنانکه خود هنینگ گفته و در این پژوهش پی گرفته شده، واج‌شناسی تاریخی این گونه‌های زبانی است. بر همین مبنا، در این پژوهش دوازده مورد از دگرگونی‌های مهم واجی و اشتقاقی و یک مورد تفاوت اعداد شمارشی در تالشی، تاتی خلخال، هرزنی و اشعار شیخ صفی مورد مقایسه قرار گرفته‌اند. شواهد نقل‌شده از گونه‌های زبانی تالشی، جز منابع موجود، به طریق میدانی نیز گردآوری شده‌اند. در منابع موجود، شواهد تالشی جنوبی برگرفته از رفیعی (۱۳۸۶) و شواهد تالشی شمالی برگرفته از عبدلی (۱۳۹۳) است.^(۱) شواهد مرتبط به هرزنی همگی از کتاب تات و هرزنی (کارنگ، ۱۳۳۳) و شواهد تاتی خلخال از کتاب گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (سبزه‌لیپور، ۱۳۹۴) نقل شده‌اند. برای بررسی اشعار شیخ صفی، جز *صفوة الصفای* ابن بزاز، از آثار صادقی و رضایتی استفاده شده است (ابن بزاز، ۱۳۷۳؛ صادقی، ۱۳۸۲؛ رضایتی کیشه‌خاله، ۱۳۸۴).

۳. دگرگونی‌های آوایی:

۳-۱. تبدیل $r < d < t$

در مورد این تبدیل پرسش مهم این است که صامت t در چه جایگاهی دچار این تبدیل می‌شود. شرط بنیادین این تبدیل قرار گرفتن t باستانی میان دو مصوت است (معمولاً t میان دو مصوت که به عنوان آخرین صامت در واژه قرار گرفته باشد دچار این تحول می‌شود). در گویشی که اشعار شیخ صفی به آن سروده شده، در چندین مورد این تبدیل

آشکارا دیده می‌شود، از جمله در واژه درده‌ژر. هنینگ (۱۳۷۴: ۷۲) در مورد این واژه یادآوری کرده که در پهلوی اشکانی به شکل dard-žad به کار رفته است. همچنین در فعل بوریم به معنای «بودیم» و نیز در ژیر به معنای «زندگی» که باز هنینگ (همان‌جا) تذکر داده که این واژه همان jyd (žid) از اصل *jīta- در پهلوی اشکانی است. همچنین است فعل شرم به معنای «شدم» و آمریم به معنای «آدمم» و بوپارسر به معنای «بپرسد». اکنون به پیگیری این مورد در گویش هرزنی می‌پردازیم: در هرزنی āmāre «آمدن» از *āgmata-، vōr «باد» از *vāta-، zōra «پسر» از *zāta-، kar «خانه» از *kata- و rūra «روده» از *rūta- (درباره این واژه‌ها رک. حسن‌دوست، ۱۳۸۹، و هرن، ذیل هر واژه: Horn, 1893: 628). چنانکه پیداست، در مورد وجود این تبدیل در هرزنی نیز گمانی وجود ندارد.

حال به سراغ گویش تاتی خلخال می‌رویم و با کمال شگفتی می‌بینیم شواهد این دگرگونی در این گویش بسیار کم است و در بسیاری از واژه‌های تاتی خلخال که معادل هرزنی آنها دارای تبدیل $t < r$ هستند، نشانی از صامت r دیده نمی‌شود و اگر هم شاهدهی هست، در همه گونه‌های منطقه یافت نمی‌شود. برای نمونه rua «روده»، vā «باد»، šād «شاد» از *šyāta-، هیچ یک دارای صامت r برجای‌مانده از تبدیل $t < r$ نیستند. اما خوشبختانه در برخی گونه‌ها شواهدی پیدا کردیم که تبدیل $t < r$ را اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که اگرچه بسامد بالایی از این تبدیل در گونه‌های تاتی خلخال دیده نمی‌شود، اما نایاب هم نیست. برای نمونه برابر واژه *zāta- ایرانی باستان در تاتی خلخال دو گونه دیده می‌شود، گونه نخست بدون r به شکل zā و گونه دوم با r در اسکستانی و شالی و دروی: zār؛ برابر واژه *kata- ایرانی باستان در گونه گیلوانی، با تبدیل $t < r$ به شکل kar تلفظ می‌شود. در واژه karom «کدام» در کجلی نیز این تبدیل یافت می‌شود. به نظر می‌رسد وجود این شواهد (و نیز دیگر شواهد که به سبب به درازا نکشیدن مقاله از آوردن آنها خودداری شد) با پراکندگی جغرافیایی مناسب در منطقه تات زبان خلخال می‌تواند ما را به این برساند که در گذشته این تبدیل در گویش تاتی خلخال وجود داشته است. اما پرسش مهم این است که این تبدیل بسیار مهم در زبان آذری کهن چرا با بسامد بسیار پایین در تاتی خلخال دیده می‌شود؟ به نظر می‌آید بسامد پایین این تبدیل به دلیل حذف صامت r در دوره‌های پسین است. یعنی همان طور که گفته شد t برای تبدیل به r حتماً باید میان دو مصوت باشد و معمولاً در جایگاه صامت پایانی این تبدیل رخ می‌دهد و همین در پایان واژه قرار گرفتن t سبب شده است که در دوره‌های پسین، هنگامی که میل به کوتاه‌سازی

در تاتی خلخال و تالشی رخ می‌دهد،^(۲) صامت r (که از تبدیل t به دست آمده و در پایان واژه قرار گرفته) دچار حذف و کوتاه‌سازی شده است.

اکنون به بررسی این ویژگی در تالشی می‌پردازیم. پژوهندگان پیشین وجود صامت r تبدیل‌یافته از t باستان را در ضمیر پیوستهٔ دوم‌شخص مفرد و جمع در گویش‌های مرکزی و جنوبی تالشی گوشزد کرده‌اند،^(۳) اما تا کنون شاهد دیگری معرفی نشده است. برای نمونه در همهٔ گونه‌های تالشی واژهٔ معادل «پسر» zua، «روده»، rua و «خانه» ka است. همچنین واژهٔ «باد» در تالشی شمالی vo و در تالشی مرکزی و جنوبی vā است. نگارنده مدتی به شکل پژوهش میدانی در پی یافتن این تبدیل در گونه‌های مختلف تالشی بوده است و این شواهد به دست او افتاد: در منطقهٔ آلیان در روستای فُروش (و نیز در برخی از روستاهای دیگر تالش جنوبی) کهنسالان واژهٔ «شاد» از اصل -šyāta* را به شکل šār تلفظ می‌کنند. همچنین این واژه در اشعار محلی نیز به شکل šār دیده می‌شود.^(۴) در یک فرهنگ تطبیقی تالشی-تاتی نیز واژهٔ šār به نقل از گویشوران اردجانی ثبت شده است (عبدلی، ۱۳۹۳: ۲۷۰). از آنجایی که اردجان در دستهٔ تالشی مرکزی قرار دارد و فاصلهٔ جغرافیایی بسیار زیادی تا آلیان دارد (آلیان در دستهٔ تالشی جنوبی قرار می‌گیرد)، بی‌گمان خواهیم بود که این تلفظ در هر دو منطقه دارای پیشینهٔ کهن است. شاهد دیگر این تبدیل در تالشی واژهٔ kəram «کدام» در تالشی مرکزی است (رضایتی، ۱۳۸۶: ۳۹). این دو واژه تنها شاهدان ما، جدا از ضمائر پیوستهٔ غیرفاعلی، است که در منطقهٔ تالش‌نشین تا امروز پیدا شده است و سبب استواری این اندیشه خواهند بود که دست کم در تالشی جنوبی و مرکزی شواهدی از این تبدیل داریم و نبود آن در دورهٔ اخیر به سبب همان حذف و کوتاه‌سازی واژه‌ها در زبان تالشی است. این نکته را باید خاطر نشان کرد که حذف و کوتاه‌سازی در تالشی شمالی بسیار فراوان‌تر از دو گویش دیگر تالشی است.

شاهد دیگری که شاید بتوان به این تبدیل مربوط دانست اسمی است که در تالشی به شکل yara به معنای «زخم» به کار می‌رود. ممکن است این واژه مربوط به واژهٔ اوستایی yāta-^(۵) به معنای «زخم و جراحت» (Bartholomae, 1904: 1283) باشد.

۳-۲. تبدیل $y < j$ به جای $ž$

این تبدیل در همهٔ گونه‌های بازماندهٔ آذری کهن وجود ندارد، بلکه بیشتر در گونهٔ هرزنی رخ داده است، برای نمونه yan «زن» از اصل -jani* در هرزنی. این تبدیل در برخی گونه‌های تالشی جنوبی نیز دیده می‌شود. از ۱۱۵ موردی که حسن دوست (۱۳۸۹: ۴۹۲) برابر واژهٔ «زن» در دیگر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی فهرست کرده تنها در ۸ گونه تبدیل $y < j$

دیده می‌شود که از این هشت مورد دو مورد مربوط به گونه‌های کرینگانی و هرزنی هستند و یک مورد مربوط به برخی از مناطق جنوبی تالش است. در واقع این واژه در تالشی شمالی *žen/žən* و در تالشی مرکزی و بیشتر بخش‌های تالشی جنوبی و نیز تمام گونه‌های تاتی خلخال *žen* است، اما در برخی مناطق جنوبی تالش، مانند ماسوله و زیده، *yen* است. باقی موارد، یعنی پنج مورد، جملگی مربوط به گویش‌های مرکزی هستند.

۳-۳. *hača* باستانی و تبدیل نشدن آن به *až*

یکی از ویژگی‌های بسیار جالب توجه در گونه‌های زبانی برجای مانده از آذری کهن و زبان تالشی بر جای ماندن گونه‌ای از *ač* از اصل *hača** باستانی است که معمولاً در حروف اضافه (فقط در اشعار شیخ صفی در معنای حرف اضافه «از») و در ضمائر ملکی (همه مناطق مورد بررسی) دیده می‌شود. این ویژگی در اشعار شیخ صفی در حرف اضافه چه/چو و همچنین در ضمیر ملکی اول شخص چومن نمایان گشته است. در هرزنی نیز در ضمائر ملکی اول شخص مفرد *čaman* و نیز در اول شخص جمع *čami* و سوم شخص جمع *čavun* دیده می‌شود. در همه گونه‌های تالشی و تاتی خلخال نیز چنین نشانی را در ضمیر اول شخص مفرد و جمع و نیز در ضمیر سوم شخص جمع می‌بینیم. برای نمونه ضمیر ملکی اول شخص مفرد در تالشی شمالی *čəmān* (عبرانی) و در تالشی جنوبی *čaman* و در تالشی مرکزی *čəmən* و در تاتی کرنقی *čəman* است. در حالی *hača** در ضمائر ملکی این مناطق بر جای مانده است که در دیگر واژه‌هایی که دارای *hača** باستانی بوده‌اند این پایداری دیده نمی‌شود. از جمله در واژه *jir* «زیر» از اصل *hača-adari** (حسن دوست، ۱۳۸۹: سی و هفت) این ویژگی دیده نمی‌شود.

۳-۴. تبدیل *fr* < *hr*

واژه *هر/هر* در اشعار شیخ صفی به معنای «فردا» از اصل *fratāka** است که آشکار است تبدیل مورد نظر در آن رخ داده است. واژه معادل «فردا» با همین تبدیل در هرزنی به شکل *ohro* تلفظ می‌شود. همچنین *vohor* «برف» از اصل *vafra** با تبدیل *hr* < *fr* بدین شکل درآمده است. شاهد دیگر در هرزنی *horate* «فروختن» است از اصل *fra-uxta** (حسن دوست، ۱۳۹۵: ۳۶۴۵).

در تاتی کلوری، اسکستانی، دروی، شالی و گیلوانی معادل «برف» *var* است و در نگاه نخست دگرگونی *fr* به *r* به چشم می‌خورد. اما همین واژه در کرنقی و کرینی و لردی *vahar* و در کجلی با کشش مضاعف نسبت به گونه کلوری *va:r* تلفظ می‌شود. در کرنقی، کرینی و لردی مصوت *a* میان صامت‌های *h* و *r* غیر ریشه‌ای است و به جهت شکستن

خوشهٔ hr وارد شده است و بی‌گمان تبدیل مورد نظر ما رخ داده است. با توجه به این شواهد باید بپذیریم که تبدیل اصلی در گونه‌های کلوری، اسکستانی، دروی، شالی و گیلوانی چنین بوده است: $r < hr < fr$. در مورد واژهٔ معادل «فردا» باید گفت که بیشتر گونه‌های تاتی خلخال، همسان با تالشی، واژه‌ای شبیه به sabā را استعمال می‌کنند، جز گونهٔ کجلی که arā از اصل *fratāka- در آن کاربرد دارد و مانند نمونهٔ بررسی‌شده در هرزنی و اشعار شیخ صفی تبدیل مهم در این واژه تبدیل $hr < fr$ است و در مرحلهٔ پسین صامت h حذف شده است. نکتهٔ جالب اینکه این واژه در گونهٔ دروی در ترکیب arā šav «فرداشب» بر جای مانده است، اما به تنهایی به کار نمی‌رود. «فروختن» در بیشتر گونه‌های تاتی خلخال xərutan است از اصل *fra-uxta- و دگرگونی خوشهٔ آغازین آن چنین است: $xr < hr < fr$. اما در گونهٔ کجلی و گیلوانی h آغازین بر جای مانده و به x بدل نشده است. با توجه به شواهد گفته‌شده، تبدیل $hr < fr$ در تاتی خلخال بی‌گمان وجود داشته است، اما برخی h میانی را حذف کرده‌اند و برخی، مانند کجلی، با حذف a، h میانی را کشیده‌تر تلفظ می‌کنند.

نخستین شاهدهی که آشکارا این تبدیل را در تالشی نشان می‌دهد مصدر «فروختن» است که در تالشی جنوبی و مرکزی xərate تلفظ می‌شود و در اینجا نیز مانند بیشتر گونه‌های خلخال شاهد تبدیل $xr < hr < fr$ هستیم. این واژه در تالشی شمالی havāte تلفظ می‌شود و ظاهراً تحول آن چنین است: $hr < fr < hv$. واژهٔ «برف» در تالشی شمالی va و در تالشی مرکزی و جنوبی var است، اینجا نیز در نگاه نخست به این تبدیل بر می‌خوریم، یعنی تبدیل fr به r. اما می‌دانیم که صامت h در میان دو مصوت در تالشی معمولاً دچار حذف می‌شود. حال تصور کنیم که در تالشی کهن *vafra- به *vahr بدل شده است. در مرحلهٔ بعد، تحول این واژه، مانند برخی از گونه‌های تاتی، احتمالاً چنین بوده است: $var <$

۳-۵. تبدیل $x/h < hv$

فعل *هرده‌ی*، که اصل آن در ایرانی باستان *hvarta- «خورده» بوده (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۲۰۰)، در اشعار شیخ صفی به معنای «خورده است» به کار رفته است. بنابراین، در گویش او تبدیل $h < hv$ رخ داده است. این تبدیل در هرزنی از جمله در نمونه‌های زیر دیده می‌شود: hunde «خواندن» از اصل *hvanta-، horde «خوردن» از اصل *hvarta-، بنابراین، تبدیل $h <$ در هرزنی آشکار است.

در تالشی شمالی نیز، مانند هرزنی، این تبدیل وجود دارد: hase «مادر شوهر» از اصل *hvasru- (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۱۴۷)، hārde «خوردن»، hāte «خفتن» از اصل *hufta-، همه دارای تبدیل $h < hv$ هستند. در تالشی جنوبی و مرکزی تنها در یک واژه تبدیل $h < hv$ بر جای مانده و آن مصدر «خوردن» است: harde. در دیگر شواهد تبدیل $h < hv < x$ را شاهد هستیم.^(۶) برای تبدیل X می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد: xəsɾək/xəsərg /xəsɾəg «مادر شوهر»، xāte «خفتن».

با بررسی تاتی خلخال نیز به هر دو تبدیل آوایی گفته‌شده در بالا می‌رسیم: معمولاً h در کجلی و گیلوانی و x در دیگر گونه‌ها. نکته‌ی شایان توجه فعل «خوردن» است که در بیشتر گونه‌ها دقیقاً همسان با تالشی جنوبی و مرکزی با h به کار می‌رود؛ برای نمونه در کلوری hardan (سبزعلی‌پور، ۱۳۹۴: ۳۱۰). شاهد دیگر xasura «پدرشوهر» است که در همه گونه‌های تاتی خلخال، حتی گونه‌ی کجلی، با x آغاز می‌شود، یعنی تبدیل $x < h < hv$ در «خوابیدن» (در بیشتر گونه‌های تاتی خلخال) و نیز xandan «خواندن» در گونه‌ی کجلی و گیلوانی با حفظ h آغازی تلفظ می‌شود. بدین ترتیب، در تبدیل $x/h < hv$ دو گروه را شاهد هستیم. گروه نخست در اشعار شیخ صفی، گویش هرزنی، تالشی شمالی، تاتی کجلی و گیلوانی که نشانگر تبدیل $h < hv$ هستند و گروه دوم تالشی مرکزی و جنوبی، تاتی اسکستانی، کرنقی، کرینی، کلوری، دروی و شالی که نشانگر تبدیل $x < h < hv$ هستند.

۳-۶. تبدیل g آغازی $< \gamma$

می‌دانیم که این تبدیل عمدتاً از خصوصیات زبان‌های ایرانی شرقی است. در میان ۷۵ زبان و گویش ایرانی نو که حسن‌دوست (۱۳۸۹: ۳۷۹) فهرست کرده، جز هرزنی و کرینگانی، تمامی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی غربی g آغازی ایرانی باستان را حفظ کرده‌اند. شواهدی از این تبدیل در هرزنی دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان $\gamma\ddot{u}\ddot{s}$ «گوش» از ایرانی باستان $\gamma\ddot{u}\ddot{z}$ «گوشت» و $\gamma\ddot{i}\ddot{z}$ «گیج» را نام برد. باید به این نکته توجه نمود که این تبدیل نمی‌تواند در اثر زبان ترکی به وجود آمده باشد، زیرا گویشوران ترک‌زبان صامت q را معمولاً شبیه به g تلفظ می‌کنند نه برعکس آن را.

۳-۷. تبدیل صامت p پس از مصوت به v

از ویژگی‌های آذری کهن تبدیل p باستانی پس از مصوت به v است. در ادامه شواهدی از این تبدیل در منابع مورد بررسی ما آورده می‌شود:

هرزنی: öv «آب» از اصل -āp- āvāsor «بهار، آبسال» از اصل -upa-sard* (حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۱۵۳)؛ savara «سبد» از اصل -sapatā*؛ šav «شب» از اصل -xšap. تالشی: کلمات بالا در تالشی شمالی به ترتیب ov و در تالشی مرکزی و جنوبی āv، در تالشی شمالی avasor و در تالشی جنوبی و مرکزی avasāl، و در تمامی گونه‌های تالشی šav است.

تاتی خلخال: šav, āv.

در چنین تبدیلی احتمالاً مسیر تحول چنین بوده است: $p < b < \beta$ (فاء اعجمی) $v < v$.

۳-۸. پیرامون خوشهٔ sp باستانی و جایگاه افزوده شدن مصوت i/e/ə

یکی از مهمترین ویژگی‌های آذری کهن و تالشی که در اینجا به آن توجه شده است در واژه‌هایی رخ می‌دهد که در ایرانی باستان با خوشهٔ sp آغاز می‌شده‌اند. نمونه‌هایی که در پی خواهد آمد از قانونی پیروی می‌کنند که در ادامه شرح داده می‌شود.

قانون به‌دست‌آمده چنین است که واژه‌هایی که در آغاز دارای خوشهٔ sp باستانی هستند حتماً در دورهٔ نو با افزودن یک مصوت به خوشهٔ sp (جهت شکستن خوشهٔ آغازین) تلفظ می‌شوند، اما جایگاه این مصوت در دو گونه متفاوت است و قانون اصلی همین جایگاه افزوده شدن مصوت است که بدون حتی یک استثنا در تمام نمونه‌های مورد بررسی از آن پیروی شده است.

در گروه نخست، که شامل هرزنی، تالشی مرکزی و جنوبی، تاتی، کلوری و اسکستانی و دروی و کجلی است، مصوت افزوده‌شده همواره پیش از خوشهٔ sp آورده می‌شود. چند نمونه: در هرزنی: esba «سگ» از اصل -spaka*، espi «سپید»؛ در تالشی مرکزی و جنوبی: əspəz «شپش» از اصل -spiš*، əsba «سگ»، isbi/ispī «سپید»؛ در تاتی کلوری و اسکستانی و دروی و کجلی: əsba «سگ»، əsbəz «شپش» و əsbi «سپید».

اما در گروه دوم، که شامل تالشی شمالی، کرنقی، کرینی، لردی، گیلوانی و شالی است، مصوت افزوده‌شده همواره در میان خوشهٔ sp قرار می‌گیرد. چند نمونه از گروه دوم: در تالشی شمالی: səbəž / səbəzi «شپش»، səpa «سگ»، sipi «سپید»؛ در تاتی لردی، گیلوانی، کرینی و کرنقی و شالی: səba «سگ»، səbəz «شپش» sibi «سپید». همان‌طور که در نمونه‌های گروه دوم دیده می‌شود، مصوت افزوده معمولاً با مصوت بعدی همگون می‌شود.

۳-۹. تبدیل r < d

هنینگ (۱۳۷۴: ۶۸) از نبود این تبدیل در هرزنی دچار شگفتی شده و گفته است که تحول *d* باستانی میان دو مصوت به *r* در هرزنی وجود ندارد (توجه شود که منظور *d* باستانی است و نباید با *t* که در دوره میانه به *d* بدل می‌شود اشتباه گرفته شود). باید تا حد زیادی نظر هنینگ را درست دانست. تنها شاهد این تبدیل که در جستجوی ما یافت شد ماده مضارع *-sur* (از شستن) است که در بسیاری از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نو همین‌گونه تلفظ می‌شود و از جمله با همین تلفظ در فارسی نیز به کار می‌رود و چندان آشکار نیست که این واژه در هرزنی و دیگر گویش‌های منطقه دارای اصالت است یا نه.

۳-۱۰. تبدیل $m/\š < \check{s}m$ در واژه چشم

واژه چشم در منابع بررسی شده دو گونه دگرگونی آوایی را نشان می‌دهد. در گونه نخست خوشه $\check{s}m$ به \check{s} دگرگون می‌شود و در گونه دوم به *m*. گروه نخست: اشعار شیخ صفی چش، هرزنی *čoš*، تالشی شمالی *čāš/čaš*، تاتی *čaš*. گروه دوم: تالشی جنوبی *čem* و تالشی مرکزی *čam*.

۳-۱۰. دگرگونی آوایی در صامت آغازین واژه خندیدن

اشتقاق مصدر معادل «خندیدن» در مناطق مورد بررسی مشخص نیست، اما به دو شکل متفاوت کاربرد دارد که آن را بر اساس صامت آغازین در دو گروه دسته‌بندی می‌کنیم. این واژه در گروه نخست، که در هرزن و مناطق تالشی شمالی کاربرد دارد، با صامت آغازین *s* به شکل *siriste* در هرزنی، و به شکل *səre* در تالشی شمالی تلفظ می‌شود. در گروه دوم، این واژه با صامت *x* آغاز می‌شوند: در تالشی مرکزی و جنوبی *xuruste*، اسکستانی *xurəste*، دروی *xurəsen*، شالی و کرینی *xurəsan*، لردی *xursan*، کرنقی *xorəsan*. در دیگر گونه‌های تاتی، با تأثیرپذیری از فارسی، خنده و خندیدن استعمال دارد.

۴. تحلیل اشتقاق دو واژه

از جمله واژه‌هایی که در مناطق مورد پژوهش از دو گونه متفاوت باستانی به دوره نو رسیده است برابر واژه «ماه» است. این واژه در گونه نخست، در هرزنی *öšma*، در کرینگانی *ušma*، در تالشی شمالی *ovšim* یا *ovšum* یا *uvəšəm*، در تاتی کجلی *owešma* است، احتمالاً از ریشه ایرانی باستان **uxš-māhka* (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۵۳) گرفته شده‌اند. اما گونه دوم، که در تالشی جنوبی و مرکزی *māng* و در تاتی اسکستانی، دروی، شالی و کلوری *mung* و در کرنقی، کرینی، گیلوانی و لردی با حفظ مصوت *ā* تلفظ می‌شود، از حالت مضاف‌الیه مفرد *māh-* (قس *mānhō* در اوستایی) به دوره نو رسیده است.

واژهٔ دوم برابر واژهٔ «خواب» است. در گویش‌های مورد بحث ما دو گونه از این واژه به دست است. گونهٔ نخست از ایرانی باستان -hvafna* است که در هرزنی به صورت hun، در تالشی شمالی hān، کلوری xən، کرنقی و لردی xon، کجلی xan به کار می‌رود. اما گونهٔ دوم از ایرانی باستان -hvāpa* مشتق است که در تالشی جنوبی و مرکزی xāv و در تاتی اسکستانی، دروی، شالی، گیلوانی و کرینی xāv شده است.

۵. اعداد ۱۱ تا ۱۹ در مناطق مورد پژوهش

ویژگی جالب اعداد میان ۱۱ تا ۱۹ در هرزنی این است که ابتدا عدد دهگان می‌آید سپس عدد یکان. برای نمونه عدد پانزده در هرزنی dohopin است، اما مثلاً در اوستایی pnča dasa. این ویژگی را در برخی گونه‌های تالشی شمالی (نه در همهٔ مناطق تالشی شمالی) و کرینگانی و تاتی رایج در جمهوری آذربایجان نیز می‌توان دید، اما در بسیاری از گویش‌های شمال غربی دیده نمی‌شود. در زبان‌های ایرانی این ویژگی در گروه زبان‌های پامیری، که در اصل برجای مانده از زبان سکایی هستند، دیده می‌شود. سببستین هاینه به طور شفاهی به نگارنده تذکر داد که این ویژگی برگرفته از زبان ترکی است که به صورت ترجمه در برخی از زبان‌های ایرانی، که در میان گویشوران ترک احاطه شده‌اند، رخ داده است. اما این پرسش پیش می‌آید که برای نمونه، چرا در هیچ یک از گونه‌های تاتی خلخال یا در منطقه‌ای مانند عنبران کوچکترین نمونه‌ای از نفوذ ترکی در شمارش اعداد ۱۱ تا ۱۹ دیده نمی‌شود. نکتهٔ دیگر آنکه عموماً وام گرفتن ترجمهٔ اعداد از زبانی به زبان دیگر نامعمول است. به هر روی، این ویژگی نیازمند پژوهش بیشتر است.

۶. نتیجه

۶-۱. تحلیل کمی:

از میان ۱۳ ویژگی مورد نظر، تالشی شمالی و کجلی با ۹ مورد و گیلوانی با ۶ مورد بیشترین همسانی آوایی و واژگانی را با هرزنی دارند. از میان ۱۳ ویژگی مورد نظر، تالشی مرکزی و جنوبی و تاتی شالی با ۸ مورد اختلاف، ناهمگون‌ترین دگرگونی‌های آوایی و واژگانی را با هرزنی دارند. از میان ۱۳ ویژگی مورد نظر، اسکستانی و دروی با ۱۲ مورد همسانی بیشترین نزدیکی را با تالشی مرکزی و جنوبی دارند. تاتی شالی با ۱۱ مورد و تاتی کرنقی، لردی، کلوری و کرینی همگی با ۹ مورد در جایگاه پسین قرار دارند.

تالشی شمالی با ۷ مورد اختلاف پس از هرزنی بیشترین ناهمگونی را با تالشی جنوبی و مرکزی دارد.

۶-۲. تحلیل کیفی

اکنون تلاش می‌کنیم با استفاده از تحلیل کمی، پاسخی برای پرسش اصلی این پژوهش و چند پرسش فرعی بیابیم. آیا دگرگونی‌های واجی نشانگر شباهت و همسانی میان گونه زبانی هرزن و گویش تالشی جنوبی است؟ و آیا واجشناسی تاریخی نظر هنینگ در مورد خاستگاه زبان هرزنی (منطقه‌ای میان جنوب شرق تالش و دیلمان) را تایید می‌کند؟ بر اساس آمار به‌دست‌آمده، گویش تالشی مرکزی و جنوبی و گونه تاتی شالی، با ۸ مورد اختلاف، ناهمگون‌ترین دگرگونی‌های آوایی و واژگانی را با هرزنی دارند، در حالی که گویش تالشی شمالی با ۹ مورد همسانی، در کنار تاتی کجلی، بیشترین همگونی آوایی را با هرزنی نشان می‌دهند. پس بر مبنای پژوهش حاضر، این گفته هنینگ که هرزنی احتمالاً از جایی در محدوده جنوب شرقی سرزمین تالش آمده نادرست است، زیرا که هرزنی، جز در تبدیل $y < z$ که آن هم در همه مناطق جنوبی تالش فراگیر نیست (در بیشتر مناطق تالش جنوبی تبدیل $z < \tilde{z}$ رخ می‌دهد)، تشابه خاصی از منظر دگرگونی‌های واجی با مناطق مورد نظر هنینگ ندارد و برخلاف نظر او، هرزنی با مناطق تالشی شمالی، یعنی مناطقی از کرگانرود تا عنبران، بسیار تشابه واجی دارد.

اما در این میان نخستین پرسش فرعی پیش می‌آید و آن این است که ماجرای مهاجرت هرزنیان چرا و چگونه در میان مردمانش صورت گرفته است؟ در مورد این ادعا باید گفت که اسنادی در دست داریم که نشان می‌دهد هرزن کهن صدها سال پیش از داستان مهاجرت وجود داشته است. از جمله این اسناد مشخصاً می‌توان به سند روزگار خواجه رشیدالدین و خواجه غیاث‌الدین، وزرای ایلخانان، اشاره کرد که نشان می‌دهد هرزن در آن روزگار وجود داشته (مرتضوی، ۱۳۸۴: ۳۲) و امکان ندارد پیدایش هرزن مربوط به این مهاجرت بوده باشد. پس چرا مردمان هرزن بر این باورند که در همین حدود زمانی گفته شده در مقدمه از تالش به هرزن مهاجرت کرده‌اند؟ اینکه هرزنیان با سکونت در منطقه‌ای با فاصله‌ای بسیار طولانی از تالش امروزی و با گذر زمانی دراز چنین ادعایی دارند را نمی‌توان به راحتی نادیده انگاشت. در مورد این ادعا و شواهد تاریخی در مورد وجود هرزن کهن، می‌توان چنین پنداشت که همان طور که اسناد تاریخی نشان می‌دهند، روستای هرزن پیش از این مهاجرت وجود داشته و بعدها مردمانی از قوم تالش به این روستا

مهاجرت کرده‌اند و این داستان مهاجرت در واقع مربوط به این مردمان بوده. اما در دوره‌های پسین، این خاطرهٔ تاریخی (که متعلق به بخشی از مردمان هرزن بوده) به خاطرهٔ جمعی برای همهٔ هرزنیان بدل شده است.

پرسش فرعی دیگری هم پیش می‌آید و آن این است که خاستگاه گونهٔ زبانی مهاجران تالش کجاست؟ به بیان دیگر، تالشان از کدام منطقهٔ تالش مهاجرت کرده‌اند؟ برای حل این مشکل بهتر است نخست به دنبال مکان و گونه‌ای از تالشی بگردیم که اولاً امکان مهاجرت به هرزن را داشته باشد، ثانیاً مهاجران پس از مهاجرت بتوانند بدون مشکل با گویش هرزنی ارتباط برقرار کند. به بیان دیگر، به دنبال گونه‌ای از زبان تالشی بگردیم که با شواهد زبانی برجای‌مانده از آذری‌کهن شباهت بالایی داشته باشد تا حدی که مشکل آن‌چنان برای گفتگو میان مردمان مهاجر و بومی به وجود نیاید. بر مبنای تحلیل کمی سابق‌الذکر، اگر به دنبال ماجرای مهاجرت مردمان هرزن از تالش به آذربایجان برویم، شاید تالشی شمالی، به-ویژه گویش محدودهٔ ویزنه تا عنبران نامزد خوبی برای ما باشد، زیرا گویش این مناطق شباهت‌های واجی زیادی با هرزنی دارد. اما این موضوع نیز به دلایل مختلف بسیار نامحتمل است، از جمله اینکه با وجود شباهت بالا میان هرزنی و تالشی شمالی، برخی از تبدیل‌های آوایی مهم موجود در هرزنی (از جمله تبدیل $z < y$) به هیچ وجه در تالشی شمالی یافت نمی‌شوند و مهمتر از قواعد آوایی تفاوت‌های دستوری است. بررسی دستور زبان تالشی شمالی و هرزنی تفاوت‌های فراوانی را نشان می‌دهند و برای نمونه ساختار مصدر و مادهٔ ماضی در هرزنی تفاوت آشکار با تالشی شمالی دارد.^(۸)

به نظر می‌رسد برای پی بردن به جایگاه نخستین مردمان مهاجر بایسته است که افزون بر نگاه زبانشناسی، مسائل تاریخی و جغرافیای تاریخی نیز مورد مطالعه قرار گیرند. اسناد بسیار زیادی از دوران گذشته بر جای مانده که نشان می‌دهند جغرافیای تاریخی تالش و قلمروی که مردمان تالش زبان در آن حضور داشته‌اند و به نام تالش شناخته می‌شده است بسیار گسترده‌تر از مناطقی است که امروز به نام تالش می‌شناسیم. بر مبنای اسناد برجای-مانده از دورهٔ قاجار حکومت محلی مستقر در نمین، ویلیکیج، مغان، آستارا به نام حکومت تالش خوانده می‌شده‌اند. همین امروز اگر از هر فرد عنبرانی (واقع در استان اردبیل) پرسیده شود که به چه زبانی سخن می‌گوید، بی‌تردید پاسخ تالشی است. کمی آن‌سوتر، در قرن هشتم هجری حمدلله مستوفی بخشی از مردم کلیبر را تالشی‌زبان و بخشی را ترک-زبان خوانده است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۹۶). آن‌سوتر، در شهرستان ورزقان، روستایی در نزدیکی

کرینگان وجود دارد که نام «مُلک تالش» دارد. این روستا فاصله‌ای کم با هرزن و فاصله‌ای زیاد با سرزمین‌های تالش‌نشین فعلی دارد. همچنین بخش‌های بسیار بزرگی از کشور جمهوری آذربایجان به نام تالش خوانده می‌شوند و مردمانی تالشی‌زبان دارند. با توجه به نکات بالا و وجود اسناد تاریخی بسیاری که به سبب به درازا نکشیدن مطلب آورده نمی‌شود، نگارنده هم‌سخن با بسیاری از پژوهشگران پیشین، وجود تالش تاریخی با محدوده جغرافیایی بسیار بزرگ‌تر از آنچه امروز به نام تالش خوانده می‌شود را درست می‌داند. با توجه به شواهد تاریخی و زبانی به نظر می‌رسد اگر مهاجرتی در منطقه هرزن رخ داده باشد، نه از تالش کنونی، که از تالش تاریخی، آن هم با فاصله‌ای نه چندان زیاد از هرزن کهن، روی داده است، یعنی مردمانی که در محدوده تالش تاریخی و در نزدیکی مرزهای آذربایجان می‌زیسته‌اند و گویشی بسیار نزدیک به آذری کهن داشته‌اند به هرزن مهاجرت کرده‌اند، نه مردمانی از جنوب تالش با تفاوت‌های زبانی بسیار زیاد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در مورد شواهد تالشی شمالی، با وجود زحمت بسیاری که پژوهشگر محترم کشیده، باید گفت شیوه آوانویسی او بسیار متفاوت با شیوه‌های مرسوم و مورد استفاده در جوامع علمی است. به همین دلیل با کمک دوستان محلی، به-ویژه دوست گرامی بابک بهاری، تلاش شد هر جا که تفاوتی در تلفظ دیده می‌شود، یا اصلاح شود یا افزون بر تلفظ مورد نظر کتاب تلفظ افراد محلی نیز نوشته شود.
۲. کوتاه‌سازی واژه در تالشی و تاتی خلخال به فراوانی در صامت‌های پایانی و میانی دیده می‌شود.
۳. می‌دانیم این شاهد در گویش تالشی شمالی وجود ندارد.
۴. پیدا شدن این شاهد و دوبیتی محلی زیر را وامدار دوست فرهیخته، دکتر یاسر کرم‌زاده، پژوهشگر فرهنگ و زبان تالش، هستم (رفیعی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۶):

pāyiza šav dārāza nekarə ruz / paluye zami dārəm mə karə suz

dura šari xavar dilšāra nebu / tā yāri nāma nā zam čāra nebu

- شب پاییزی دراز است و روز نمی‌شود / پهلویم زخمی دارد که سوزش می‌کند
خبر شادکننده‌ای از شهر دور نیست / تا نامه یار نیاید زخم چاره نمی‌شود
۵. این واژه اوستایی در متون فارسی میانه به شکل yāt به عنوان درجه‌ای از گناه به کار رفته است (میرفخرایی، ۱۳۹۰: ۶۱۶). هنینگ و رضایتی نظر دیگری در مورد اشتقاق این کلمه دارند.
۶. وجود h در harde «خوردن» نشان می‌دهد که در دیگر موارد نیز تبدیل $h < hv < x$ مسیر تحول بوده است.
۷. این تبدیل در بسیاری گویش‌های ایرانی و نیز در بعضی متون کهن فارسی دیده می‌شود.
۸. رک. فصول مربوط در مرتضوی، ۱۳۸۴ و سبزه‌علیپور، ۱۳۹۱.

منابع

- ابن بزاز، ۱۳۷۳، *صفوة الصفأ*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز.
ابن ندیم، ۱۳۴۶، *الفهرست*، ترجمه رضا تجدد، تهران، ابن سینا.

- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۷، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران، سمت.
- ارانسکی، یوسف میخائیلوویچ، ۱۳۵۸، *مقدمهٔ فقه‌اللغهٔ ایرانی*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۸۹، *فرهنگ تطبیقی- موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن دوست، محمد، ۱۳۹۳، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضایتی کیشه‌خاله، محرم، ۱۳۸۴، «تأملی دیگر در فہلویات شیخ صفی»، *گویش‌شناسی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)*، ش ۴، ۱۲۸-۱۴۶.
- رفیعی، علی و دیگران، ۱۳۹۶، *اشعار فولکلوریک تالشی جنوبی*، رشت، دانشگاه گیلان.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۹۱، *بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی، تالشی، گیلکی*، رشت، دانشگاه گیلان.
- سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۹۴، *گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (تاتی خلخال)*، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۲، «فہلویات شیخ صفی»، *مجلهٔ زبان‌شناسی*، ش ۳۶، ۱-۳۳.
- عبدلی، علی، ۱۳۹۳، *فرهنگ تطبیقی تاتی، تالشی، آذری*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- کارنگ، عبدالعلی، ۱۳۳۳، *تاتی و هرزنی*، تبریز، چاپخانهٔ شفق.
- کسروی، احمد، ۱۳۰۴، *آذری یا زبان باستانی آذربایجان*، تهران.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۸۴، *زبان دیرین آذربایجان*، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۸۱، *نزهة القلوب*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، قزوین، حدیث امروز.
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۹۰، *روایت پهلوی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هنینگ، والتر برونو، ۱۳۷۴، «زبان کهن آذربایجان»، *ترجمهٔ بهمن سرکاراتی، نامهٔ فرهنگستان*، ش ۱، ۵۱-۷۲.

Bartolomae, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.

Horn, Paul. 1893, *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.295730.786

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

A Discussion on the Pronoun-Constructed Verbs in Persian

Mohammad Hasan Jalalian Chaleshtari¹

Associate Professor of Ancient Iranian Languages and Culture, University of Tabriz

Received: January, 11, 2020; Accepted: February, 29, 2020

There are some verbs in the early Persian texts in which instead of the normal verb endings, the enclitic personal pronouns are attached to the past stem; therefore they have been termed as ‘pronoun-constructed’ verbs by researchers of Persian grammar. The main usage of these verbs are optative or conditional and there are reliable evidence of 2nd person singular and plural and also 1st person plural. Although some suspicious evidence is available from other persons, one cannot be sure of their accuracy and relevance to these verbs. The only accepted explanation on the antecedent of these verbs is G. Lazard’s view that the existence of the pronoun in these constructions is related to some of the ergative verbs in Middle Persian in which instead of a pronoun preceding the past stem, the enclitic pronoun is attached to it. In this paper first the weakness of this view will be shown and then it is proposed that the enclitic pronoun has been attached through a reanalysis of the of the first person singular verbal ending as the first person enclitic pronoun. Such a reanalysis has also examples in Sogdian.

Keywords: Pronoun-constructed Verb, Ergative, New Persian, Middle Persian, Sogdian, Reanalysis.

1. Email of the author: mh_jalalian@hotmail.com

بحثی در مورد افعال ضمیر ساخت

محمدحسن جلالیان چالشتری^۱

دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز

(از ص ۳۵ تا ص ۵۳)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۲۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

در متون بازمانده از زبان فارسی دری در ساخت بعضی افعال، بر خلاف صورت معمول فعل در این زبان، به جای پایانه‌های صرفی فعل، از ضمائر شخصی متصل استفاده شده است. از این رو، بعضی دستورنویسان به این افعال عنوان «ضمیرساخت» داده‌اند. کاربرد این افعال عموماً در بیان شرط و تمناس و شواهد مطمئتی از سه صیغهٔ دوم شخص مفرد و جمع و اول شخص جمع از آن در دست است. برخی شواهد مشکوک از برخی شخص و شمارهای دیگر نیز در دست است که نمی‌توان نسبت به صحت و ارتباط آن‌ها به این دسته از افعال اطمینان داشت. تنها نظر پذیرفته‌شده‌ای که در مورد پیشینهٔ این افعال وجود دارد نظر لازار است که وجود ضمیر متصل در این ساخت‌ها را مرتبط با برخی افعال کنایی در فارسی میانه دانسته که در آن‌ها عامل به جای اینکه به صورت ضمیر منفصل یا متصل پیش از صفت مفعولی یا ستاک ماضی ظاهر شود، به صورت متصل به انتهای آن‌ها چسبیده است. در این مقاله با ارائهٔ دلایلی در ضعف این احتمال چنین پیشنهاد شده است که بازتحلیل پایانهٔ فعلی در شمار اول شخص مفرد به صورت ضمیر متصل سبب شده که در سایر شمارها نیز به جای پایانهٔ فعلی از ضمائر متصل استفاده گردد. این گونه بازتحلیل در زبان سغدی نیز دارای نمونه است.

واژه‌های کلیدی: افعال ضمیرساخت، فعل کنایی، فارسی دری، فارسی میانه، سغدی، بازتحلیل.

مقدمه

ساختمان افعال فارسی دری و پیگیری پیشینهٔ آنها از مباحث پیچیدهٔ دستوری این زبان است. یکی از ویژگیهای فعل فارسی دری کاربرد دو تکواژ «ی/سید» در ساخت دستهٔ عمده‌ای از افعال است. این تکواژها که تلفظ آن‌ها $\bar{e}d/\bar{e}\delta/\bar{e}$ است، نقش‌های نمودی و وجهی نسبتاً متنوعی در ساخت فعل داشته‌اند و از طریق باهم‌آیی آن‌ها با برخی عناصر دیگر (پیشوند ب، قید/پیشوندهای استمرار همی/می، ضمائر شخصی متصل) طیف صوری و معنایی گسترده‌ای از فعل ایجاد شده است. ستاک ماضی و صورت‌های صرفی انواع ماضی (مطلق/ساده، استمراری، نقلی، بعید) و نیز صورت‌های صرفی مضارع پایه‌های اتصال این تکواژها هستند و حاصل این اتصال، علاوه بر نمود استمرار یا تکرار

در گذشته و حال)، نشانگر وجوه شرط، تمنا، التزام، تصوّر و خیال و بیان رؤیا نیز هست، که می‌توان همه را ذیل وجه تمنایی یا گاه التزامی قرار داد. از آنجا که بحث در مورد صورت‌های صرفی ساخته‌شده با ستاک مضارع در این نوشته باعث وسعت دامنه بحث و خلط مسائل با یکدیگر می‌شود، از پرداختن به موضوعات مربوط به آن خودداری می‌گردد.

پژوهشگران زبان فارسی میانه به پیشینه این ساختار ایجادشده با ستاک ماضی عنوان‌های ماضی تمنایی یا شرطی یا غیرمحقق داده‌اند (راستارگویا، ۱۳۷۹: ۱۷۰؛ آموزگار-تفضلی، ۱۳۷۳: ۶۸-۶۹). آنچه از شواهد موجود در متون فارسی میانه از این ساختار می‌توان به دست آورد، بدین قرار است: در افعال متعددی صورت صرفی مضارع تمنایی یا التزامی فعل ربطی *h-* منطبق با مفعول منطقی (= فاعل دستوری) به ستاک ماضی افزوده می‌شده است. از آنجا که در شواهد موجود، مفعول تمامی جملات سوم شخص مفرد است، این فعل به صورت‌های *hād* و *hē* ظاهر شده است.^(۱) در افعال لازم به ستاک ماضی، صورت صرفی مضارع تمنایی^(۲) فعل *h-* مطابق با فاعل اضافه می‌شده است (Lazard, 1984: 5; Skjærvø, 2009: 236-238; id., 2018: 170).^(۳) با این توضیحات می‌توان صورت‌های صرفی افعال متعددی و لازم را چنین ترسیم کرد:
افعال متعددی^(۴) (جدول شماره ۱):

man dānist hē	amā dānist hē
tō dānist hē	ašmā dānist hē
awē dānist hē	awēšān dānist hē

افعال لازم (جدول شماره ۲):

an raft hē	amā raft hēm
tu raft hē	ašmā raft hēd
ōy raft hē	ōyēšān raft hēnd

نمونه‌هایی از این دو ساخت را در شواهد زیر می‌توان مشاهده کرد:

ka kas ān družīh bē **dīd hē** wēnišn ī čašm bē **šud hē**.

اگر کسی آن پلیدی را بدیدی، بینش چشم [اش] بشدی (بندهشن، فصل 5a، بند ۱۰، به نقل از Skjærvø, 2018: 166).

agar xwadāyih ō Bēwar-asp ud Frāsiyāg **nē mad hē** ēg gizistag
Ganāg-Mēnōg ān xwadāyih bē ō Xēšm **dād hē**.

اگر پادشاهی به بیورسب و افراسیاب نرسیدی (تحت اللفظ: نیامدی)، اهریمن گجسته آن پادشاهی را به خشم دادی (مینوی خرد، فصل ۲۶، بند ۳۵، به نقل از همان).

gōwēd Jāmāsp bīdaxš kū kāč ka man az mādar **nē zād hē** ayāb ka zād
ham pad xwēš baxt pad rahīgih **bē murd hē** ayāb murw-ēw **būd hē** ō
drayāb **ōbast hē** ayāb ašmāh bayān ēn frašn az man **nē pursid hē** bē
ka-tān **pursid hē** ēg-im nē kāmē bē ka rāst gōwam.

گوید جاماسپ بیدخش که کاش من از مادر نزادی، یا اگر زادم به سرنوشت خویش در کودکی
بمردی، یا مرغی بودی، به دریا افتادی، یا شما خدایگان این پرسش از من نپرسیدی؛ اما اگر
پرسیدی، نخواهم مگر که راست گویم (یادگار زریران، بند ۴۰، به نقل از همان).

... kū-m kāč xwad ud manīgān rāy diz-ēw pad uzēnag ī az xwēš **kerd**
estē.

... که کاش من برای خود و بستگانم به هزینه خویش دزی کردستی (دینکرد ۶، بند 304d، به نقل
از همان).

bēz-mān agar **dānist hē** u-mān čē gōwīhist hān-imān wābar **kird hē** ...
ud ašmā hayār **būd hēm** ...

اما اگر ما بدانستیمی و آن چه به ما گفته شد باور کردیمی ... و شما را باور بودیمی ... (شاپورگان،
۳۳۱-۳۳۶، به نقل از Mackenzie, 1979: 518 و Lazard, 1984: 5).

agar ašmā az amāh xrad ud dānišn ī yazadān **padirift hē** ud ka ruwān-
frī **būd hēd** ud pad yazadān pand **raft hēd** ud hāmpand ud hayār **būd**
hād ...

اگر شما از ما خرد و دانش ایزدان را پذیرفتیدی و اگر دوستار روان بودیدی و به راه ایزدان
رفتیدی و همراه و یار بودیدی ... (شاپورگان، ۳۵۱-۳۶۷، به نقل از همان).

با در کنار هم نهادن مجموع شواهد موجود از این ساختار در متون فارسی دری دو گونه
صرف زیر به دست می‌آید: الف) برای تمامی اشخاص به گونهٔ یکسان به ستاک ماضی
پایانهٔ «ی/ید» افزوده شده است. این ساخت تنها از طریق پذیرفتن فرض تعمیم صورت
صرفی متعدی (البته با مفعول سومشخص مفرد) به افعال لازم توجیه است. ب) برای
تمامی اشخاص، به ستاک ماضی پایانه‌های صرفی ماضی (مطلق/ساده، نقلی، بعید)
افزوده شده و سپس در پی آنها پایانهٔ «ی/ید» آمده است. به احتمال بسیار یکسانی

پایانه‌های صرفی اخباری و تمنّایی در سه شخص جمع سبب ایجاد این گونه ساخت در فارسی دری شده و کاربرد نسبتاً اندک گونه (الف) از شمار جمع در فارسی دری خود حاکی از گرایش به ایجاد تمایز در شخص و شمار در این زبان است. نمونه‌های متأخر موجود از این ساخت اخیر (= ب) در فارسی میانه (مانند šud hēnd hē) نشان‌دهنده قدمت این گرایش به بازسازی صرف این افعال است، به گونه‌ای که هم انطباق فعل با فاعل رعایت شده باشد و هم صورت ظاهر فعل نشان‌دهنده تمنّایی/شرطی بودن آن باشد (ر.ک. Spiegel, 1856: 116, §117, note 2; Henning, 1947: 63-64; Skjærvø, 2009: 164, 167, 168). بر این اساس صرف شش‌گانه این دو ساخت، فارغ از ارتباط آن‌ها با گونه خاصی از زبان، چنین خواهد بود:

جدول شماره ۳

ما رفتی/ رفتید	من رفتی/ رفتید ^(۵)
شما رفتی/ رفتید	تو رفتی/ رفتید
ایشان رفتی/ رفتید	او رفتی/ رفتید

جدول شماره ۴

ما رفتیمی	من رفتیمی
شما رفتیدی	تو رفتیمی
ایشان رفتندی	او رفتی ^(۶)

جدول‌های ۳ و ۴ بیانگر کلیات صرف افعال «یایی» بر پایه ستاک ماضی و صرف ماضی ساده‌اند، اما برخی موارد استثنایی یا نوآورانه‌تری که حاصل نوآوری ساخت‌های اصلی هستند، در بین شواهد دیده می‌شود:

الف) در برخی شواهد «ی» هم پیش و هم پس از پایانه ماضی آمده است: رفتیمی برای اوّل شخص مفرد. محتمل‌تر آن است که «ی» اوّل در این ساخت ارتباطی به «ی» تمنّایی نداشته باشد و بازمانده صورت فارسی میانه hēm باشد (صادقی و حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۵).

ب) در برخی شواهد پایانه‌های «ی» و «ید» هر دو ظاهر شده‌اند: سوم شخص مفرد بردیدی (احمدی‌گیوی، ۱۳۸۰: ۳۰۹). در این موارد ممکن است «ید» به قیاس با ستاک‌های ماضی‌ای که به «ید» ختم می‌شوند به ستاک‌های ماضی اصلی اضافه شده باشد و یا

شاید فعل تمنّایی سوم شخص مفرد «بردید» خود ماده ماضی تلقی شده و پایانه «ی» بدان افزوده شده باشد.

ج) همانند پایانه «ید» دوم شخص جمع، که در بسیاری متون کهن صورت «یت» نیز دارد، پایانه «ید» تمنّایی نیز گاه به «یت» بدل شده است (رک. احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱۴۳-۱۴۴، ۳۰۹) و از همین جا صورت‌هایی همانند «رفتیتی» ایجاد شده‌اند (رک. نوروزی، ۱۳۹۱: ۳۹، یادداشت ۱).

د) در برخی شواهد سوم شخص مفرد به همراه دو «ی» به کار رفته است و نتیجتاً صورتی شبیه دوم شخص مفرد ایجاد کرده است: افشاندیی (رک. همان: ۲۹۹).^(۷) علاوه بر آنچه در بالا آمد، ساخت دیگری نیز در متون فارسی به کار رفته که با نمونه‌های «کردمانی- کردتانی» مشهور شده است و همه محققان بر کهن بودن آن تأکید دارند. در این ساخت، علاوه بر وجود پایانه «ی»، ضمائر شخصی نیز در پیش یا پس از «ی» در پایانه ظاهر شده‌اند. از دوم شخص مفرد و جمع و نیز سوم شخص جمع این ساخت در متون شواهدی در دست است. جدول زیر شامل صورت‌های موجود از این ساخت در متون فارسی است:

اول شخص جمع	دوم شخص مفرد
رفتمانی / رفتیمان	رفتتی / رفتیت ^(۸)
دوم شخص جمع	
رفتتانی / رفتتان	

در این نوشتار پس از مروری اجمالی بر آثار محققان در زمینه این دسته آخر افعال، در مورد نحوه ایجاد آنها پیشنهادی ارائه خواهد شد.

۱. پیشینه پژوهش

ذکر کلیه تحقیقات و نظرات در مورد این دسته از افعال فارسی دری خود مجال چندین صفحه‌ای می‌طلبد، اما خوشبختانه بدین دلیل که همه تحقیقاتی که در این زمینه انجام شده نظرات پیشینیان را نیز ذکر کرده‌اند ضرورتی برای تکرار و شرح مبسوط نظرات قدما وجود ندارد و در اینجا تنها به ذکر آراء اصلی قدما و نظرات محققان متأخر اکتفا خواهد شد.

لازار نخستین محقق است که به گونه‌ای جامع به این افعال پرداخته است. او در کتاب *زبان کهن‌ترین آثار نثر فارسی این افعال را به لحاظ ساختاری و نحوی مورد بررسی قرار داده است*. این بخش از کتاب او توسط فرشیدورد در دو بخش ترجمه شده است (لازار، ۱۳۵۲ الف و ب). لازار در این بحث نظر ایوانوف در مورد پایانه «ید» را پذیرفته و از

شواهدی که او از طبقات/الصوفیه گردآوری کرده، استفاده کرده است. نظر لازار در مورد پیشینه افعال ضمیرساخت زبان فارسی دری چنین است: «در فارسی میانه چسبیدن ضمائر پیوسته غیرفاعلی به فعل متعدی متداول بوده است، اما در فارسی دری این امر تعمیم یافته و این ضمائر به فعل لازم هم چسبیده‌اند» (لازار، ۱۳۵۲ الف: ۸۴۳).

تفضلی در ذیل مقاله‌ای از رواقی در مورد این افعال با تکرار نظر لازار چنین ساخت‌هایی را مأخوذ از صرف افعال متعدی‌ای در فارسی میانه دانسته که در آنها «ضمائر متصل، به جای اینکه قبل از اسم مفعول^(۱) بیاید، گاهی (خصوصاً در شعر) می‌تواند به اسم مفعول متصل شود» (نک رواقی، ۱۳۴۸: ۳۹۲-۳۹۴).

صادقی صورت‌های «رفتیمان»، «رفتیتان» را ترکیبی از پهلوی و فارسی دانسته است، اما به پیروی از تفضلی معتقد است که صورت‌های «رفتمانی» و «کردتانی» دنباله صورت‌های پهلوی هستند. او با ذکر شواهدی از حافظ، شاهین شیرازی، محمد بن ایوب طبری، بابا طاهر و شعرای یهودی معاصر ابوسعید ایلخانی چنین حدس زده است که «شاید بتوان گفت صورت‌های «رفتیمان» ... اساساً مربوط به مناطق غربی ایران اسلامی است» (صادقی، ۱۳۵۷: ۳۶، یادداشت).

خانلری در تاریخ زبان فارسی افعال حاوی پایانه «ی» را برحسب کارکرد معنایی در چهار بخش مستقل قرار داده است: بخش اول را که به آن عنوان «ماضی پیاپی» داده به افعالی اختصاص داده است که «در زمان گذشته به تکرار و در دفعات متوالی واقع شده یا وجود داشته و یا فعلی که بر حسب عادت انجام می‌گرفته است». او باهم‌آیی همی/می با پایانه «ی» را دال بر این دانسته که همی/می نشانه استمرار و «ی» برای افاده معنای تکرار است. او هم‌چنین پایانه «ید/یند» را حاصل افزوده شدن «د/ذ» به «ی» دانسته که در «معنی و مورد استعمال این جزء تغییری نمی‌دهد» (خانلری، ۲/۱۳۶۵: ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۷). بخش دوم این افعال در این اثر در ذیل ماضی شرطی گنجانده شده است و در ذیل همین بخش افعالی آمده‌اند که هم‌زمان حاوی پایانه «ی» و ضمائر متصل شخصی هستند (۳۲۱-۳۲۵، ۳۲۷-۳۳۰). سومین بخش از این افعال را خانلری در ذیل افعال تمنایی قرار داده و آنها را بازمانده وجه تمنایی فارسی میانه و حاصل افزوده شدن «ی» به آخر صیغه‌های ماضی و مضارع دانسته که در جمله‌هایی که با کلمه‌های «کاشکی، دریغا و دریغا اگر» آغاز می‌شوند، استعمال دارند. همچنین در این بخش دوباره افعال حاوی ضمائر شخصی آورده شده‌اند (۳۳۱-۳۳۳؛ ۳۳۸-۳۳۹). چهارمین بخشی که در آن از این گونه

افعال ذکر شده فصلی است که با عنوان «وجوه خیال» نامیده شده است و خود به دو قسمت «وجه تصویری» و «بیان خواب» تقسیم شده است (۳۴۰-۳۴۷).
 متینی در مقاله‌ای به افعال حاوی ضمائر متصل شخصی پرداخته و پس از مروری نسبتاً مفصل بر نظرات متقدمان، صورت‌های بازمانده ساخت این افعال را در لهجه قزوینی و «آثار منظوم فارسی یهودیان ایران» بررسی کرده است. همان‌گونه که او خود نشان داده است این ساخت‌ها دقیقاً منطبق با ساخت‌های مورد بحث ما نیستند (متینی، ۱۳۶۲: ۱۵۷ به بعد). هرچند احتمالاً این ساخت‌ها متأثر از ساخت‌های مورد بحث این نوشته‌اند، به لحاظ تاریخی نسبت به سایر متون متأخرند و نمی‌توانند نشان‌دهنده ریشه‌های ایجاد این ساخت باشند.

ابوالقاسمی (۱۳۷۳) در مقاله‌ای به بررسی ساخت فعل تمنایی فارسی دری و پیشینه آن در دوره میانه و باستان پرداخته و کاربردهای آن را در فارسی دری بررسی کرده است، اما اشاره‌ای به ساخت افعال ضمیرساخت نکرده است. همو در دستور تاریخی زبان فارسی (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۲۰۷) چهار دسته از افعال فارسی را نام می‌برد که بر اساس ماضی متعددی دوره میانه ساخته شده‌اند. او نخستین دسته را به این صورت معرفی کرده است: «فعل‌های ماضی با «-ی» تمنایی (مانند رفتمانی، بودتی).

احمدی گیوی در کتاب دستور تاریخی فعل تمامی افعال ساخته‌شده با ستاک ماضی و پایانه حاوی «ی» را جزء افعال ماضی استمراری دانسته و به آنها عنوان «ماضی استمراری یایی» داده است و در ذیل این عنوان هر آن فعلی را که حاوی این پایانه بوده است گنجانده است، خواه این افعال نشان‌دهنده نمود استمرار باشند، خواه نباشند. در صفحات ۳۱۶ به بعد این کتاب دسته دیگری از افعال استمراری، «ماضی استمراری ضمیرساخت یا کهن‌ساخت» نام گرفته‌اند. ابتدا نظرات هیوبرت دارک، علامه قزوینی، ملک‌الشعراء بهار، معین، رواقی و ریاحی ذکر گردیده و پس از آن «با استنتاج از شواهد موجود و بهره‌گیری از نظریه‌های صاحب‌نظران و استادان» نکات پانزده‌گانه‌ای در مورد این افعال آورده شده است. در این پانزده نکته به نحوه ساخت، زمان رواج، گونه‌های مختلف و موارد خاص این ساخت، موارد ناموجود از صرف شش‌گانه اشخاص و قالب ادبی متونی که این ساخت‌ها در آن‌ها استفاده شده‌اند پرداخته شده است.

مولایی نیز در دو مقاله (۱۳۹۱ الف و ۱۳۹۱ ب) بر اینکه ساختار افعال ماضی تمنایی/شرطی فارسی دری بازمانده افعال متعددی فارسی میانه‌اند تأکید کرده است.

نوروزی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای مفصل با نام «نحو ساخت کنایی در فارسی نو» به بررسی ساخت‌های بازمانده از ساخت کنایی (ارگاتیو) دوره میانه در متون فارسی دری پرداخته است. در این مقاله پنجاه و یک صفحه‌ای ابتدا نظرات محققان پیشین ذکر شده و سپس دسته‌بندی‌ای از انواع ساخت‌هایی که همانند فارسی میانه در آن‌ها ضمائر متصل یا منفصل نشان‌دهنده شخص و شمار فعل هستند ارائه شده است. این دسته‌بندی شامل سه گروه است که در گروه اول دو دسته «ساخت شبه‌کنایی شرقی» و «ساخت شبه-کنایی عادی-احتمالی ضمیرساخت (غربی)» قرار داده شده‌اند. دسته نخست همان افعالی هستند که مستقیماً ادامه ساخت کنایی فارسی میانه‌اند، با این تفاوت که در آنها تطابق فعل با مفعول حفظ نشده است. عجیب است که چرا در این مقاله بین ضمائر متصل و منفصل تمایز قائل شده و ضمائر متصل «فاعلی» خوانده شده‌اند.^(۱۰) دسته دوم همان افعال «کردمانی-کردتانی» هستند که بر اساس نظر لازار در مورد کاربرد آنها، «عادی-احتمالی» نام گرفته‌اند و دو دسته «دیدمی، دیدتی، دیدشی، دیدمانی، دیدتانی، دیدشانی» و «دیدیم، دیدیت، دیدیش، دیدیمان، دیدیتان، دیدیشان» زیرشاخه‌های این دسته دانسته شده‌اند و ساخت‌های ضمیرساختی که با پایانه‌های صرفی همراه شده‌اند (همچون برد/شتمانیم) غیرکنایی دانسته شده‌اند. گروه دوم شامل «ساخت شبه‌کنایی عادی-احتمالی شرقی با پسوند «-ی/ē/، -ید/ēd/» است و در ذیل آن انواع صورت‌های صرفی ماضی و مضارع و افعال لازم و ربطی که این دو نشانه به آنها افزوده می‌شده‌اند آورده شده است. گروه سوم «ساخت شبه‌کنایی معین‌دار متعدی (جنوب غربی)» نام گرفته و مربوط به «نوعی از فعل ماضی بعید و ماضی نقلی است که در آن به جای فعل معین، فعل اصلی صرف می‌شود و فعل معین به صورت ماده ماضی به کار می‌رود». همین محقق به همراه قربانی (نوروزی و قربانی، ۱۳۹۴) در مقاله‌ای دیگر با نام «دو منشأ مختلف برای عدم انطباق شناسه فعل و نهاد در فارسی نو» این گونه افعال را به دو دسته «۱. افعالی که بدون شناسه به کار رفته‌اند؛ ۲. افعالی که بدون شناسه اما همراه پسوند تمنّایی «ی» به کار رفته‌اند» تقسیم کرده‌اند. نویسندگان این مقاله با ردّ ناصحیح نظر لازار (Lazard, 1963: 329) و به تبع او ابوالقاسمی (۱۳۸۳: ۲۰۷)، که افعال ماضی تمنّایی را بازمانده ماضی متعدی فارسی میانه دانسته بودند، ریشه‌های متفاوتی برای این دو دسته افعال مورد بررسی در مقاله خود در نظر گرفته‌اند و اولی را تالی ساختار کنایی دوره میانه و دیگری را ادامه ساخت تمنّایی در این دوره دانسته‌اند. این

تشکیک از آنجا ناشی شده که نویسندگان مقاله تلقی صحیحی از ساختار کنایی در ذهن نداشته‌اند و مقوله وجه فعل را در ساختار کنایی نادیده گرفته‌اند. این در حالی است که ساختار کنایی تنها محدود به وجه اخباری نیست و سایر وجوه، اعم از تمنایی، را نیز در بر می‌گیرد. نوروزی در مقاله مشترک دیگری با غلامحسین‌زاده با عنوان «صرف مجدد صیغه‌های دوره میانه در دوره نو» به موضوع صرف دوباره افعال «هست»، «باش»، «باد» و فعل تمنایی پرداخته است. سه بخش اول این مقاله سخن تازه‌ای ندارد و مسائلی در آن‌ها طرح شده که از دیر باز در مورد آن‌ها اتفاق نظر وجود داشته است. در بخش آخر مقاله به موضوع افعال ماضی تمنایی و صورت واحد آنها در دوره میانه پرداخته شده و در مورد چرایی اضافه شدن ضمائر شخصی به این صورت واحد چنین آمده که: «در زبان فارسی نو به تدریج ساخت‌های بی‌شناسه تمنایی در دوره میانه که به عنوان تک‌صیغه از دوره باستان بازمانده بودند به قیاس با ساخت‌های شناسه‌دار باید دارای شناسه می‌شدند». نویسندگان در مورد علت انتخاب ضمائر متصل به جای پایانه‌های صرفی توضیحی ارائه نکرده‌اند (نوروزی و غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۲۱).

۲. شرح و تفسیر

تنها نظر استواری که تاکنون در مورد پیشینه افعال ضمیرساخت ارائه شده نظر لازار است که توسط محققان بعد از او پذیرفته شده است. این نظر آن گونه که بعدتر توسط تفضلی توضیح داده شده از این قرار است که در زبان فارسی میانه به جای این که به شیوه معمول، ضمائر غیرفاعلی (= عامل) پیش از صفت مفعولی ظاهر شوند، گاه پس از آن ظاهر شده‌اند و این اتصال باعث ایجاد افعال ضمیرساخت در زبان فارسی دری شده است. رأی لازار در این مورد مبتنی بر شواهدی است از متون مانوی که در آن‌ها عامل فعل به صفت مفعولی پیوسته است. جملات زیر شواهد موجود از این ساخت در متون منتخب مانوی مندرج در کتاب اکتا ایرانی‌کای ۹ هستند:

kird-uš nasāh ud zēndān (aq 2)	تن و زندان ساخت.
abaxšāyīd-uš abar gyānān (aq 3)	بر جان‌ها رحمت آورد.
šrāsēnād-uš āz ī druwand (aq 3)	از دروند را شرمگین کرد.
wurrawist-uš dānišn ī ohrmazd (aq 4)	به دانش هرمزد گروید.
wizist-iš cē-m-iš pursīd (ar 4)	آموخت آنچه را از او پرسیدم.
dād-iš grīw ō dušmanīn (bd 1)	خود را به دشمنان سپرد.
kird-ud axšaḍ pad ... (bk 2)	رحمت کردی بر ...
kird-uš bārag iškariōtā abzaftag (by 1)	

اسخریوطی پلید را باره [خویش] کرد.

frāmōxt-iš tanbār padmōžan aβδēn

جامهٔ مرسوم تن را بیرون آورد.

(ce 3)

kišt-um bōdestān (ce 1)

بوستان کاشتم.

hišt-iš yamagān (ce 3)

رهبرانی را باقی گذاشت.

burd-ud ō harw kēž (ch 4)

هر کسی را تحمل کردی.

rōzēnād-ut dil īg amā(h) (cu 36)

دل ما را روشن کردی.

kaδ imīn wāxt-um (cy 1)

هنگامی که این‌ها را گفتم.

dīd-um bōžāγar (cy 1)

منجی را دیدم.

frašūd-iš išmagān (dc 7)

دیوان را فرستاد.

wišād-iš bar mōxšīg (dc 8)

در رستگاری را گشود.

framād-iš ō tō (dc 9)

به تو فرمان داد.

dād-um āzādift ō tō (dc 15)

به تو آزادی دادم.

hišt-ušān pid ī pad garāsmān (dg 2)

پدر را در گرزمان رها کردند.

dā ō nūn nē dānist-um (dm 2)

تا کنون نمی‌دانستم.

۱۳ جمله از این ۲۱ جمله از متون پهلوی اشکانی است (متن‌های bd, bk, by, ce, ch, cy, dc و ۶ جمله از متونی هستند که ترکیبی از فارسی میانه با کلمات و ساختارهای پهلوی اشکانی‌اند (متن‌های aq, ar, cu) و تنها ۲ جمله از دو متن فارسی میانه‌اند (متن‌های dg, dm). از این مجموع تنها یک مورد به نثر است (dm) و مابقی همه به شعرند، به‌ویژه در اشعار ابجدی (۱۳ مورد) و ۵ مورد از آن‌ها در آغاز مصرع ابجدی هستند. اگر بتوان این مجموعهٔ متون را ملاک تصمیم‌گیری در مورد این ساخت دانست می‌توان چنین نتیجه گرفت که احتمالاً این ساخت نخست در شعر پهلوی اشکانی رایج شده و سپس به شعر فارسی میانه سرایت کرده و از آن‌جا وارد نثر فارسی میانه شده است. این نمونه‌ها در نگاه نخست به عنوان پیشینهٔ افعال ضمیرساخت از این جهت که تنها ساختی هستند که در آن‌ها ضمائر متصل پس از صفت مفعولی (= ستاک ماضی در فارسی دری) آمده‌اند بسیار اغواکننده هستند؛ اما بر این فرض ایراداتی وارد است:

۱. تا آن‌جا که نگارنده کاویده است، جز صورت سوم شخص مفرد که گاه در متون متأخر فارسی میانهٔ زرتشتی دیده می‌شود، این ساخت در سایر متون فارسی میانه (کتیبه‌ای، مسیحی و زرتشتی) وجود ندارد و می‌توان آن را ساختی سبکی با کاربردی محدود در متون مانوی (به‌ویژه پهلوی اشکانی) دانست.

۲. این ساخت بیشتر در شعر به کار رفته است و سرایت تام آن به نثر و به‌ویژه به زبان گفتاری فارسی میانه محلّ تردید است. در این باره یادآوری این نکته حائز اهمیت است که چنان که محققان یادآور شده‌اند، افعال ضمیرساخت فارسی دری اختصاص به نثر دارند، نه نظم « و از میان انبوه شواهد، تنها یک شاهد شعری برای اوّل شخص جمع به دست آمده است» (احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۳۲۰).

۳. در آثار زبان فارسی دری این ساخت با همین کاربرد (به عنوان فعل ماضی مطلق) جز در سوم شخص مفرد، که به ضمیر آن «ش» فاعلی گفته‌اند، نمونه ندارد. این در حالی است که ساخت ضمیرساخت مورد نظر تمنّایی است و بعید، بلکه محال، به نظر می‌رسد که ساختی که در دوره میانه، خود ساختی کم‌کاربرد و احتمالاً سبکی بوده، از سویی خود در فارسی دری، جز در یک صیغه، اثری از آن باقی نمانده باشد و از دیگر سو آن قدر فراگیر شده باشد که ساخت ثانویتهای از آن به وجود آمده باشد.

۴. نبود صورتهای ساخته‌شده با ضمائر متکلم و مخاطب جمع در شواهد دوره میانه از سویی و وجود بیشترین نمونه‌ها از ساخت ضمیرساخت در متون فارسی دری از این دو شخص و شمار نمی‌تواند تصادفی باشد، به‌ویژه که از ساخت اخیر در فارسی دری هیچ شاهد قابل اطمینانی از سوم شخص مفرد و جمع وجود ندارد و چنان که ذکر شد، تنها فعل ساخته‌شده با ضمیر سوم شخص مفرد نه منطبق با ساخت ضمیرساخت، بلکه برابر با همان صورت موجود در فارسی میانه است.

۵. در زبان فارسی میانه، از کهن‌ترین آثار بازمانده قابل استناد آن، یعنی شاپورگان مانی، تا بازپسین آثار موجود آن، شواهد متقنی از فعل ماضی تمنّایی در دست است. هرچند این شواهد چندان زیاد نیستند، بر اساس همین شواهد می‌توان چنین نتیجه گرفت که این فعل رویه دیگر ساخت ماضی مطلق (متعدّی و لازم) فارسی میانه است و بین این دو، جز تفاوت در وجه (تمنّایی در برابر اخباری)، اختلافی وجود ندارد. لذا با توجه به تداوم ساخت ماضی تمنّایی در فارسی دری، این پندار که افعال تمنّایی ضمیرساخت فارسی ریشه در ساخت ماضی مطلق اخباری داشته باشند، نمی‌تواند قرین صواب باشد. بر اساس دلایلی که در فوق برای ضعف احتمال اشتقاق افعال ضمیرساخت از افعال کنّایی با عامل پیوسته ذکر شد، به نظر می‌رسد که پیشینه افعال ضمیرساخت را از دری دیگر باید جست‌وجو کرد.

در زبان فارسی دری افعال دیگری نیز وجود دارند که در آن‌ها ضمیر شخصی متصل امکان اتصال به صورت فعلی را دارد به گونه‌ای که ممکن است از یک سو با نهاد جمله و از دیگر سو با پایانه فعلی مشتبه شود. یک دسته از این افعال شامل افعالی است که دستوریان به آن‌ها عنوان «ناگذر» یا «ناگذر یک‌شخصه» اطلاق کرده‌اند (خانلری، ۲/۱۳۶۵: ۱۷۶؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۱۸۹) و این‌ها همان افعالی هستند که زبان‌شناسان آن‌ها را «غیرشخصی» نامیده‌اند (رک. جلالیان چالشتی، ۱۳۹۴). در تعریف این گونه افعال چنین آورده‌اند:

«اصطلاح غیرشخصی مبین دسته‌ای از افعال است که هسته معنایی مشترکی دارند: بدین صورت که همگی بیانگر تجارب فیزیکی یا ذهنی/ادراکی‌ای هستند که بر یک تجربه‌گر جاندار حادث می‌شوند و نیز شامل سبب (cause) یا منشأی (source) هستند که آن تجربه از آن ناشی و یا توسط آن واقع می‌شود» (Fischer-van der Leek, 1983: 346).

این افعال در زبان فارسی مرکب از یک اسم یا صفت و یک جزء فعلی هستند و تجربه‌گر در آنها اسم یا ضمیر منفصل یا ضمیر متصلی است که امکان اتصال به جزء فعلی (همانند دریغ/آدمم، خشم/آمدش، و...) یا به جزء غیرفعلی (همانند گرمش بود، باورم شد، شرمتم باد) و یا به جزء دیگری از جمله (همانند/امیر ... عظیمش خوش آمد) را دارد.

فعل دیگری که امکان اتصال ضمیر شخصی متصل به آن وجود دارد فعل بایستن است. این فعل در زبان فارسی هم به عنوان فعل تام و هم به عنوان فعل وجهی در کنار سایر افعال به کار رفته است. این فعل که به معنای «لازم بودن، ضرورت داشتن، مورد احتیاج بودن» است، دارای دو گونه استعمال است: «یکی آنکه لزوم چیزی را برای کسی بیان می‌کند (و در این صورت فعل تام است)،^(۱۱) دیگری آنکه لزوم انجام دادن یا واقع شدن فعل دیگری از آن بر می‌آید» (خانلری، ۲۵۳۵: ۲۹۴). اگر این فعل نقش فعل تام داشته باشد، مطابق با شخص و شمار شخص یا موضوع مورد ضرورت، برای شخص‌های شش‌گانه صرف می‌شود،^(۱۲) اما در صورتی که نشان‌دهنده ضرورت انجام یا وقوع کاری باشد، همیشه صرف سوم شخص مفرد دارد.^(۱۳) در صورتی که این فعل لزوم وقوع فعلی را بیان کند، آن فعل به صورت‌های مصدر مرخم، مصدر کامل و یا صورت‌های صرفی اخباری و التزامی و تمنایی/شرطی^(۱۴) ظاهر شده است (رک. خانلری، ۲/۱۳۶۵: ۳۰۲-۳۰۵). فعل بایستن در زبان فارسی دری تنوع صوری گسترده‌ای دارد و امروزه دامنه این کاربردها بسیار محدودتر شده است و از صرف‌های گسترده آن تنها صیغه‌های باید، می-

باید، بایست، می‌بایست، بایستی و می‌بایستی باقی مانده‌اند. در آثار پژوهندگان دستور فارسی و زبانشناسان عمومی در مورد ویژگی‌ها و کاربردهای این فعل به تفصیل سخن رفته است. اما آنچه احتمالاً از این میان می‌تواند به موضوع این نوشتار مربوط باشد ساختی از این فعل است که در آن شخصی که کسی یا چیزی و یا انجام فعلی برایش ضروری است به صورت ضمیری متصل ظاهر شده که گاه بلافاصله به فعل بایستن پیوسته است.^(۱۵) در ادامه برخی از نمونه‌هایی که در آنها ضمیر به فعل بایستن پیوسته است ارائه می‌شود:^(۱۶) کسی بایدم تا گزارم پیام (فردوسی)؛ اگر در بلا بایدم زیستن (عیوقی)؛ کسی می‌بایدم که سخن او گوید (عطار)؛ نام همی بایدم که یافته‌ام نان (اسکافی/بیهقی)؛ چرا ز آشتی دست برداشتی/ چو بایستیت باز کرد آشتی؟ (بهار)؛ چه بایدت کردن کنون بافدم (ابوشکور)؛ هر آن ره که می‌بایدت پیش گیر (بوستان)؛ همی آرزو بایدت کارزار (دقیقی)؛ بایدت گفتن به ما راه راست (فردوسی)؛ فریشته‌ای بایستش تا او را مونس باشد (بلعمی)؛ سخن گفت بایدش با هر کسی (دقیقی)؛ به هیچ خصم نمی‌بایدش مدارا کرد (کلیم)؛ امروز بایدش یکی مبدا (ناصر خسرو)؛ سیرت این چرخ چنین یافتم / بایدمان کرد بدین ره ره‌اش (ناصر خسرو). اسبی دو بایدمان با زین و لگامی (بهار)؛ که گوید گور و آهو را که جفت آنگاه بایدتان / همی جستن که زاندتان نباشد جز به نیسان‌ها؟ (ناصر خسرو)؛ ز گنج آنچه بایستشان خوردنی (فردوسی)؛ باده می‌بایستشان در نظم حال (مولانا)؛ پاس امر تو چو روزه است بایدشان داشت (سیف فرغانی).

به دلیل به کار رفتن ضمیر شخصی متصل بعد از صورت فعلی به نظر می‌رسد که شباهتی بین این افعال و فعل‌های ضمیرساخت وجود داشته باشد. با اندکی تأمل در ساخت این افعال تفاوت‌های فاحش این افعال ظاهر خواهد شد. نخست اینکه افعال غیرشخصی فارسی، همان گونه که ذکر شد، افعال مرکب‌اند و به لحاظ ساختاری با افعال ضمیرساخت تفاوت دارند و از این جهت میزان احتمال تأثیرگذاری این گونه افعال در ایجاد افعال ضمیرساخت تقلیل می‌یابد. دیگر این که در فعل بایستن و افعال غیرشخصی ضمیر به صورت واضح نقش ضمیری را حفظ کرده‌اند و امکان جابجایی آن‌ها وجود دارد، ولی در افعال ضمیرساخت جابجایی ضمیر ممکن نیست. سدیگر این که در این دو دسته افعال امکان جایگزین کردن ضمیر متصل با ضمیر منفصل و یا اسم وجود دارد و این امکان نیز در افعال ضمیرساخت میسر نیست. بر اساس دلایل فوق

امکان تأثیرگذاری فعل بایستن و یا افعال غیر شخصی نیز در ایجاد افعال منتفی است و در این زمینه باید به دنبال مستمسکی دیگر بود.

۳. بازتحلیل پایانه صرفی به صورت ضمیر متصل شخصی

در تحولات صرفی-نحوی زبان‌ها دو عامل اصلی نقش اساسی ایفا می‌کنند. این دو عامل قیاس و بازتحلیل هستند. عملکرد این دو عامل در پایانه‌های صرفی اسم و فعل در زبان‌های ایرانی از دوران باستان تا دوران جدید مشهود و دارای شواهد بسیار است. در زبان سغدی، پایانه اول شخص جمع معمول، که در افعال مضارع اخباری، مضارع التزامی، ماضی استمراری و مضارع تمنّایی کاربرد دارد، -ēm- است. این پایانه عیناً معادل پایانه مضارع اخباری و تمنّایی فارسی میانه است. در کنار این پایانه در برخی از متون سغدی پایانه دیگری به صورت ēman- (و یک بار در متنی مانوی ēmān-) به کار رفته است. گرشویچ جز در مورد یک فعل ماضی استمراری (mnt³ys³yman «گریختیم») تعیین زمان و وجه افعال ساخته‌شده با این پایانه را دشوار دانسته است (Gershevitch, 1961: § 716-721, 111). پوشیدا، بدون تعیین زمان و وجه افعال ساخته شده با این پایانه، آن را در زمره پایانه‌های ناگذر قرار داده است (Yoshida, 2009: 299). تاکنون کسی از پژوهندگان زبان سغدی در مورد وجه اشتقاق این پایانه اظهار نظری نکرده است. اما می‌توان تصوّر کرد که این پایانه با افزوده شدن پسوند جمع -an^(۱۷) به پایانه ēm-، که در کنار ē- پایانه مضارع تمنّایی اول شخص مفرد نیز هست، ایجاد شده و از طریق جمع بستن پایانه، بین صورت مفرد و جمع فعل ایجاد تمایز کرده است (برای پایانه تمنّایی اول شخص مفرد رک. پوشیدا، همان: ۲۹۸). این دقیقاً همان فرایندی است که از طریق آن در این زبان و نیز در فارسی میانه و پهلوی اشکانی و فارسی جدید ضمائر متصل جمع از مفرد متمایز شده‌اند. اگر این تحلیل درست باشد، می‌توان چنین تصوّر کرد که m در پایانه اول شخص مفرد به صورت m- ضمیر متصل اول شخص مفرد بازتحلیل شده و با همان پسوندی که این ضمیر در فهرست ضمائر جمع بسته شده، تبدیل به پایانه اول شخص جمع شده است.^(۱۸)

چنین بازتحلیلی را می‌توان در ساخت افعال تمنّایی/شرطی فارسی دری نیز باز جست، بدین صورت که از صرف اول شخص مفرد رفتمی، که جزء صرف‌های اصلی مضارع تمنّایی/شرطی است،^(۱۹) با بازتحلیل «م» به ضمیر متصل اول شخص مفرد و جایگزین کردن آن در سایر اشخاص، صورتهای رفتتی،^{*} رفتشی،^{*} رفتمانی، رفتتانی و^{*} رفتشانی

ایجاد شده باشند. این بدان معناست که در این فرایند به دلیل همسانی بخشی از پایانه صرفی (m در ēm-) با ضمیر متصل اول شخص مفرد، با تلقی برابری این دو در سایر صرف‌ها، پایانه صرفی فعل را با ضمائر متصل شخصی جایگزین کرده‌اند. پس از اعمال این تغییر احتمالاً از طریق فرایند قیاس با صرف کهن اول شخص مفرد مختوم به -ē, (۲۰) راه برای جابجایی «ی» با ضمیر شخصی متصل هموار گشته و از اینجا صورتهای رفتیت، رفتیمان و رفتیتان ایجاد شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. صورت hēd در متون فارسی میانه دیده نشده است، اما وجود صورت «ید» در فارسی دری وجود آن را در گویش‌های فارسی میانه اثبات می‌کند (Ivanow, 1923: 349-353؛ لازار ۱۳۵۲: ۸۴۱).
۲. دورکین مایسترارنست هم برخی نمونه‌های اول شخص و دوم شخص جمع مشابه به مضارع اخباری را تمنّایی دانسته است (Durkin-Meisterernst, 2004: 173, 345؛ نیز رک. Ferrer, 2013: 130). فرر در رساله مفصلی که درباره پایانه‌های صرفی زبانهای ایرانی میانه غربی تدوین کرده، پایانه‌های صرفی مضارع تمنّایی را چنین بازسازی کرده است (Ferrer, 2013: 420):

جمع	مفرد	
-ēm	-ē	اول شخص
-ēd	-ē	دوم شخص
-ēnd	-ē	سوم شخص

۳. پایانه‌های فعل تمنّایی در زبان سغدی نیز مؤید صحت این بازسازی هستند (رک. Yoshida, 2009: 298 و قریب، ۱۳۹۲: ۷۷). در مورد پایانه کم‌کاربرد و سبکی تمنّایی دوم شخص مفرد ēš، اگر بتوان وجود آن را به طور قطعی پذیرفت، رک. Skjærvø, 2018: 150-154.
۴. در افعال ماضی نقلی به جای فعل h- از ēst- استفاده شده است.
۵. این جدول تنها شامل فعل متعدّدی بدون ذکر مفعول یا مفعول مفرد است.
۶. نمونه‌ها فرضی هستند و بر پایه شواهد برای ایجاد یک‌دستی برای همه صیغه‌ها از فعل «رفتن» استفاده شده است.
۷. به دلیل صفر بودن پایانه ماضی سوم شخص مفرد، هر دو صورت بدون پایانه ماضی و همراه پایانه ماضی در این شخص برابری.
۸. شاهد نخست از این دسته که احمدی گیوی از شاهنامه آورده، دوم‌شخص مفرد است و لذا ارتباطی به این دسته ندارد. همچنین ممکن است فعل موجود در بیت انوری که احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۳۲۴) آن را دشتشی دانسته مربوط به اینجا و صورت صحیح آن دشتشی باشد.
۹. از صورت دوم شواهد دیگری به ویژه از تفسیر ابوالفتوح رازی در دست است: «عمر گفت ... اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدند، بهتر بود.» (ابوالفتوح رازی، ۱۶: ۱۴، به نقل از احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۳۲۸).
۱۰. منظور همان ستاک ماضی در فارسی دری است.

۱۰. اشتباهات دیگری نیز در ذیل این دسته رخ داده که پرداختن به آن‌ها در اینجا باعث تفصیل مطلب می‌شود. عجالتاً به خطا در تحلیل جمله ۱۳ «آن وقت که پشیمان شان بود» (شنقشی: ۱۶۹) اشاره می‌شود که ارتباطی به این موضوع ندارد و مربوط به ساختارهای غیرشخصی است (ص. ۳۴). خطای بزرگ‌تر دیگری نیز در تحلیل ساخت افعال تمنّایی رخ داده که ساخت افعال دارای پایانه را مقدم بر ساخت بدون پایانه دانسته است (ص. ۴۶). این نکته که معلول عدم شناخت کافی از پیشینه این ساخت در فارسی میانه است سبب تحلیل‌های نادرست دیگری در این مقاله شده است (ص. ۴۷، بویژه پانوش).
۱۱. افزوده داخل کمانک از نگارنده است.
۱۲. برای مثال‌های متعدد از این صورت رک. احمدی گیوی، ۱۳۸۰، بندهای ۶۵/۵/۳۳، ۷۴/۵/۳۳، ۹۰/۵/۳۳، ۹۴/۵/۳۳ و از همه مهم‌تر ۱۰۳/۵/۳۳-۱۰۶.
۱۳. خلاف این حکم در جملات و ابیات زیر دیده می‌شود:
«فرومایگان را بدان منازل ... بایی رسانید.» (تاریخ طبرستان، نقل از لغت‌نامه)؛ «امروز مصاف می‌بایی داد.» (همان)؛ «او را ... معذور بایی داشت.» (همان)؛ «با ما سوگند بایی خورد (همان، به نقل از احمدی گیوی، ۱۳۲۶). اگر فرهنگشان من کرد بایم گزند افزون ز اندازه نمایم (ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ، ۱۷۰، بیت ۳۸ و نیز احمدی گیوی، همان‌جا).
کنون این روز را می‌دید بایم تن سیمینت گشته خاک پایم (ویس و رامین، ۵۲۹، بیت ۲۳).
۱۴. هرچند خانلری به صورت تمنّایی/شرطی اشاره نکرده، می‌توان شواهدی برای این گونه ساختار در متون بدست آورد:
نباستمی کین چنین سوگوار ترا دیدمی خسته روزگار (شاهنامه/۳، داستان بیژن و منیژه، بیت ۶۸۰).
۱۵. احمدی گیوی (۱۳۰۳، ۱۳۳۶) این ضمیر را «ضمیر پیوسته نهادی (فاعلی)، ضمیر متصل مسندالیهی و ضمیر متصل نهادی نامیده است.
۱۶. شواهد این بخش از کتاب دستور تاریخی فعل احمدی گیوی، صفحات ۱۳۳۶-۱۳۳۹، برگرفته شده‌اند.
۱۷. کوتاه‌شدن مصوّت ā در زبان سغدی نمونه‌های بسیار دارد (رک. Gershevitch, 1961: 26-28, §121-131).
۱۸. جالب اینکه در زبان سغدی پایانه ناگذر دوم شخص جمع نیز از طریقی خلاف آنچه می‌بایست از صورت باستانی به این زبان می‌رسید، ساخته شده است. این پایانه، که به صورت $\bar{e}\bar{s}\theta(a)$ - واج‌نویسی می‌شود، حاصل افزوده شدن پایانه دوم شخص مفرد به پایانه ناگذر دوم شخص مفرد است (بوشیدا، همان‌جا).
۱۹. رک. جدول شماره ۴.
۲۰. همانند رقتیم که حاصل صورت فارسی میانه raft hēm است (رک. صادقی و حاجی سیدآقایی، ۱۳۹۰: ۵).

منابع

- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، ۱۳۷۳، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران، معین.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳، «فعل تمنّایی در فارسی دری»، نشریه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۳۲، ش ۱-۴، ۸-۱.
ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۳، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.
احمدی گیوی، حسن، ۱۳۸۰، دستور تاریخی فعل، ۲ جلد، تهران، قطره.

- جلالیان چالشری، محمدحسن، ۱۳۹۴، «-rēž- و -nam دو فعل غیرشخصی در زبان سغدی»، *زیاتشناخت*، س ۶، ش ۱، ۴۹-۶۴.
- راستارگویوا، و. س.، ۱۳۷۹، *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رواقی، علی، ۱۳۴۸، «ساختمانی از فعل ماضی»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۱۶، ش ۴، ۳۸۱-۳۹۳.
- زوندرومان، ورنر، ۱۳۸۲، «فارسی میانه»، در رودیگر اشمیت (ویراستار)، *راهنمای زبانهای ایرانی*، جلد اول: زبانهای ایرانی باستان و ایرانی میانه، ترجمه زیر نظر حسن رضایی باغبیدی (تهران، ققنوس)، ۲۲۳-۲۶۰.
- صادقی، علی‌اشرف و اکرم حاجی‌سیدآقایی، ۱۳۹۰، «بعضی شکل‌های ناشناخته‌ی شناسه‌ها در فارسی قدیم»، *دستور (ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان)*، ش ۷، ۳-۵۷.
- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۷، *تکوین زبان فارسی*، تهران، دانشگاه آزاد ایران.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۹۲، *مطالعات سغدی*، تهران، انتشارات طهوری.
- لازار، ژیلبر، ۱۳۵۲ الف، «پسوند ای در زبان فارسی»، *ترجمه خسرو فرشیدورد*، گوهر، ش ۹، ۸۳۸-۸۴۴.
- لازار، ژیلبر، ۱۳۵۲ ب، «پسوند ای در زبان فارسی (۲)»، *ترجمه خسرو فرشیدورد*، گوهر، ش ۱۱-۱۲، ۱۱۲۲-۱۱۲۷.
- متینی، جلال، ۱۳۶۲، «ما آمدیمان، مترسیتان (از مباحث تاریخ زبان فارسی)»، *ایران‌نامه*، ش ۵، ۱۴۸-۱۶۵.
- مولایی، چنگیز، ۱۳۹۱ الف، «بازمانده ساخت فعل ماضی متعدی فارسی میانه در زبان فارسی دری»، *سایه سرو سهی، یادنامه دکتر منوچهر مرتضوی (تبریز، ستوده)*، ۶۸۵-۶۹۵.
- مولایی، چنگیز، ۱۳۹۱ ب، «پیشنهادی درباره تصحیح یک بیت از شاهنامه»، *جستارهای ادبی*، س ۴۵، ش ۱، ۶۵-۷۴.
- ناتل‌خانلری، پرویز، ۱۳۶۵، *تاریخ زبان فارسی*، ۳ جلد، تهران، فرهنگ نشر نو.
- _____ ۲۵۳۵ [۱۳۵۶]، *دستور زبان فارسی*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نوروزی، حامد و غلامحسین غلامحسین‌زاده، ۱۳۹۶، «صرف مجتد تک‌صیغه‌های دوره میانه در دوره نو (یک تحوّل تاریخی زبان فارسی)»، *نشریه ادب فارسی*، ش ۴۱، ۳۰۹-۳۲۸.
- نوروزی، حامد و کلثوم قربانی جویباری، ۱۳۹۴، «دو منشأ مختلف برای عدم انطباق شناسه فعل و نهاد در فارسی نو»، *نشریه ادب فارسی*، ش ۳۷، ۲۶۳-۲۸۴.
- نوروزی، حامد، ۱۳۹۱، «تحوّل ساخت کنایی در فارسی نو»، *دستور (ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان)*، ش ۸، ۶۱-۱۰.
- Boyce, M., 1975, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Texts with Notes (Acta Iranica 9)*, Téhéran- Liège.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Brepols.

- Ferrer Losilla, J. J., 2013, *Las Desinencias Verbales en Iranio Medio Occidental, Western Middle Iranian Personal Endings*, Doctoral Dissertation, University of Salamanca, Salamanca.
- Fischer, O. C. M., and F. van der Leek (1983) "The Demise of the Old English Impersonal Construction", *Journal of Linguistics* 19(2), 337-368.
- Gershevitch, I., 1961, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, Basil Blackwell.
- Henning, W. B., 1947, "Two Manichaean Magical Texts, with an Excursus on the Parthian ending -ēndēh", *BSOAS*, 39-66.
- Ivanow, W., 1923, "Tabaqat of Ansari in the Old Language of Herat", *JRAS*, 1, 1-34.
- Lazard, G., 1984, "les Modes de la virtualité en Moyen-Iranian occidental", *Middle Iranian Studies, Proceeding of the International Symposium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 17th to the 20th of May 1982*, ed. by W. Skalmowski and A. Van Tongerloo, 1-14.
- Mackenzie, D., N., 1979, "Mani's Šābuhragān", *BSOAS* 42, No. 3, 500-534.
- Skjærvø, P. O., 2009, "Middle West Iranian", in *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr (London and New York, Routledge), 196-279.
- Skjærvø, P. O., 2018, "The Pahlavi Optative and Some Feminine Forms in īy", *Bulletin of the Asia Institute* 28, 149-194.
- Spiegel, Fr., 1856, *Grammatik der Huzvâreschsprache*, Wien – Leipzig, Verlag von Wilhelm Engelmann.
- Yoshida, Y., 2009, "Sogdian", in *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr (London and New York, Routledge), 279-336.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2019.291032.740

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

jis.ut.ac.ir

About the Legal Term *azišmānd* in the *Mādayān ī Hazār Dādestān*

Nadia Hajipour¹

Ph.D, Ancient Iranian Languages, Institute of Humanities Sciences and Cultural Studies

Received: October, 20, 2019; Accepted: February, 29, 2018

Mādayān ī Hazār Dādestān or the Collection of Thousands of Judgments is a legal text, which has been written in the late Sassanid era, early 7th century AD. There are many themes and terms in this text that can help us to understand the legal rules of the pre-Islamic era as well as its terms. Among the juridical issues of this text are slavery, guardianship, warranty, partnership, marriage, divorce, and so on. The terms in this text are sometimes highly specialized and complex, indicating that it has been written for legal professionals. One of these terms is *azišmānd*. Various translations have been given since the beginning of translation of this text. The purpose of this article is to examine all the materials and judgments about *azišmānd* in order to answer the question what is the best translation and definition for the term and what topics are used and what laws are in place. Our study shows that it occurs in issues such as possession (property, slave, woman), theft, pledge, alteration of testimony, and so on. Whenever *azišmānd* occurs, the punishment was the fine, to take a pledge and etc.

Keywords: Sasanian Law, *Mādayān ī Hazār Dādestān*, *azišmānd*, Litigation, Legal Procedure.

1. Email of the author: nadiahajipour@yahoo.com

درباره اصطلاح حقوقی / زشماند در مادیان هزار دادستان

نادیا حاجی پور^۱

دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(از ص ۵۵ تا ص ۷۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۲۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

مادیان هزار دادستان یا مجموعه هزار داوری متنی حقوقی است که در اواخر دوره ساسانی، یعنی اوایل قرن هفتم میلادی، گردآوری شده است. موضوعات و اصطلاحات بسیاری در این متن مطرح است که می‌تواند ما را در آشنایی با قوانین حقوقی پیش از اسلام و همچنین شناخت اصطلاحات آن یاری کند. از جمله مسائل حقوقی این متن، برده‌داری، قیمومت، ضمانت، شراکت، ازدواج، طلاق و ... است. اصطلاحات مطرح‌شده در این متن گاه بسیار تخصصی و پیچیده است که نشان می‌دهد این متن برای افراد متخصص در حقوق نوشته شده است. یکی از این اصطلاحات / زشماند است. از آغاز ترجمه این متن تا کنون، این اصطلاح را به چندین صورت ترجمه کرده‌اند. هدف این پژوهش بررسی همه مطالب و احکامی است که واژه / زشماند در آنها آمده تا بتوان به این پرسش پاسخ داد که بهترین ترجمه و تعریف برای این اصطلاح چیست و در چه موضوعاتی به کار رفته است و چه قوانینی در رابطه با آن وجود دارد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که / زشماند در موضوعاتی چون حق مالکیت (دارایی، برده، زن)، دزدی، تاوان و تناقض‌گویی آمده است. در صورت انجام / زشماند، بسته به موضوع دعوا و تعداد ارتکاب، احکامی چون تاوان، تعیین گرو و ... صادر می‌شد.

واژه‌های کلیدی: حقوق ساسانی، مادیان هزار دادستان، / زشماند، دعاوی حقوقی، دادرسی.

مقدمه

مادیان هزار دادستان یا مجموعه هزار داوری متنی حقوقی به خط و زبان پهلوی است. تاریخ تدوین این متن اواخر دوره ساسانی، یعنی اوایل قرن هفتم میلادی، است، زیرا آخرین پادشاهی که در آن از او نام برده شده خسرو پرویز (۵۹۱-۶۲۸ م.) است و مدون کتاب، فرخ‌مرد بهرامان^(۱)، در دوره این پادشاه زندگی می‌کرده است؛ دیگر اینکه در این مجموعه به مشکلات و مسائلی که زردشتیان در قرون اولیه اسلامی با آن مواجه بودند هیچ اشاره‌ای نشده^(۲) و این می‌تواند دلیل محکمی باشد بر اینکه این متن قبل از استیلای اعراب گردآوری شده است؛ و سوم اینکه مسائل حقوقی که در این مجموعه مطرح می‌شود شامل موضوعات بسیار پیچیده و متنوع حقوقی است و حقوقدانان و مفسران نام‌برده‌شده در کتاب با مهارت و دانش کافی به این مسائل پاسخ می‌دهند که

نشان‌دهنده تسلط آنان بر مسائل حقوقی آن دوره است، در حالی که مسائل حقوقی که زردشتیان در دوره اسلامی با آن مواجه بوده‌اند بسیار محدودتر و شامل مسائلی چون ارث و خانواده بوده است. این متن مجموعه‌ای است شامل رونوشت‌های حقوقی ثبت‌شده در دادگاه و اسناد مربوط به آن، وصیت‌نامه‌ها، تفسیر حقوقدانان و نقل قول مفسران پیشین.

مادیان هزار دادستان متنی کاملاً تخصصی است و برای متخصصان در فقه و حقوق نوشته شده است، یعنی کسانی که با نظام حقوقی ساسانی و اصطلاحات فنی آن کاملاً آشنا بودند. محتوای آن منحصرأ حقوقی است بدون آنکه به موضوعات دینی اشاره کند؛ حتی درباره نهاد‌های دینی مانند آتشکده‌ها، خیرات، شادی روان و ... تنها از منظر حقوقی پرداخته شده است. موضوعات فقهی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته شامل قوانین مدنی است و به‌ندرت به حقوق جزایی اشاره می‌کند. البته با وجود افتادگی‌های بسیاری که در نسخه وجود دارد، شاید بتوان گفت کتاب به این مسائل نیز پرداخته، ولی بعدها مفقود شده است (برای آگاهی بیشتر، رک. تفضلی، ۱۳۷۸: ۲۸۵-۲۸۷؛ Macuch, 2005). تاکنون ترجمه‌های گوناگونی به انگلیسی، فارسی، روسی و آلمانی از این متن حقوقی صورت گرفته است.^(۳)

۱. کلیاتی درباره‌/زشماند

واژه /زشماند (azišmānd) تشکیل شده است از aziš: از az + š- به معنای «از آن (= مورد حقوقی) + māndan که در اینجا به معنای «بازداشتن، ممانعت کردن، جلوگیری کردن» است، از ریشه man- «ماندن، باقی ماندن». (Shaki, 1997, 363; Perikhanian, 1988: 261). /زشماند یکی از اصطلاحات و موضوعات حقوقی در مادیان هزار دادستان است که در کنار دیگر موضوعاتی چون برده و برده‌داری، ازدواج، طلاق، سوگند، پرداخت بدهی، وقف، قیمومت، ضمانت، ارث، اجاره، و ... در این متن مطرح شده است. در مادیان هزار دادستان فصلی با عنوان «در /زشماند» آمده است که در آن موضوعاتی که موجب /زشماند می‌شود و احکام و قوانین مربوط به آن بیان شده است (مادیان هزار دادستان، ۱۲/۱۰-۱۷/۱۲). علاوه بر این فصل، در جاهای دیگری از این متن نیز به‌طور پراکنده درباره /زشماند سخن گفته شده است (همان، ۷/۳، ۱۳/۷ و ۱۵، ۱۲/۱۴ و ۱۷، ۵/۱۵ و ۶، ۱۲/۷۳ و ۱۷، ۱۲/۷۵، ۱۲/۷۷، ۱۵/۹۸ و ۱۶؛ مادیان هزار دادستان - انکلساریا، ۴/۹، ۱۷/۱۳، ۱۱/۱۵، ۱/۲۶، ۱۴/۳۰، ۲/۳۲ که همه در این نوشته مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این نوشته، با بررسی تمام مطالب مطرح‌شده درباره /زشماند، قصد داریم در صورت امکان تعریف دقیق‌تری از این اصطلاح به دست دهیم و سپس به دو پرسش پاسخ دهیم که درباره چه موضوعاتی /زشماند روی

می‌داده و در صورت ارتکاب، چه احکامی صادر می‌شده است. در تعاریفی که پیشتر از *ازشماند* شده، آن را «مانع اجرای عدالت شدن» (Shaki, 1988: 261)، «تأخیر، عدم حضور، تأخیر انداختن در محاکمه، تعلل در مراحل دادرسی به وسیله یکی از طرفین دعوا، سرکشی، تمرد» (Perikhanian, 1977: 363؛ عریان، ۱۳۹۱: ۸ از واژه‌نامه)، «قصور و کوتاهی و اشکال تراشی در روند دادرسی» (Macuch, 1993: 118; 1981: 257) دانسته‌اند.

۲. *ازشماند* در *مادیان هزار دادستان*

۲-۱-۱. کاربردهای *ازشماند*

ازشماند به سه صورت در این متن حقوقی به کار رفته است.

۲-۱-۱-۱. به صورت ... *ud azišmānd bawēd* ...

ka gōwēd kū man xwēš dārēm u-m pasēmāl az dārišn vizāyēd ud azišmānd bawēd

هرگاه کسی گوید که: «[این چیز] متعلق به من است و خوانده مرا از داشتن آن محروم می‌کند» و *ازشماند* شود (= اتفاق بیفتد) ... (*مادیان هزار دادستان*، ۱۳۰-۱۲/۱۳؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48, 49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

همچنین است در *مادیان هزار دادستان*، ۱۵-۱۴/۱۰؛ ۳-۲/۱۱؛ ۱۷-۱۶/۱۱؛ ۱۳/۱۲-۱۴؛ ۵-۴/۱۵؛ *مادیان هزار دادستان* - انکلساریا، ۲-۱/۳۲.

۲-۱-۱-۲. به صورت ... *ud az ... azišmānd bawēd* ...

būd kē guft kū ka gōwēd kū apādixšāyihā tō dārē ud az pasēmāl azišmānd bawēd

کسی بود که [ینگونه] گفت که: «هرگاه کسی گوید که [این دارایی مرا] تو غیر قانونی (و بدون اجازه) در اختیار داری» و از سوی خوانده *ازشماند* شود ... (*مادیان هزار دادستان*، ۱۳۰-۱۲/۱۱؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48, 49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

در جاهای دیگری از *مادیان* (۱۳-۱۲/۷)؛ ۷-۶/۱۱ و ۸-۹ و ۱۱ و ۱۳-۱۴؛ ۲-۱/۱۲ و ۱۲ و ۱۷؛ ۱۱/۷۳-۱۲ و *مادیان هزار دادستان* - انکلساریا (۱۴-۱۳/۳۰) چنین آمده است که *ازشماند* از سوی کسی اتفاق افتاده است.

۲-۱-۱-۳. به صورت ... *kard ... pad azišmānd ī ... kard* ... و ... *ka ... azišmānd kard* ...

any gyāg nibišt kū pad azišmānd ī pasēmāl kard ka graw az pasēmāl be kard ...

جای دیگری نوشته شده است که برای *ازشماند* که خوانده کرد (مرتکب شد)، اگر گروه از خوانده گرفته شده باشد ... (*مادیان هزار دادستان*: ۱۳-۱۲/۱۴؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 54-55؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۲۴-۱۲۵).

any gyāg-ē nibišt kū ka pasēmāl nazdist azišmānd ud pas marg-arzān kard agar pad azišmānd xwāstag bē kard būd ...

جای دیگری نوشته شده است که اگر خواننده نخست /زشماند و سپس <گناه> مرگ-ارزان کرد (= مرتکب شد)، اگر برای /زشماند، دارایی <از او به‌عنوان گرو> گرفته شده بود ... (مادیان هزار دادستان: ۱۴/۹۸-۱۶؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 224-225. عریان، ۱۳۹۱: ۷۰).

در مثال اول، طرح دعوا به این صورت است که کسی مال دیگری را تصرف کرده و در اختیار گرفته و مالک را از داشتن آن محروم کرده است. در این مثال، پس از توضیح درباره مسئله تصاحب مال دیگری، آورده شده: «... و /زشماند شود» که در ابتدا، به نظر می‌رسد که مفسر حقوقی قصد دارد بگوید: «اگر تصرف مالی صورت بگیرد و متصرف مالک را از دارایی او محروم کند و حاضر به بازگرداندن آن نباشد، /زشماند اتفاق می‌افتد». ولی در نوع دوم، مطلب به گونه‌ای بیان شده که معنای این اصطلاح را روشن‌تر می‌کند. بر اساس نمونه‌ای که ذکر شد، دو طرف دعوا حضور دارند و خواهان به‌طور مستقیم خواننده را مورد خطاب قرار می‌دهد که «مال مرا غیر قانونی در اختیار داری» و در ادامه آمده است: «و از سوی خواننده /زشماند شود». با اشاره به /زشماند از سوی خواننده می‌توان گفت، خواننده از بازگرداندن حق خواهان سرپیچی و در برابر سپردن آن به مالک (= خواهان) ایستادگی کرده است. به‌عبارتی، خواننده ادعای خواهان را مبنی بر مالکیت آن چیز نپذیرفته یا از بازگرداندن آن خودداری کرده است. این مثال روشن می‌کند که /زشماند از سوی کسی انجام می‌شود. در دو مثال سوم، /زشماند یک نوع جرم در نظر گرفته شده است که یکی از دو طرف دعوا ممکن بوده مرتکب آن شوند؛ جرمی که از سوی دادگاه باید به آن رسیدگی شود. بنابراین، /زشماند نه یک روند حقوقی بلکه کوتاهی و خلل در آن است که از سوی کسی انجام و در واقع کسی مرتکب آن می‌شده است. یکی از تعاریفی که پیش از این /زشماند شده، «عدم حضور در دادگاه» است، یعنی آن را یک روند حقوقی به حساب آورده‌اند. در یکی از مثال‌هایی که در مادیان آمده است، روشن می‌شود که /زشماند عدم حضور در دادگاه نیست، بلکه این کار موجب /زشماند و ایجاد مانع در روند دادرسی است که به‌وسیله کسی یا گروهی انجام می‌شود:

+ādur farrōbay jāmag-ē az mihr +ādur farrōbay be duzēd +ādur farrōbay pasēmāl nē šawēd <ud a-burnāyīgān> pēšēmāl pādixšāy ka tā az pasēmāl nē šawēd azišmānd bawēd saxwan-nāmag az kard muhr nē brīnēd.

آذرفرنبغ جامه‌ای را از مهرآذر فرنبغ می‌دزدد. آذرفرنبغ <به عنوان> خوانده <به دادگاه> نمی‌رود، <و> از خوانده <ی> که به دادگاه <نمی‌رود/ازشماند شود>. خواهان <در این صورت> مجاز است سخن‌نامه^(۴) شامل اظهارات را مهر نکند (= امضا نکند) (مادیان هزار دادستان، ۱۳۷۳-۱۰-۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 180-181؛ عربان، ۱۳۹۱: ۷۱).

۲-۲. مصادیق/ازشماند در مادیان هزار دادستان

۲-۲-۱. تصرف دارایی

بر اساس آنچه در مادیان هزار دادستان آمده است، هرگاه/ازشماند درباره تصرف دارایی اتفاق افتاده باشد، یا اشاره کلی به دارایی بوده و به نوع دارایی اشاره نشده و یا به‌طور خاص از نوع دارایی تصرف‌شده سخن گفته شده است، مثلاً:

۲-۲-۱-۱. /ازشماند درباره تصرف دارایی که مشخص نشده است

ud ka gōwēd kū man xwēš dārēm (15) u-m <u-m> pasēmāl aziš
wizāyēd ud azišmānd bawēd ...

و هرگاه <کسی> گوید که «[این چیز (= دارایی)] متعلق به من است و خوانده مرا از آن محروم می‌کند و ازشماند شود (= اتفاق افتد) ... (مادیان هزار دادستان، ۱۳۷۳-۱۰-۱۵؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49؛ عربان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

در این مثال به‌طور کلی به تصرف دارایی از سوی خوانده اشاره شده، ولی به نوع دارایی تصرف‌شده اشاره‌ای نشده است. همچنین در ۱۳-۱۲/۱۰؛ ۳-۲/۱۱ و ۱۴-۱۳، موارد مطرح‌شده چنین است. خواهان (= مالک) ادعا می‌کند دارایی او از سوی خوانده (= متصرف) تصاحب شده و او (= مدعی مالکیت) را از داشتن آن محروم کرده است. در پایان عبارت آمده است «و/ازشماند شود»، یعنی خوانده در برابر خواست خواهان ایستادگی کرده و آن را نمی‌پذیرد و قصد بازگرداندن مال را ندارد.

۲-۲-۱-۲. هرگاه از تصرف دارایی مشخصی سخن گفته شده است، دارایی تصرف‌شده که درباره آن/ازشماند روی داده شده باشد در متن مادیان شامل چیز (مانند گوسفند، جام، لباس)، برده و زن است، مثلاً:

ka gōspand 2 ī farrox ud mihrēn āgēnēn ayāb jud jud xwēš
mihrēn dārēd ud farrox gōspand ē ō pusag dahēd ud pusag ān
gōspand ī farrox xwēš nē šnāsēd ud mihrēn-iz ān gōspand ān ī
ōy xwēš paydāg nē kunēd u-š azišmānd aziš bawēd

اگر دو گوسفند با هم یا جدا جدا متعلق به فرخ و مهرین باشد <و> مهرین <آنها را> نگه دارد، و فرخ یکی را به پُسک دهد و پُسک گوسفند متعلق به فرخ را نشناسد و مهرین نیز آن گوسفند خود را آشکار (= مشخص) نکند و از سوی او/ازشماند شود ...

(مادیان هزار دادستان، ۱۲-۹/۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱:

۱۱۹).

در این مثال، مورد مناقشه یک گوسفند است. توضیح اینکه دو گوسفند متعلق به دو نفر است و یکی از آنها از هر دو مراقبت می‌کند. فرخ گوسفند خود را به دیگری می‌بخشد. در این میان مهرین (= خوانده) در سپردن گوسفند فرخ تعلل می‌کند و بر اساس متن /زشماند از سوی او رخ می‌دهد. در اینجا نیز /زشماند «ایستادگی» خوانده (= مهرین) در برابر ادعا و خواست فرخ (= خواهان) است. اقدام مهرین، در واقع، نشان‌دهنده اعتراض و مخالفت او با تصمیم فرخ برای سپردن گوسفند و نپذیرفتن آن است. ایستادگی خوانده در جریان برقراری عدالت و احقاق حق مانع و خلل ایجاد می‌کند. در مثال دیگری، فرخ جامی (ظرفی) را از آن خود کرده است و صاحب آن ادعا می‌کند جام متعلق به او است و فرخ غیر قانونی آن را تصرف کرده و در اختیار دارد و از سوی فرخ (= خوانده) /زشماند رخ می‌دهد. در اینجا نیز فرخ در برابر ادعای خواهان ایستادگی کرده و آن را نپذیرفته است:

ka gōwēd kū farrox ēn jāmag apādixšāyihā az man stad ud burd
ud ān jāmag man xwēš ud dārišn ud pad ān čiyōn farrox stad ud
burd farrox dārēd ud az farrox azišmānd bawēd

اگر کسی گوید که «فرخ این جام را غیر قانونی از من گرفت و برد و آن جام مال من و متعلق به من» است و به آن دلیل که فرخ گرفت و برد، فرخ در اختیار دارد» و از فرخ /زشماند باشد... (مادیان هزار دادستان- انکلساریا، ۱۲/۳۰-۱۴؛ نیز رک. Perikhanian, 302-303؛ عریان، ۱۳۹۱: ۳۴۹).

۲-۱-۳. برده

ka gōwēd kū man anšahrīg hē u-t anšahrīgih ī man kunišn ud
azišmānd bawēd

اگر کسی گوید که: «تو برده من هستی و باید بردگی مرا کنی»، و /زشماند شود (= روی دهد) ... (مادیان هزار دادستان، ۱۶/۱۱-۱۷؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

چنین به نظر می‌رسد که ابتدا ادعای مالکیت برده‌ای مطرح شده و سپس با نپذیرفتن و ایستادگی خوانده در برابر ادعای خواهان /زشماند روی داده است. عدم پذیرش برده و ایستادگی او در برابر خواست خواهان (= مدعی) موجب /زشماند شده است.

۲-۱-۴. زن

مانند همین ادعا ممکن بوده درباره زن نیز مطرح شود:

ka gōwēd kū ēn zan man xwēš tō apādixšāyihā dārē ud azišmānd
bawēd

هر گاه <کسی> گوید که «این زن متعلق به من است و تو غیر قانونی <او را> نگه داشته‌ای (و در اختیار داری)» و /زشماند شود ... (مادیان هزار دادستان، ۱۳/۱۲-۱۴؛ نیز ر.ک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

و همچنین است در ۲/۱۲-۱۶/۱۱. در این مثال مشخص می‌شود که فردی ادعا مالکیت زنی را کرده که در اختیار فرد دیگری است و او را غیر قانونی در اختیار گرفته است و /زشماند روی داده است. در اینجا نیز چنین به نظر می‌رسد که متصرف (= خوانده) ادعای خواهان را نپذیرفته و در برابر آن ایستادگی کرده و موجب /زشماند شده است.
۲-۲-۳. دزدی

در موضوع دزدی که موجب /زشماند شده است، یا سخن از دزدی مال و دارایی کسی به‌طور کلی است و به نوع مال اشاره نشده یا در متن مشخص است که چه چیزی دزدیده شده است.

۲-۳-۱. /زشماند در صورت دزدیدن دارایی که مشخص نیست

ka gōwēd kū mard se be appurd ud mard ē hamēmāl hēm ud az
pasēmāl azišmānd bawēd

اگر کسی گوید که: «سه مرد <دارایی مرا^(۵)> دزدیدند و من مردی را همال هستم (=) از یکی شکایت دارم) و از سوی خوانده /زشماند شود (= روی دهد) ... (مادیان هزار دادستان، ۸/۱۱-۹؛ نیز ر.ک. Perikhanian, 1977: 48, 49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

در این مثال، سه نفر با هم مرتکب دزدی شده‌اند و خواهان تنها از یک نفر شکایت دارد. آن یک نفر (= دزد) به‌عنوان خوانده موجب /زشماند می‌شود، یعنی ادعای خواهان را نپذیرفته و نسبت به آن اعتراض دارد. ایستادگی و سرپیچی او مانع اجرای حکم می‌شود.

۲-۳-۲. /زشماند در صورت دزدیدن دارایی که مشخص است

+ādur farrōbay jāmag-ē az mihr +ādur farrōbay be duzēd +ādur
farrōbay pasēmāl nē šawēd <ud a-burnāyīgān> pēšēmāl
pādixšāy ka tā az pasēmāl nē šawēd azišmānd bawēd

آذرفرنیغ جامه‌ای را از مهر آذرفرنیغ می‌دزد. آذرفرنیغ [به عنوان] خوانده [به دادگاه] نمی‌رود، تا زمانی که خوانده [به دادگاه] نرود، /زشماند باشد ... (مادیان هزار دادستان، ۱۰/۷۳-۱۲؛ نیز ر.ک. Perikhanian, 1977: 180-181؛ عریان، ۱۳۹۱: ۷۱).

فردی جامعه‌ای را که متعلق به دیگری است می‌دزد. دزد به‌عنوان خواننده به دادگاه نمی‌رود و موجب *ازشماند* می‌شود. بنابراین، مانند مطالب قبل می‌توان گفت که خواننده قصد ندارد آنچه را که متعلق به خواهان است برگرداند.

۲-۴. تناقض‌گویی

تناقض‌گویی موضوع دیگری است که موجب *ازشماند* می‌شود و در متن *مادیان* از آن یاد شده است.

ka jādag-gōw ēk az did juttar gōwēnd saxwan nē padīrišn (12)

ud pad azišmānd dārišn.

اگر وکلا متفاوت از یکدیگر <سخن> گویند، نباید سخن <آنها را> پذیرفت و باید *ازشماند* (= ایجاد اخلاق در روند دادگاه) حساب کرد (*مادیان هزار دادستان*، ۱۱/۷۵-۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 184-185؛ عربان، ۱۳۹۱: ۷۸).

هرگاه وکلا متناقض سخن بگویند، نباید سخن آنان را پذیرفت و باید *ازشماند* محسوب کرد. در اینجا تناقض‌گویی وکلا در روند دادگاه خلل ایجاد می‌کند و *ازشماند* اتفاق می‌افتد.

۲-۳. احکام ارتکاب *ازشماند*

هنگامی که *ازشماند* اتفاق می‌افتاد، حکمی برای آن صادر می‌شد. از متن *مادیان* چنین برمی‌آید که این حکم بسیار قطعی بوده و حتی در صورت نارضایتی خواننده، قابل بررسی دوباره نبود.

bē pad wizīr kard ī pad azišmānd abāriḡ wizīr ī dādwar <ī> keh

kunēd a-hunsandīh ī pasēmāl kunēd ōh padīrišn ud zaman ī ō

dādwar ī meh ōh dahišn.

به‌جز حکم کرده‌شده درباره *ازشماند*، <هر> حکم دیگری که دادور که (= پایین‌تر) بکند، در صورت نارضایتی خواننده، باید پذیرفت و زمانی را <برای تشکیل جلسه دادگاه با حضور> دادور مه (= ارشد) داد (*مادیان هزار دادستان*، ۶/۳-۸؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 32-33؛ عربان، ۱۳۹۱: ۹۷).

بنابراین، حکم *ازشماند* غیر قابل تغییر و اعتراض بود و باید از سوی خواننده پذیرفته می‌شد. در شرایطی غیر از حکم *ازشماند*، هرگاه خواننده از حکم صادرشده نراضی بود، می‌توانست اعتراض کند و داوری به جلسه و داور دیگری سپرده شود، ولی درباره *ازشماند* حکم قطعی و غیر قابل برگشت بود.

۲-۳-۱. «احکام ازشماند» تغییر کند به «احکام ازشماند در تصرف دارایی»

در زیر به احکامی که در صورت روی دادن /زشماند صادر می‌شد اشاره می‌شود. احکام صادرشده در بین مفسران اختلاف‌هایی داشته، ولی بررسی متن می‌تواند در پی بردن به کلیات این احکام بسیار مفید باشد.

۲-۳-۱-۱. هنگامی که مالی تصرف شده است

هرگاه مالی تصرف می‌شد و از سوی متصرف /زشماند می‌شد، احکام صادرشده ممکن بود از این قرار باشد: سپردن موقت دارایی به مالک، بستن پیمان، تعیین و سپردن گرو، پرداخت تاوان و ...

هرگاه کسی دارایی فرد دیگری را در اختیار داشت و او را از داشتن آن محروم می‌کرد و /زشماند روی می‌داد، برخی از مفسران معتقد بودند که با اولین /زشماند، مالکیت باید به خواهان سپرده شود تا زمانی که دادرسی به پایان رسد. در صورتی که متصرف باز هم خودداری می‌کرد، با بستن پیمانی خوانده را ملزم به تعهد در سپردن دارایی به مالک (= خواهان) می‌کردند.

... pad ēk azišmānd pad dārišn <tā> dādestān sar <wizīr kunišn> ka-š nōgtar wizāyēd paštag hēnd

... با یک /زشماند، به مالکیت باید حکم داد تا دادستان (= دادرسی) به انجام برسد و اگر دوباره محروم کند، باید متعهد شوند ... (مادیان هزار دادستان، ۱۴-۱۳/۱۰؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

برخی از مفسران به گونه‌ای دیگر حکم می‌دادند: با اولین /زشماند خوانده، به او گفته می‌شد که تا پایان دادرسی، مالک را از داشتن دارایی محروم نکند؛ وقتی دومین /زشماند اتفاق می‌افتاد، یعنی خوانده باز هم مال را نمی‌سپرد، باید گروی هم‌سنگ مال مورد مناقشه تعیین و به خواهان سپرده می‌شد؛ با /زشماند سوم، خوانده محکوم می‌شد و به نظر می‌رسد باید مالکیت دارایی را به خواهان می‌سپرد.

... pad ēk azišmānd wizīr kunišn kū tā dādestān sar bawēd ma wizāy ud pad azišmānd ī dudīgar graw hāwand-ē be abespārišn ud pad sidīgar ēraxt.

... با یک /زشماند، حکم باید کرد که تا دادرسی به پایان رسد، محروم نکن و با /زشماند دوم، گروی مشابهی باید سپرده شود و با سومین بار محکوم می‌شود (مادیان هزار دادستان، ۱۷/۱۰-۲/۱۱؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

در مادیان، به نقل از دادستان‌نامه، در یک جا حکم /زشماند چنین آمده است: تا دو بار /زشماند باید حکم کرد که خواهان از داشتن آن دارایی محروم نشود؛ در /زشماند

سوم، متصرف محکوم می‌شود و تصریح می‌شود که دارایی باید به خواهان برگردانده شود:

... wiziŕ kunišn kũ tā dādestān sar bawēd ma wiziŕ ud tā dō jār
azišmānd bawēd wiziŕ hamgōnag kunišn ud jār ī sidīgar ēraxt ud
pad xwēših be abespārišn.

... حکم باید که تا دادرسی به پایان رسد، محروم نکن؛ و تا دو بار /زشماند شود، حکم باید همان گونه کرد و بار سوم محکوم می‌شود و <دارایی تصرف شده را> برای مالکیت باید بسپارد (مادیان هزار دادستان، ۳/۱۱-۵؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49).
عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

در جای دیگر از متن (مادیان هزار دادستان - انکلساریا، ۱۶-۱۲/۳۰) دربارهٔ روی دادن /زشماند آمده است که اگر دارایی تصرف شده مشخص باشد، در صورت /زشماند، باید مالکیت آن به مالک اصلی برگردانده شود، ولی اگر دارایی مشخص نباشد، باید گروهی هم‌سنگ دارایی تصرف شده تعیین و به گذاردن آن حکم شود:

ka gōwēd kũ farrox ēn jāmag apādixšāyihā az man stad ud burd
ud ān jāmag man xwēš ud dārišn ud pad ān čiyōn farrox stad ud
burd farrox dārēd ud az farrox azišmānd bawēd pad ān
azišmānd pad graw wiziŕ kunišn čē xwāstag nē nāmčīštīg ud ka
xwāstag nāmčīštīg hē wiziŕ kunišn kũ dārišn abāz kunišn.

هرگاه <کسی> گوید که فرخ این جام را غیر قانونی از من گرفت و برد و آن جام مال من و متعلق به من است و به آن دلیل که فرخ گرفت و برد، فرخ در اختیار دارد و از فرخ /زشماند شود. با آن /زشماند باید به گروه <گذاشتن> حکم کرد، زیرا خواسته مشخص نیست و اگر خواسته مشخص باشد، باید حکم کرد که مالکیت برگردد (= برگردانده شود) (مادیان هزار دادستان - انکلساریا، ۱۶-۱۲/۳۰؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 302-303).
عریان، ۱۳۹۱: ۳۴۹).

بر اساس حکم بالا، مشخص بودن دارایی تصرف شده در نوع حکمی که صادر می‌شده بسیار تعیین‌کننده بوده است. در مثال بالا جامی تصرف شده، ولی نوع جام مشخص نیست و به همین دلیل باید گروهی تعیین و گذارده شود. از مثال دیگری نیز این روشن می‌شود:

ka gōspand dō ī farrox ud mihrēn āgenēn ayāb jud jud xwēš
mihrēn dārēd ud farrox gōspand ēk <ō> pusak dahēd ud pusak
ān gōspand ān ī farrox xwēš nē šnāsēd ud mihrēn-iz ān gōspand

ān ī xwēš paydāg nē kunēd u-š azišmānd aziš bawēd pusak
pādixšāy ka ān gōspand har dō graw be gīrēd ud bar az-iš barēd.

اگر دو گوسفند را فرخ و مهرین باهم یا جدا جدا مالک باشند <ولی> مهرین نگه دارد و فرخ یک گوسفند را به پُسک بدهد. و پُسک آن گوسفند متعلق به فرخ نشناسد و مهرین نیز آن گوسفند خویش را پیدا (= مشخص) نکند و /زشماند شود، پُسک مجاز است که آن هر دو گوسفند را به عنوان گرو بگیرد و از هر دو بهره ببرد (مادیان هزار دادستان، ۱۳۹۱: ۹/۱۳-۱۳؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

بر اساس آنچه در بالا آمده است، اگر خواننده گوسفند را مشخص کند، همان به خواهان سپرده می‌شود، ولی در غیر این صورت، گروی تعیین می‌شود که ممکن است سنگین‌تر از مال مورد مناقشه باشد. زروان داد^(۶)، مفسر حقوقی، نیز معتقد است در صورت /زشماند سوم، خواننده باید محکوم شود و دارایی را به خواهان بازگرداند:

zurwān-dād ... guft kū pad azišmānd ī dudīgar graw hāwand-ē
be abespārišn ... ka pad sē ēraxt xwāstag ō pasemār abespārišn.

در /زشماند دوم، گروی برابر باید سپرده شود ... هنگامی که به سه /زشماند محکوم شود، خواسته باید به خواننده سپرده شود (مادیان هزار دادستان، ۱/۱۱؛ Perikhanian, 1977: 48-49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۷).

برخی مفسران درباره مالی که به صورت غیرقانونی تصرف شده باشد و از سوی خواننده /زشماند شود، حکم به پرداخت تاوان و جریمه و سپس سپردن گرو می‌دادند:

... ud azišmānd az pasēmāl bawēd abar <tāwān> ud pad-iz
<srād> wizīr kunišn kū tā dādestān sar bawēd abāz abespārišn
ud pad dudīgar graw hāwand-ē be abespārišn ud pad sedīgar
ēraxt ud pad xwēših be abespārišn ...

... و از سوی خواننده /زشماند شود، بر تاوان و نیز جریمه باید حکم کرد که تا دادرسی به پایان رسد <به خواهان> سپرده شود و با /زشماند <دوم گروی مشابهی (= برابر) باید سپرد و با <بار> سوم محکوم می‌شود و <مال به گرو گذاشته شده> برای مالکیت <خواهان> باید واگذار شود ... (مادیان هزار دادستان، ۱۳/۱۱-۱۶؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

بنابراین، ابتدا تاوان و جریمه تعیین می‌شد، سپس گروی هم‌سنگ مال تصرف شده باید سپرده و در /زشماند سوم، متصرف محکوم می‌شد و باید مال را به مالک (= خواهان) واگذار می‌کرد. البته متن نامفهوم است که آیا فقط دارایی تصرف شده را باید سپرد یا تاوان و جریمه و گرو نیز باید سپرده می‌شد.

مرحله پایانی حکم/زشماند واگذاری دارایی بود. در صورتی که با حکم نهایی/زشماند، خوانده تعهد می‌کرد دارایی را که در اختیار گرفته به خواهان بازگرداند، گروهی تعیین شده تا پرداخت کل دارایی تصرف شده بایست باقی بماند و وقتی همه دارایی به مالک بازگردانده می‌شد، احتمالاً گروه نیز آزاد می‌شد.

... ud gyāg-ē nibišť kū ka gōwēd kū ēn ō tō dahēm be xwāhišn ud agar be dahēd tā hamāg pad azišmānd graw abespārišn tā be abespārēd.

... و جایی نوشته شده است که اگر <کسی> گوید که «این را به تو می‌دهد»، باید مطالبه کرد و اگر بدهد تا همه دارایی <واگذار کند>، به <دلیل>/زشماند باید گروه سپرده شود تا <همه دارایی را> بسپارد (مادیان هزار دادستان-انکلساریا، ۳/۹-۵؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 260-261؛ عریان، ۱۳۹۱: ۳۰۴).

۲-۱-۳-۲. مالکیت برده

در حکمی چنین آمده است که هرگاه کسی ادعای مالکیت برده‌ای را می‌کرد و/زشماند می‌شد، تا دادرسی کامل شود، برده باید به خواهان سپرده می‌شد:

ka gōwēd kū man anšahrīg hē u-t anšahrīgīh ī man kunišn ud azišmānd bawēd wizir kunišn tā dādestān sar bawēd kār ī pēšēmāl kunēd

چنانچه <کسی> گوید تو برده من هستی و بردگی مرا باید کنی و/زشماند شود، حکم باید کرد که تا دادرسی پایان رسد، <برده> کار خواهان را کند (= برای خواهان کار کند /خدمت کند) ... (مادیان هزار دادستان، ۱۶/۱۱-۱۱/۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

مردک^(۷)، مفسر حقوقی، در این مورد حکم دیگری داده است:

Mardak anšahrīg rāy ōwōn nibišť kū pad nazdist azišmānd rōzgār and čand dādestān rāyēnīdan rāy andar abāyēd ud abārīg be abespārišn ud pad ān ī dudīgar agar-iš adānīh ast graw abespārišn ud pad sedīgar sar graw agar pēšēmāl guft ēstēd kū anšahrīg čē arzēd pad ān arz ud ka juttar pad 500 drahm be abespārišn ...

مردک درباره برده چنین نوشته است که در نخستین/زشماند به اندازه چند روزی که برای اقامه دادرسی لازم است <باید در خدمت خواهان باشد> و دیگری (= خواهان) <نیز> باید <گروهی> بسپارد. و در آن <زشماند> دوم اگر توانایی است، گروهی باید بسپارد و در سوم گروه <گذاشتن> پایان می‌یابد. و اگر خواهان گفته باشد که برده چه

مقدار می‌ارزد، «برابر» با آن ارزش «باید گرو گذاشت» و اگر غیر «از این باشد»، باید ۵۰۰ درهم «گرو» سپرده شود ... (مادیان هزار دادستان، ۷-۴/۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

بنا بر نظر مردک، در اولین *ازشماند*، برده باید در خدمت خواهان باشد، ولی خواهان نیز در مقابل باید گروی بسپارد. در *ازشماند* دوم، اگر برده توانایی مالی داشته باشد، باید گروی بسپارد تا بتواند تا پایان دادرسی از قید مالکیت خواهان خارج شود. با *ازشماند* سوم، گرو گذاشتن پایان می‌یافت و حکم نهایی صادر می‌شد و با توجه به ادله دو طرف، مالکیت برده تعیین می‌شد. درباره مقدار گروی که برای برده در نظر گرفته می‌شد نیز آمده است که اگر خواهان ارزشی برای برده تعیین می‌کرد، برده باید به همان مقدار گرو می‌گذاشت. در غیر این صورت، مقدار گرو ۵۰۰ درهم بود. در صورت مطرح شدن چنین ادعایی، اگر برده سند آزادی خود را داشت، می‌توانست با وکیلی در دادرسی حاضر شود - حتی نیازی به حضور سرور قبل او نیز نبود - و با سند آزادی خود از مالکیت خواهان مبرا می‌شد (مادیان هزار دادستان - انکلساریا، ۱۵/۳۱-۲/۳۲).

۲-۳-۱-۳. مالکیت زن

هرگاه *ازشماند* به دنبال ادعای مالکیت زنی به وجود می‌آمد، حکمی مشابه برده برای آن صادر می‌شد (۲-۳-۱-۲). یعنی چنانچه مردی ادعای مالکیت زنی را می‌کرد و به او می‌گفت که «باید همسری مرا کنی»، حکم چنین بود که تا پایان دادرسی زن باید وظایف همسری خود را در قبال مرد (= مدعی) انجام می‌داد و مانند زن او می‌بود (مادیان هزار دادستان، ۱۶/۱۱-۱/۱۲). البته مردک درباره ادعای مالکیت زن به گونه دیگری حکم داده است:

Mardak ... zan rāy ōwōn nibišt kū pad nazdišt azišmānd wizīr
kunišn kū zanīh ī jud az gādan kunēd ud pad dudīgar graw 500
drahm be abespārišn ud pad sedīgar sar

مردک ... درباره زن چنین نوشته است که در اولین *ازشماند* حکم باید کرد که زنی را کند (= انجام دهد) به جز تمکین، و در دوم ۵۰۰ درهم گرو باید بسپارد و «بار» سوم <دادرسی> پایان می‌یابد (مادیان هزار دادستان، ۷-۴/۱۲؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

بنا بر حکم مردک با اولین *ازشماند*، او باید وظیفه همسری خواهان را انجام می‌داد، ولی این وظیفه به جز تمکین بود. در بار دوم باید ۵۰۰ درهم وثیقه تعیین و واگذار می‌شد (مانند حکم برده) و در سومین بار، دادرسی پایان می‌یافت و گرو گذاشتن وجود نداشت و حکم نهایی بر اساس ادله موجود صادر می‌شد.

در جای دیگری مسئله مالکیت زنی مطرح شده، با این تفاوت که خواننده شوهر آن زن است و ادعا را نپذیرفته و موجب *ازشماند* شده است. مفسر در این باره معتقد است تا سه بار *ازشماند* زن نباید واگذار شود، زیرا درباره او مالکیت حقیقی باید روشن شود.

ka gōwēd kū ēn zan man xwēš tō a-pādixšāyīhā dārē ud
azišmānd bawēd tā sē bār zaišmānd bawēd zan be nē abespārišn
čē dārišn ēwar ud bunxwēšīh warōmand

اگر کسی گوید که این زن متعلق به من است و تو غیر قانونی <و را> در اختیار داری و *ازشماند* شود، تا سه بار *ازشماند* شود، زن را نباید سپرد، زیرا مالکیت روشن است و اصل مالکیت مورد تردید است ... (مادیان هزار دادستان، ۱۳/۱۲-۱۵؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 50-51؛ عربان، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

۲-۳-۲. احکام *ازشماند* در دزدی

حکم *ازشماند* در موضوع دزدی، تعیین تاوان و جریمه و پرداخت آن بود:

ka gōwēd kū mard 3 be appurd ... ud az pasēmāl azišmānd
bawēd ... srād-ē ud tāwān 12 graw be abespārišn ud pad dudīgar
hamgōnag ud pad sidīgar ēraxt ud pad xwēšīh be abespārišn ud
pas az-iš awēšān ī abārīg harw ēk tāwān 12 xwāst pādixšāy
bawēd ...

چنانچه <کسی> گوید که «سه مرد <چیزی را از من> دزدیدند ... و از سوی خواننده *ازشماند* شود ... جریمه و تاوان، ۱۲ <درهم> باید <به‌عنوان> گرو سپرد و با <*ازشماند*> دوم همان گونه و بار سوم محکوم می‌شود و <مال به گرو گذاشته‌شده> باید سپرده شود (= واگذار شود) و سپس از آن دیگران (= دو دزد دیگر)، هر کدام، اگر تاوان ۱۲ <درهم> درخواست کند، مجاز است ... (مادیان هزار دادستان، ۸/۱۱-۱۱؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 48-49؛ عربان، ۱۳۹۱: ۱۱۸).

پس هرگاه گروهی مرتکب دزدی می‌شدند و *ازشماند* از سوی آنها رخ می‌داد، باید مبلغی را به‌عنوان تاوان گرو می‌گذاشتند. شاکی می‌توانست تاوان را از یک نفر بگیرد، ولی اگر از تمام دزدان نیز می‌گرفت، مجاز بود. مبلغ تاوان ۱۲ درهم بود و تا دو بار کارکرد داشت و با *ازشماند* سوم، در صورت محکومیت دزد، مبلغ گرو باید به خواهان سپرده می‌شد.

۲-۳-۳. *ازشماند* در صورت خواستن تاوان از دوده

هرگاه از دوده تاوانی درخواست می‌شد، در صورت *ازشماند*، گروی تعیین و از سوی دوده سپرده می‌شد:

gyāg-ē nibišt kū ka tōzišn az dūdāg xwāst ud zan ud sālār har dō hamēmālīh kard ud ēk nē šawēd (5) ud azišmān bawēd agar az sālār bawēd graw az dūdāg nē bē [abespārišn agar az zan ua sālār (6) jud jud azišmānd bawēd ōwōn čiyōn ka pad ēw jār būd hē graw az dūdāg (7) be abespārišn. ud Zurwāndād guft kū ka jud jud graw tis-iz nē abespārišn.

جایی نوشته شده است که «اگر توانی از دوده خواسته شود و زن و سالار، هر دو، مخالفت کردند و یکی <در دادرسی حاضر> نشود و /زشماند شود، اگر /زشماند< از سوی سالار باشد، نباید از سوی دوده گرو سپرده شود، <ولی> اگر از سوی زن و سالار جدا /زشماند شود، درست مانند این است که یک بار /زشماند< بوده است <و> گرو از سوی دوده باید سپرده شود. و زروان داد گفت که اگر جداگانه <هم /زشماند شود>، هیچ چیز <به عنوان> گرو نباید سپرده شود (مادیان هزار دادستان، ۳/۱۵-۵؛ نیز رک. Perikhanian, 1977: 56-57؛ عریان، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

توضیح اینکه توانی از خانواده‌ای خواسته شده، ولی سالار و زن دوده با آن مخالفت کرده و /زشماند شده است. حکم داده شده چنین است که اگر /زشماند از سوی سالار خانواده بوده، گروی از دوده گرفته نمی‌شده، ولی اگر از سوی زن و سالار به صورت جدا جدا بوده، گرو گرفته می‌شده است. ولی زروان داد معتقد بوده که در هر صورتی نباید گروی گرفته شود.

۲-۳-۴. تناقض گویی

درباره تناقض گویی حکمی در مادیان هزار دادستان نیامده است، ولی اگر تناقض گویی موجب /زشماند می‌شد، توان به دنبال داشت. شاید تعیین توان و جریمه و گرو برای این بود که دعاوی مهم نیاز به تشکیل دادگاه داشت و مسائل کوچک در دفترخانه‌هایی که برای این موضوع در نظر گرفته شده بود انجام می‌شد. اگر یکی از طرفین دعوا یا وکیل او با عدم حضور در دادگاه یا با تناقض گویی دادگاه را به تعویق می‌انداخت، مسبب تأخیر باید هزینه به تأخیر انداختن دادگاه را می‌پرداخت. بنا بر قانون، او باید وثیقه یا پولی به ارزش مال مورد منازعه به دادگاه می‌سپرد و اگر دوباره دادگاه به تأخیر می‌افتاد، کسی که آن را به تأخیر انداخته، باز هم باید وثیقه یا پولی را برای گرو به دادگاه می‌سپرد. در صورت تأخیر سوم، کسی که مسئول تأخیر بود، محکوم می‌شد و وثیقه‌ها به طرف برنده منازعه پرداخت می‌گردید (پریخانیان، ۱۳۸۷: ۶۷-۶۸؛ حاجی‌پور، ۱۳۹۷: ۱۷۹؛ Shaki 2009, 179).

۳. نتیجه

ازشماند یکی از اصطلاحات و موضوعات حقوقی مطرح در متن *مادیان هزار دادستان* است. برای بیان روی دادن *ازشماند*، چند نوع عبارت در متن به کار رفته است: ۱. «ud awēd azišmān bawēd»، ۲. «ud az ... azišmānd bawēd»، ۳. «ka ... azišmānd kard»، ۴. «pad azišmānd ī ... kard». در نوع اول و دوم، ابتدا ادعای مالکیت چیزی (اعم از شیء، دارایی، برده، زن) مطرح شده، یعنی کسی بیان می‌کند که دارایی او را شخص دیگری تصاحب کرده و سپس *ازشماند* اتفاق افتاده است. به کار رفتن این عبارت نشان‌دهنده آن است که خواننده در برابر ادعای خواهان ایستادگی کرده و آن را نپذیرفته و قصد برگرداندن مال را ندارد. این کار در احقاق حق خلل وارد کرده و مانع برقراری عدالت است و خواننده می‌خواهد خواهان را از حق خود محروم کند. دو عبارت آخر (۳ و ۴) روشن می‌سازد که *ازشماند* جرمی است که کسی مرتکب می‌شود و باید از سوی دادگاه رسیدگی شود.

بیشترین مصادیق *ازشماند* در *مادیان هزار دادستان* درباره ۱. تصرف دارایی، ۲. دزدی و ۳. تناقض‌گویی است. در تصرف دارایی، گاه نوع مال تصرف‌شده مشخص است و نام آن ذکر می‌شود (مانند گوسفند، جام و جامه، برده و زن)، ولی گاه مشخص نیست و به‌طور کلی دارایی ذکر شده است. در دزدی نیز گاه دارایی دزدیده‌شده مشخص است (مانند دزدی جامه) و گاه مشخص نیست و به‌طور کلی بیان شده است. تفاوتی که تناقض‌گویی با تصرف دارایی و دزدی دارد در این است که در تصرف دارایی و دزدی کاملاً روشن است که خواننده در برابر خواست خواهان ایستادگی کرده و قصد بازگرداندن مال او را ندارد و در احقاق حق خلل وارد کرده است، ولی در تناقض‌گویی، بیشتر به نظر می‌آید که ایجاد خلل در روند دادرسی و دادگاه است. در نهایت، این مورد نیز مانع برقراری عدالت می‌شود.

هنگامی که *ازشماند* اتفاق می‌افتاد، همچنان‌که جرمی اتفاق افتاده باشد، روند رسیدگی آغاز و در نهایت حکمی صادر می‌شد. بر اساس متن، حکمی که درباره *ازشماند* داده می‌شد غیر قابل اعتراض بود و کسی که حکم نهایی به دست او می‌رسید حق اعتراض نداشت و نمی‌توانست آن را به داور بالاتر ارجاع دهد (برخلاف احکام دیگر که متهم مجاز بود اعتراض و تقاضای رسیدگی مجدد کند). احکامی که برای قضیه *ازشماند* صادر می‌شد با توجه به موضوع آن متفاوت بود و همچنین مفسران حقوقی مختلف درباره یک موضوع واحد آرای مختلفی داده‌اند. اگر *ازشماند* در صورت تصرف دارایی

اتفاق می‌افتاد، تا سه بار به خواننده فرصت داده می‌شد و در بار سوم حکم نهایی صادر می‌شد.

برخی مفسران معتقد بوده‌اند با اولین /زشماند دارایی باید به خواهان سپرده شود و در /زشماند بعدی خواننده باید با بستن پیمانی متعهد شود که به حکم داده شده در سپردن دارایی التزام داشته باشد. برخی مفسران به گونه دیگری حکم داده‌اند، به این معنا که با اولین /زشماند دارایی باید به مالک (مدعی) سپرده شود و تا پایان دادرسی و صدور حکم نهایی در اختیار او باشد، با /زشماند دوم گروهی هم‌سنگ دارایی تصرف شده تعیین و سپرده شود و با /زشماند سوم، در صورت محکومیت خواننده، دارایی به خواهان سپرده شود. در واقع تا دو /زشماند احکام صادر شده موقت است ولی در سومین بار، دادرسی باید کامل و حکم نهایی صادر شود. در دادستان‌نامه، به نقل از مادیان هزار دادستان، آمده تا دو /زشماند باید به خواننده حکم کرد که مالک را از دارایی محروم نکن، ولی در /زشماند سوم حکم نهایی باید صادر شود. در برخی احکام آمده است اگر نوع دارایی مشخص باشد، نباید خواهان را از داشتن آن محروم کرد، ولی اگر مشخص نباشد، باید گروهی هم‌سنگ تعیین و سپرده شود. برخی از مفسران نیز معتقد بوده‌اند باید تاوان و جریمه‌ای برای تصرف دارایی در نظر گرفت و آن را به عنوان گرو نگه داشت. شاید در نظر گرفتن سه بار /زشماند فرصتی بوده که به دو طرف داده می‌شد تا ادله خود را برای مالکیت دارایی ارائه کنند و با آخرین /زشماند حکم نهایی صادر می‌شد که همان طور که قبلاً گفته شد، قابل اعتراض نبود. درباره مالکیت برده و زن احکام یکسانی صادر شده است. برخی از مفسران معتقد بوده‌اند با اولین /زشماند، برده یا زن مورد مناقشه باید به مدعی سپرده می‌شد تا دادرسی به پایان برسد. در این حکم برده و زن در مالکیت خواهان در می‌آمدند و باید وظایف خود را انجام می‌دادند. ولی مردک معتقد بوده که برده تا زمان تعیین دادرسی باید در خدمت خواهان باشد نه تا پایان دادرسی. سپس برده می‌توانست در صورت توانایی گروهی تعیین کند. مقدار گرو می‌توانست از سوی خواهان تعیین شود و در غیر این صورت، باید ۵۰۰ درهم گرو سپرده می‌شد. ولی در /زشماند سوم برده باید به مالکیت مدعی درمی‌آمد، مگر اینکه سندی مبنی بر آزادی یا تعلق داشتن به دیگری ارائه می‌کرد. مردک درباره ادعای مالکیت زن نیز گفته است که با اولین /زشماند باید حکم به زنی خواهان داده شود، ولی تمکین در وظایف آن زن نیست. در /زشماند دوم باید گروهی تعیین و سپرده می‌شد و در مورد زن نیز مبلغ گرو ۵۰۰ درهم بود. مفسر دیگری معتقد بوده که درباره مالکیت زن باید بسیار دقت کرد و تا سه /زشماند زن را نباید واگذار کرد. هرگاه دزدی /زشماند به دنبال داشت، حکم آن تا

دو/ازشماند تعیین گرو بود و در/ازشماند سوم حکم نهایی صادر می‌شد که محکومیت دزد بود. مقدار گرو ۱۲ درهم تعیین می‌شد.

در تمام مطالب که درباره‌ی ازشماند در *مادیان هزار دادستان* آمده است، فردی ادعای مالکیت چیزی را کرده است و براساس احکام صادرشده، چنین به نظر می‌رسد که روند دادرسی به سوی خواهان و برگرداندن مال مورد مناقشه به او است. به همین دلیل در احکام صادرشده می‌بینیم که از سه/ازشماند، محروم نکردن خواهان از مال مورد مناقشه، سپردن گرو، تعیین تاوان و در نهایت حکم نهایی و محکومیت خوانده سخن گفته شده است. شاید بتوان از مجموع سخنان گفته‌شده این گونه استنباط کرد که مسائلی مانند/ازشماند در دفاتر حقوقی رسیدگی می‌شده نه در دادگاه، زیرا دادگاه برای رسیدگی به امور مهم‌تر و پیچیده‌تری بوده است. فرصت‌هایی که به این صورت در اختیار خوانده قرار می‌گرفت، می‌تواند دلیلی بر این ادعا باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرخ‌مرد پسر بهرام مدون متن *مادیان هزار دادستان* است. وی نام خود را در مقدمه ذکر کرده (*مادیان هزار دادستان*: ۱۷/۸۰)، اما به دلیل افتادگی که در متن وجود دارد از زمان و زندگی او اطلاعی در دست نیست. از متن چنین بر می‌آید که او حقوقدان بوده و به دستگاه حقوقی ساسانی کاملاً آشنایی داشته و افزون بر این به مدارک و اسناد دادگاه نیز دسترسی داشته است. این متن، مانند دیگر کتاب‌های پهلوی، در دوره اسلامی دوباره جمع‌آوری شده، ولی مسلم است که محتوای آن کاملاً ساسانی است و تأثیری از دوره اسلامی نگرفته است.

۲. کتاب‌های *روایات امید آسوهیستان* و *دادستان دینی* و *روایات فرنیغ* سرورش نیز به مسائل حقوقی پرداخته‌اند، ولی در آنها به مسائلی که زردشتیان در قرون اولیه اسلامی با آن مواجه شدند نیز پرداخته شده است. اما کتاب *مادیان هزار دادستان* تنها منعکس‌کننده مسائل حقوقی زردشتیان در دوره ساسانی پیش از اسلام است (تفضلی ۱۳۷۸: ۲۸۶-۲۸۷).

۳. ترجمه بلسارا به انگلیسی (Bulsara, 1976)؛ پریخانیان به روسی (Perixanjan, 1973) و ترجمه آن به انگلیسی در سال ۱۹۹۷ (Perikhanian, 1997)؛ ماتسوخ به آلمانی (Macuch, 1981; Id., 1993)؛ و ترجمه آن به فارسی به وسیله عربان (۱۳۹۱). برای جزئیات همه کتاب‌ها، رک. منابع.

۴. *saxwan-nāmag*: «صورت‌جلسه، ثبت مراحل دادرسی»؛ در دوره ساسانی مراحل دادرسی لحظه به لحظه در دفتری ثبت می‌شد که *سخن‌نامه* نامیده می‌شد. پس از پایان دادرسی به همراه حکم (wizīr) قاضی در بایگانی (dīwānbed) نگهداری می‌شد (Macuch, 2009: 194; Perikhanian, 1997: 386). منصوری (۱۳۹۵: ۳۹۸-۳۹۹) این ترکیب را «رونوشت (اسناد) برای دو طرف دعوا، مدارک شامل گفتار مرد بیگانه، صورت مجلس تهیه‌شده برای ارائه به دادگاه» تعریف می‌کند.

۵. در ترجمه‌های قبل که از این بند شده، فرد شاکی از دزدیده‌شده خودش سخن گفته است (Perikhanian, 1977: 48-49؛ عربان، ۱۳۹۱: ۱۱۸، ۴۵۰-۴۵۱).

۶. زروان داد مفسر حقوقی است. نام او ۷ بار در متن آمده است که در ۶ مورد احکامی درباره مسائلی چون «قتل به دست برده، گواهی دو زن، برگرداندن بدهی، عدم حضور در دادگاه، تأدیة بدهی، سالاری، واگذاری دارایی و تأیید اعتبار مهر» از او نقل شده است (*مادیان هزار دادستان*، ۵/۱۱، ۷/۱۵، ۱۶/۲۸، ۶/۹۷، ۳/۹۸، ۷/۹۹) و یک بار

فرخ‌مرد بهرامان، گردآورنده مادیان هزار، می‌گوید در حضور او (= زروان داد) از گشن‌جم پرسشی کرده است (مادیان هزار دادستان-انکلساریا، ۵/۱۰؛ حاجی‌پور، ۱۳۹۵: ۴۴-۴۵).

۷. مفسر حقوقی است. نام او ۸ بار در متن آمده است (۷/۴، ۴/۱۲، ۱۵/۱۹، ۷/۳۱، ۸/۴۱، ۷/۴۲، ۴/۷۱، ۳/۷۲). از وی در مسائل «شراکت زن و مرد بعد از طلاق، عدم حضور در دادگاه، هبه، واگذاری دارایی، قیمومت، فرزندخواندگی و تاوان دادن» احکامی نقل شده است (حاجی‌پور، ۱۳۹۵: ۴۷).

منابع

- پریخانیان، آناهیت، ۱۳۸۷، «جامعه و قانون ایران»، در احسان یارشاطر (ویراستار)، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان* ۲/۳، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۸، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- حاجی‌پور، نادیا، ۱۳۹۵، «مفسران حقوقی مادیان هزار دادستان»، *پایند*، س ۱۲، ش ۴۴، ۳۵-۵۳.
- حاجی‌پور، نادیا، ۱۳۹۷، «عناصر عدالت ترمیمی در متن حقوقی مادیان هزار دادستان»، *زیر چاپ*.
- عریان، سعید (مترجم)، ۱۳۹۱، *مادیان هزار دادستان (هزار رأی حقوقی)*، تهران، علمی.
- مادیان هزار دادستان رک. Modi (1901).
- مادیان هزار دادستان-انکلساریا رک. Anklesaria (1912).
- منصوری، یدالله، ۱۳۹۵، *فرهنگ حقوقی زبان پهلوی (فارسی میانه)*، تهران، آوای خاور.
- Anklesaria, T. D., 1912, *The Social code of the Parsees in Sasanian Times or the Madigân-i-Hazâr Dâdistân*, Part II, With an intro. By J. J. Modi. Bombay, Fort printing Press.
- Bulsara, S. J., 1976, *The laws of the ancient Persians*, Bombay, Imperial Organization for Social Services.
- Macuch, M., 2009, "Judicial and Legal System iii. Sasanian Legal System", *Encyclopedia Iranica*, Vol. XV, Fasc. 2, 181-196.
- Macuch, M., 2005, "Mâdayân ī Hazâr Dâdestân", *Encyclopedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/madayan-i-hazar-dadestan>.
- Macuch, M. 1993, *Rechtsskizistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran, die Rechtssammlung des Farroḡmard i Wahrāmān*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz Verlag.
- Macuch, M., 1981, *Das sasanidische Rechtsbuch. Mātakdān ī Hazār Dâdistân*, II, Wiesbaden, Steiner.
- Modi, J. J. 1903, *Mâdigân-i- Hazâr Dâdistân*, Part I, Poona, Government Photozincographic Department.
- Perikhanian, A., 1997, *The Book of a Thousand Judgements (a sasanian Law-Book)*, tr. Nina Garsoïan, Casta Mesa, California and New York, Mazda Publishers.
- Perixanjan, A., 1973, *Sasanidskij Sudebnik Kniga Tysiachi Sudebnykh Reshenii (Mātakdān ī hazār dâdestân)*, Erevan, Izd. AN Armânskoj SSR.
- Perixanjan, A., 1974, "Le contumace dans la procédure iranienne et les terms pahlevis 'Hačašmānd' et 'srāḡd'", in ph. Gignoux et A. Tafazzoli (eds.) *Memorial Jean De Menasce* (Louvain), 305-318.
- Shaki, M., 2009, "Judicial and Legal System ii. Parthian and Sasanian Juddicial System", *Encyclopedia Iranica*, Vol. XV, Fasc. 2, 177-180.
- Shaki, M., 1988, "Azišmānd", *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 3, 261.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.293771.761

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

jis.ut.ac.ir

***Din Mas'ala*, A Sample of the Defensive and Passive Expression of Zoroastrian Theology**

Hamidreza Dalvand¹

Assistant Professor, Institute of Humanities Sciences and Cultural Studies

Received: December, 9, 2019; Accepted: February, 27, 2018

In 1238-1243 AD, during the reign of Mohammad Vali Mirza in Yazd, the Zoroastrians were accused of blasphemy and infidelity. And finally, the Qajar prince asked them questions about the basis of religion and in this way, their religious legitimacy was proven and cleared of accusation. Mobed Khodabakhsh son of Forud, Dastur Kheikhosro son of Khodabakhsh and Herbed Jamasp were the ones who answered the questions. This important event led the Zoroastrian community to formulate and sustain these questions and answers. In 1207 Y., Herbed Khodabakhsh son of Herbed Jamasp Mubarake composed them in a treatise entitled *Din Mas'ala* (Problem of The Religion). A manuscript of it, No. 358, is kept in the Manekji Collection of the Cama Library. This treatise was published in Mumbai in the year 1949 AD by the efforts of Soroush Azarmi son of Tirandaz. The defense and passive expression of Zoroastrian theology comprise a significant portion of Zoroastrian texts in Persian. This texts begin with the famous treatise of *'Ulama-ye Islam* at late sixth century AH/ Y. The authors of the above texts are trying to introduce the Zoroastrian religion in a way as there is no difference between it and Islam. In this article, the concept of passive and defensive theology is discussed and introduced on the basis of the mentioned treatise.

Keywords: Zoroastrians, Zoroastrian Theology, Zoroastrian Texts in New Persian, Passive and Defensive Theology, *Din Mas'ala*.

1. Email of the author: zurvandad@yahoo.de

دین مسئله: نمونه‌ای از کلام انفعالی و تدافعی زردشتیان

حمیدرضا دالوند^۱

استادیار پژوهشکده زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(از ص ۷۵ تا ص ۸۷)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۹/۱۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۸

در روزگار فرمانروایی محمد ولی میرزا در یزد، در حدود سال‌های ۱۲۳۸-۱۲۴۳ ه.ق.، زردشتیان به کفر و بی‌دینی متهم شدند و سرانجام با پادرمیانی شاهزاده قاجار پرسش‌هایی درباره‌ی اساس دین از آنان پرسیده شد و به این شیوه، حقانیت دینی آنان اثبات شد و از اتهام پاک شدند. موبد خدابخش پور موبد فرود، دستور کیخسرو پور دستور خدابخش و هیرید جاماسب کسانی بودند که پرسش‌ها را پاسخ دادند. این رویداد مهم سبب شد تا جامعه زردشتی به تنظیم و تدوین پرسش و پاسخ‌های یادشده بپردازد و آن‌ها را ماندگار سازد. هیرید خدابخش پسر هیرید جاماسب مبارکه آن‌ها را در رساله‌ای به نام دین مسئله در سال ۱۲۰۷ یزدگردی به نظم کشید که نسخه‌ای از آن به شماره ۳۵۸، در مجموعه مانکچی کتابخانه کاما نگاهداری می‌شود. این رساله، به سال ۱۳۱۸ یزدگردی قدیمی / ۱۹۴۹ م.، به کوشش سروش آذرمی فرزند تیرانداز در بمبئی به چاپ رسید. کلام تدافعی و بیان انفعالی عقاید زردشتیان بخش چشمگیری از متون زردشتی به فارسی را در بر می‌گیرد. این متن‌ها با رساله معروف *علمای اسلام* در حدود ۶۰۰ یزدگردی آغاز می‌شوند. پدیدآوردگان متون یادشده کوشیده‌اند دیانت زردشتی را به گونه‌ای معرفی کنند که گویی تفاوتی با اسلام ندارد. در این گفتار، مفهوم کلام انفعالی و تدافعی بر مبنای رساله مورد اشاره بررسی و معرفی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: زردشتیان، کلام زردشتی، متون زردشتی فارسی، کلام انفعالی و تدافعی، رساله دین مسئله.

مقدمه

علم کلام از جمله دانش‌هایی بود که در نخستین قرون تاریخ اسلام و تحت تأثیر مفاهیم فلسفی و در پاسخ به منازعات سیاسی پیش‌آمده در جامعه اسلامی به تدریج در میان مسلمانان شکل گرفت و قصد از آن این بود که به کمک مفاهیم و موازین عقلی و فلسفی به تفسیر متون مقدس و توجیه احکام دینی صادرشده و دفاع از آن در برابر دیگر ادیان یا افکار بپردازد. پیدایش خوارج و طرح موضوع کفر و ایمان مرتکبین به کبائر، همچنین تبیین مفاهیمی چون

توحید، صفات خداوند، عدل، معاد و غیره در تکوین و گسترش آن موثر افتاد و نخستین فرق کلامی اسلام شکل گرفت و مخصوصاً به ظهور دو فرقه بزرگ معتزلی با نگاه عقلی و سپس اشعری با رویکردی متکی بر نقل، سنت و ظاهر متون مقدس انجامید (از جمله رک. شیخ الاسلامی، ۱۳۵۳: ۶-۴۶؛ حلبی، ۱۳۷۶: ۷-۹۷). علم کلام، علی‌رغم گسترش و رشد برق‌آسایی که داشت، مخالفت بعضی علما را نیز برانگیخت: با استناد به احادیثی از پیامبر، قدریه و مجوسان امت اسلامی خوانده شدند (ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۱۰، ۱۴)؛ ابن حنبل متکلمین را با زنداقه مقایسه کرد و گفت که آنان هرگز رستگار نمی‌شوند؛ شافعی حکم به چوب زدن آنها داد؛ و ابوحامد غزالی از منتقدین کلام بود (حلبی، ۱۳۷۶: ۳۲-۳۵). بعضی فلاسفه نیز به کارگیری عقل در مسائلی که عقل بدان راه ندارد را جایز نمی‌دانستند (جعفری، ۱۳۷۱: ۱۰).

بخشی از دعاوی و مقاصد کلام اسلامی، خواه در میان همه مسلمانان پذیرفته شده باشد خواه نه، کشاکش عقیدتی و اعتقادی با نامسلمانان بود. متکلمان معتزلی، به دلایلی از جمله داشتن نگاه عقلانی و بهره‌گیری از ابزار و مفاهیم فلسفی و همزمانی با نهضت ترجمه و جلب حمایت برخی خلفای عباسی علاقه‌مند به مباحث کلامی و مناظرات بین ادیان و فرق چون مأمون (حک. ۱۹۸-۲۱۸ ق)، بیش از همه به جدال با ارباب فرق فلسفی و مذاهب و ادیان الهی می‌پرداختند (بلخی و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۲۵۸-۲۵۹). پایگاه اغلب ایرانی آنها و آشنایی عمیق ایشان با میراث فکری ایرانی (خیاط، ۱۹۲۵: ۵۴، ۵۷؛ بلخی و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۸۶-۱۰۰؛ ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۱۳۶-۱۴۰) سبب شد تا میان آنان و فرق و ادیان ایرانی از زردشتی رسمی تا مزدکیان و مانویان مباحث کلامی جدی روی دهد: ابوهذیل علاف، از علمای قوم، در جدل و مناظره سرآمد بود. گویند همواره با غیرمسلمانان، از زنداقه و مجوس و ثنویان، در مجادله بود و سه هزار تن را به اسلام آورد. او از استادان مأمون بود (بلخی و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۲۵۴؛ ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۴۴، ۷۴؛ شیخ الاسلامی، ۱۳۵۳: ۳۰-۳۱). رهبران معتزله به پشتیبانی خلیفه عباسی دعواتی برای نشر مذهب اعتزال به شهرهای مختلف می‌فرستادند (ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۳۲-۳۳؛ بلخی و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۲۵۱). مردار کوفی (درگذشته ۲۲۶ ق) رسائلی در رد مجوس دارد (حلبی، ۱۳۷۶: ۲۰۲). ابوالقاسم عبدالله کعبی بلخی (درگذشته ۳۱۹ ق)، زاده بلخ و پرورش‌یافته مکتب ابوالحسن خیاط معتزلی در بغداد، مدرسه‌ای در نسف بنیاد کرد و بسیاری از خراسانیان را به دین اسلام درآورد (ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۸۸؛ حلبی، ۱۳۷۴: ۲۴۲). بغداد، بصره و خوزستان مرکز اصلی فعالیت معتزله بود. مقدسی درباره جمعیت زردشتی این مناطق می‌نویسد (مقدسی، ۱/۱۳۶۱: ۱۷۴) که در عراق مجوس بسیار است و در جای دیگر می‌گوید (۲: ۶۲۰) که بیشتر مردم خوزستان معتزلی هستند. نصارا اندکند. یهود و مجوس نیز نه بسیارند. ابوالقاسم بلخی گزارش جالبی از پراکندگی پایگاه‌های معتزله در شهرهای مختلف را ثبت کرده است (بلخی و قاضی

عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۱۱۱-۱۱۴) که به روشنی تقارن آن با کانون‌های زردشتی‌نشین مناطق جنوب و غرب ایران پیداست.

مجادلات کلامی علمای اسلام و موبدان زردشتی، چه در منابع موجود آمده باشد و چه نیامده باشد، رویدادی اجتناب‌ناپذیر بود و منابع نیز در اشارات و گزارش‌های جسته و گریخته از آن یاد کرده‌اند (de Menasce, 1945:146؛ خیاط، ۱۹۲۵: ۵۷؛ ابن مرتضی، ۱۹۶۱: ۷۴؛ بلخی و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴: ۲۵۴). با توجه به جغرافیای مشترک فعالیت معتزله و رهبران جامعه زردشتی در جنوب غرب ایران، این امر منطقی هم بود. جز اسناد و گزارش‌های تاریخی مستقیم، ساختار ادبیات دینی زردشتی موجود به فارسی میانه نیز همین را می‌رساند: تدوین نهایی این نوشته‌ها در واپسین سال‌های قرن دوم هجری آغاز شد و نزدیک به دو قرن طول کشید تا با وجود همه فراز و فرودها به صورت کنونی درآمد. مهمترین این آثار دینکرد است و بسیاری از آثار دیگر را می‌توان پیوسته‌ها و تکمله‌هایی بر این اثر بزرگ به شمار آورد. دینکرد را آذرفرنبغ بنیاد نهاد که هم‌روزگار مأمون عباسی بود و با ابالیث یا ابالیث زندیق در حضور خلیفه به مناظره پرداخت و پیروز میدان شد (رک. میرزای ناظر، ۱۳۷۶: ۱۷؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۶۴-۱۶۵). رونق بازار کشاکش‌های دینی در روزگار تدوین کتاب، از یک سو، و شخصیت انجمنی و اهل بحث و جدل بانی اثر، از سوی دیگر، به ما اجازه می‌دهد تا تدوین آن را محصول رویارویی متکلمان مسلمان و موبدان زردشتی بدانیم. ساختار کتاب که درهم‌کردی از میراث در دسترس روحانیان زردشتی بود، به نظر می‌رسد با موضوعات کلام اسلامی یا منازعات فکری و فلسفی مطرح شده از سوی متکلمان مسلمان همخوانی داشته باشد. البته هنوز جای پژوهشی جامع و دقیق در موضوع تطبیق محتوای دینکرد با مسائل کلام اسلامی خالی است^(۱) و آنچه اشاره شد، فرضی مبتنی بر بررسی‌های اولیه و شواهد تاحدی ملموس است و ما نیز ورود جدی‌تر به این موضوع را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم. اما تذکر این نکته شاید لازم باشد که فارغ از محتوای کهن دینکرد، ضرورت تدوین و شیوه پیکربندی اثر شاهدهی بر وجود کشاکش‌های کلامی زردشتی و اسلام است.

۱. علم کلام و اصطلاح کلام انفعالی و تدافعی

با فرض پذیرش مجادلات کلامی زردشتیان و مسلمانان، ماهیت این رویارویی چگونه بوده است؟ روشن است رشد و گسترش علم کلام و ماهیت آن در هر دین و سرزمینی تابع شرایط سیاسی و موقعیت تاریخی آن دین است. بسته به موقعیت و اقتدار ادیان، متکلمان یا پرسشگرند یا پاسخگو. در این حوزه از دانش گفتگو برای کشف مشترک حقیقت بی معنی است، چراکه پیش‌فرض ذهنی هر متکلم حقانیت خویشتن و گمراهی دیگری است. از این رو، ابزار ارتباطی و شیوه عمل آنان نه مباحثه و گفتگو که مجادله و مناظره‌های ستیزه‌جویانه است. تاریخ کلام محشون از توصیف‌هایی با درون‌مایه غالب و مغلوب است.

رویارویی کلامی اسلام و دین زردشتی در قرون سوم و چهارم هجری رویارویی متکلمان دین غالب و مغلوب بود و بسیاری از پیروان این دین مغلوب در طول زمان به دین غالب درآمده بودند. متولیان دیانت زردشتی، که تشکیلات دینی و حمایت سیاسی پیشین را از دست داده بودند، با چنین موقعیت خطیری روبرو شده بودند و راهی جز دفاع نداشتند. پس متکلمان زردشتی پاسخگو بودند نه پرسشگر. این وضع در قرون بعدی نیز ادامه پیدا کرد و تلاش کلامی موبدان زردشتی، جز در یک دو اثر، از جمله شکند گمانیک و زار، که به احتمال برای مخاطبان داخلی فراهم آمده باشند، در قالب پاسخ و دفاع ظهور پیدا کرده است. این کلام را می‌توان تدافعی یا انفعالی نامید. زیر این عنوان، هر نوع متنی که به تبیین ابعاد دیانت زردشتی متناسب با مسائل اساسی مطرح در فرق کلام اسلامی بپردازد، جای می‌گیرد، خواه متن بزرگی چون دینکرد باشد، که در آن تصریح نشده است که مطالبی از آن در پاسخ به مسائل کلامی اسلامی نوشته شده است، خواه رساله علمای اسلام باشد، که پاسخگویی به علمای مسلمان در آن تصریح شده است. با این نگاه، پیداست که بخشی از ادبیات دینی زردشتی ادبیاتی کلامی است.

۲. پیشینه مباحث کلامی در کیش زردشتی

اگرچه کلام اسلامی نقش مهمی در شکل دادن به میراث کلامی و عقیدتی زردشتیان داشته است، ولی این بدان معنی نیست که این مسائل امری نو در تاریخ کیش زردشتی بوده‌اند. کیش زردشتی در ستیز با آموزه‌های کوی‌ها و کرپن‌ها و مانند ایشان شکل گرفت (نیبرگ، ۱۳۵۹: ۵۲، ۸۶) و همواره مسائل و معضلات درون دینی آن امری رایج بوده است، چنانکه مفاهیمی مانند دیویسنی و اشموعی، که معنای تقریبی آن در اصطلاحات عربی بدعت است، و جادوی اصطلاحاتی پرکاربرد در متون موجود است (Zaehner, 1972: 7-30). بنا بر روایات دینی، زردشت تنها با کمک کلام و کرامات بود که توانست حمایت دربار گشتاسب را جلب کند (رک. دینکرد هفتم؛ راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۳۳-۲۵۳). رساله یوشت فریان و اخت جادو نمونه‌ای از مناظرات عقیدتی کهن میان بهدینی دانا و آگاه و دروندی جادوگر و فریبکار است که در آن حق و دانایی بر فریب و جادو پیروز می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۱-۲۵۲؛ چرتی، ۱۳۹۵: ۱۷۳-۱۷۵؛ جعفری دهقی، ۱۳۶۹: ۳۱-۲۰). با این همه، میراث کلامی کیش زردشتی به روزگار رسمیت و اقتدار آن در دوره ساسانی برمی‌گردد: کردیر، موبد روزگار شاپور و جانشینانش، چنانکه در کتیبه‌های خود اعلام می‌دارد، نقش مهمی در تثبیت و گسترش دین زردشتی داشته است. او با پیروان دیگر ادیان و فرق درافتاد و دیوستان‌ها را ویران کرد (از جمله رک. عریان، ۱۳۹۲: ۱۹۲). ستیز و چالش کردیر و متولیان دیگر ادیان به نظر نمی‌رسد فقط وجهی عملی داشته باشد، بلکه پیکار کلامی و مغلوب ساختن صاحبان آرای دیگر و ابطال آن آموزه‌ها در نظر مردم نیز وجه دیگر آن بوده است. ستیز مستمر موبدان زردشتی، در مقام پرسشگر، با روحانیون یهودی و مسیحی و بزرگان مانوی و مزدکی احتمالاً آنان را در مناظرات عقیدتی و جدل‌های کلامی توانا ساخته بوده است.

همچنین، این سنت دیرین احتمالاً میراثی غنی در مجادلات کلامی برای ایشان فراهم ساخته - بوده است. بنابراین، جامعه زردشتی در مواجهه با متکلمان مسلمان دست‌خالی نبوده است. گواه وجود چنین میراث و سنتی کهن اصطلاحات کلام زردشتی است که در کتابهای سوم تا پنجم دینکرد دیده می‌شود. این مفاهیم و اصطلاحات یک‌شبه خلق نشده است و حاصل تجربیات پیشین است. مثلاً از مصدر *pahikārdan* به معنی «جدل کردن» طیفی از اصطلاحات کلامی ساخته شده است. این میراث توسط متکلمان ایرانی تبار وارد کلام اسلامی نیز شده است (ادهمی، ۱۳۸۸). اما تأثیر کلام اسلامی بر ادبیات کلامی زردشتی نیز لااقل در صورت بخشیدن به آن قابل مشاهده است. به سخن دیگر مسائل و پرسش‌های متکلمان مسلمان سبب شده تا موبدان زردشتی در مقام پاسخگو میراث کهن خویش را متناسب با پرسش‌های تازه بازآرایی و تدوین کنند.

۳. پیشینه مطالعات در حوزه کلام زردشتی

به نسبت پژوهش‌های عمیق و گسترده‌ای که در دو قرن نوزدهم و بیستم میلادی در ابعاد مختلف میراث فکری زردشتیان صورت گرفته، پژوهش‌های کلامی، به‌ویژه در زمینه تاریخ مجادلات کیش زردشتی و متکلمان مسلمان، ناچیز است. فقر منابع در این کوتاهی بی‌تأثیر نیست. البته دشواری متون فلسفی و کلامی نیز مزید بر علت بوده است. هنری ساموئل نیبرگ در ۱۹۲۵ م، نه در حوزه ایران‌شناسی، کتاب *الانتصار خياط معتزلی را، که در رد فضیحة المعتزلة* ابن راوندی نوشته شده است، تصحیح و چاپ کرد (خیاط، ۱۹۲۵)، اما در این اثر روابط مسائل کلامی زردشتی و اسلام نشده است. ژان دمناش بیش از دیگر ایران‌شناسان غربی به کلام زردشتی توجه کرده است و او را باید از پیشگامان این حوزه به شمار آورد: دمناش در ۱۹۴۵ م کتاب *شکندگمانیک وزار*، یکی از مهمترین متون کلامی زردشتی، را چاپ کرد و در ۱۹۵۸ م کتاب *دینکرد، دانشنامه مزدیسنا* را منتشر ساخت. «مسائل زردشتیان در روزگار اسلامی»، عنوان مقاله وی در جشن‌نامه ویلهلم آیلرس در سال ۱۹۶۷ م است و کتاب دینکرد سوم او در ۱۹۷۳ م انتشار یافت (Hastings, 1997: 168, 171; Tafazzoli, 1974: xviii-xxiii). دیگر اثر پراهمیت دمناش مقاله «معتزله و کلام زردشتی» است که در سال ۱۹۷۴ م در یادنامه ابراهیم مدکور منتشر گردید (de Menasce, 1974). سیامک ادهمی نیز مقاله‌ای درباره رساله *علمای اسلام* و مقاله‌ای دیگر در یادنامه احمد تفضلی با عنوان «درباره زرتشتیان و معتزله» نوشته که به فارسی هم ترجمه شده است (رک. منابع). مقاله‌ای با عنوان «تبارشناسی انگاره‌های اعتزالی در متون زرتشتی»، نوشته ناصر گذشته و علی رمضان دماوندی، نیز اخیراً منتشر شده است. اغلب این نوشته‌ها، آن‌گونه که از نامشان پیداست، به تأثیر میراث زردشتی بر کلام اسلامی پرداخته‌اند. اما آنچه در این گفتار بدان پرداخته می‌شود بررسی و معرفی یکی از

رسالات متأخر زردشتی است که خود نمونه‌ای گویا از تداوم سنت کلام انفعالی و تدافعی زردشتیان در برابر متکلمین مسلمان و تأثیر کلام اسلامی بر آثار کلامی زردشتیان است.

۴. دستنویس ۷۲۴/ف، محفوظ در کتابخانه ملی ایران و رساله دین مسئله

تاریخ زردشت و قسمتی از زند عنوانی برای نسخه ۷۲۴/ف، کتابخانه ملی ایران است: نسخه‌ای بی‌تاریخ، در پنجاه صفحه که علی‌رغم این عنوان، دو رساله متفاوت و غیرتاریخی است. بخش یکم رساله پرسش و پاسخ‌های کلامی است که با پرسش‌هایی درباره چگونگی ظهور زردشت و پذیرش پیغمبری او از سوی گشتاسب آغاز می‌شود و مسائل مختلف دینی را بیان می‌کند (ص ۱-۱۲). بخش دوم، برگ‌های ۱۵-۵۰، هرمزد یشت به الفبای فارسی همراه با ترجمه آیه به آیه آن است (انوار، ۱۳۶۹: ۲۲۹؛ درایتی، ۲/۱۳۸۹: ۷۰۹). بخش دوم و برخی متون از این دست برای بررسی ترجمه‌ها و دریافت‌های سنت متأخر زردشتی از کلام مقدس اهمیت فراوان دارد و ما آن را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم.

آنچه در این گفتار موضوع بحث ماست بخش یکم یا رساله پرسش و پاسخ کلامی است که محتوای آن به شرح زیر است. آغاز متن: «به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان، عرضه داشت اینکه چون سی سال بر پادشاهی گشتاسب گذشت، پیغمبری پدید آمد زراتشت نام که عرب او را ابراهیم خوانند...»؛ انجام متن: «هر سالی پنج روز باید روزه گرفت و فقیر و مساکین را دستگیری نمود.» گفتنی است در متن موجود، برخی پرسش‌ها به طور کامل و روشن نیامده‌اند، ولی از اشاره آغاز پاسخ‌ها و نیز موضوع پاسخ می‌توان بدان‌ها راه یافت. پرسش نخست، بنا بر پاسخ آن، درباره نام پیامبر، زمان و رسالت او، همچنین نام کتاب و معجزات پیامبر است.

پرسش دوم درباره نماز، وقت نماز، قبله، چگونگی وضو ساختن و پرستش به چه کسی باید کردن است (هریک از این موضوعات به طور جداگانه با اشاره به پرسش شرح شده‌اند. در حقیقت این پرسش خود چهار پرسش است).

پرسش سوم درباره پیرها و زیارتگاه‌های زردشتی است.

پرسش چهارم درباره جانداران حلال و حرام گوشت است.

پرسش پنجم درباره اینکه با چه کسانی وصلت می‌توان کرد.

پرسش ششم در چه شرایطی زن را می‌توان طلاق داد.

پرسش هفتم، خیرات چگونه است؟

پرسش هشتم، مال حرام کدام است و مال حلال کدام است؟

پرسش نهم، میراث را چگونه تقسیم باید نمود؟

پرسش دهم، میت را به چه طریق باید کفن و دفن نمود؟

پرسش یازدهم، قربانی را به چه طریق باید نمود؟

پرسش دوازدهم، غسل چگونه است؟
پرسش سیزدهم، خرید و فروش چگونه باید؟
پرسش چهاردهم، مجازات قاتل چیست؟
پرسش پانزدهم، دزدی چگونه است و مجازات آن چیست؟
پرسش شانزدهم، زنا کردن و زناکار را چه باید کرد؟
پرسش هفدهم، حکم لواط‌کار چیست؟
پرسش هیجدهم، عقد و نکاح چگونه است؟
پرسش نوزدهم، قسم دادن چگونه است؟
پرسش بیستم، زن که حیض می‌شود، احکام آن چیست؟
پرسش بیست و یکم درباره نوره کشیدن (ستردن مو با دارو) یا اصلاح مو است.
پرسش بیست و دوم درباره روزه زردشتیان است.

پاسخ‌ها به صورت کوتاه، روشن و به گونه‌ای که مغایرتی با قوانین اسلام و یا لااقل عرف معمول جامعه نداشته باشد تهیه و تدوین شده‌اند. بنا بر پاسخ‌ها، تصویر ترسیم‌شده از دیانت زردشتی روزگار مؤلف یا مولفان را چنین می‌توان بازسازی کرد: اشو زردشت همان ابراهیم (ع)، پیامبر و فرستاده خداوند برای راهنمایی و رستگاری مردم است. او به اذن خدا معجزه کرده و به یاری معجزه خلق را به حق دعوت کرده است. صاحب کتاب است و کتاب او زند است که صحف خوانده می‌شود. زردشتیان همانند مسلمانان قبل از نماز وضو می‌گیرند و روزی پنج بار نماز می‌خوانند. قبله آنان نور است و خدایی را پرستش می‌کنند که آسمان و زمین و چرخ و افلاک، لوح و قلم، عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و انس و جن و وحش و طیور و چرند و پرند را آفریده است. پیرشان جاماسب حکیم است. زیاتگاهشان سرو کشر است که معجزه زردشت بوده است. گوشت گوسفند، گاو و اشتر و گور و آهو و گوسفند کوهی و گاو میش و از طیور کبوتر، گنجشک، فاخته، کبک و مرغ خانگی را حلال می‌دانند. از نظر آنان وصلت فقط با عموزاده، خالوزاده، خاله‌زاده، عمه‌زاده و بیگانه جایز است. زن را در سه شرط باید طلاق داد: اول تن به حرامی دهد و زنا کند، دوم حیض بودن را پنهان دارد، سوم جادوگری کند. در گاهنبارها خیرات می‌کنند و مال وقف می‌نمایند. مالی که با کار و از راه درستی و راستی تحصیل شود مال حلال می‌گویند و مالی که به دروغ و ناحق و زور به دست آید حرام می‌شمارند. از ارث متوفی به زن پارسا دو سهم به پسر، دو سهم و به دختر یک سهم می‌دهند. اگر مرد بی‌اولاد بود، مال او را وقف خیرات می‌کنند. در روز مهر ایزد یا مهرگان گوسفندی ذبح و گوشت آن را میان مساکین تقسیم می‌کنند. آنان با آب پاک خود را می‌شویند و غسل می‌کنند. در خرید و فروش مبنا قول و قرار است و انکار اقرار و قول را حرام می‌دانند. قاتل عمد واجب‌قتل است. دزد را بار اول نصحیت و رد مال، بار دوم تنبیه و بار سوم نسق کردن باید. زناکار به عنف را باید

کشت، مگر شوهر زن بیخشد. لواط‌کاران را هر دو کشتن واجب است. دختر را با رضایت پدر و مادر خواستگاری و در حضور مردم عقد و عروسی برگزار کردن. منکر و متهم را باید نصیحت کرد و سه روز مهلت داد و اگر اقرار و اعتراف نکرد، در حضور جمع به کتاب زند، نان و آتش قسم داد. زن حیض در گوشه‌ای بشیند و به چیزی دست نزند تا پایان دوره غسل کند و رخت عوض کند. مویی که به قدر جو بلند شود، نماز ندارد و در سر آب روان نمی‌شود اصلاح مو باید کرد. هر سال باید پنج روز روزه گرفت.

اما سبب تألیف این رساله چیست و چگونه و کی و کجا پدید آمده است؟ مؤلف یا مؤلفان آن چه کسی یا کسانی؟ در سنت زردشتی رساله دیگری بنام دین مسئله وجود دارد که پاسخ این پرسش‌ها را می‌دهد. نسخه‌ای ناقص از آن رساله به شماره ۳۵۸، در مجموعه مانکجی در کتابخانه کاما نگهداری می‌شود (غروی، ۱۹۸۶: ۶۱). این رساله به سال ۱۳۱۸ یزدگردی قدیمی/۱۹۴۹م، به کوشش سروش آذرمی فرزند تیرانداز در بمبئی به چاپ رسیده است (نوشاهی، ۱۹۸۶: ۲۷۳) و در ۱۳۲۷ ش اردشیر خاضع بنشاهی اله‌آبادی آن را به پیوست پندنامه ملافیروز، ص ۱۳۳-۱۸۶، در بمبئی منتشر کرده است. عنوان رساله کتاب دین مسئله، سؤال و جواب شاهزاده محمد ولی میرزا با دستور کیخسرو است، و همین عنوان تا حدودی موضوع را روشن می‌سازد. در این رساله منظوم، پس از حمد یزدان و نعت و خورش زراتشت اسفندمان (خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷: ۱۳۴-۱۴۱)، ناظم به معرفی خود می‌پردازد و می‌گوید که نامش خدابخش پور جاماسب پور نوش است، از زردشتیان اصفهان که پس از صفویه به یزد مهاجرت کرده و در قریه مبارک (مبارکه امروزی در جنوب غربی یزد) به کشاورزی مشغول است. او از داشتن دفتری گرانبها یاد می‌کند که در یورش و آشوب افشارها به غارت رفته و نابود شده است (همان، ۱۴۱-۱۴۴). اما این دفتر چه بوده است؟ چنان که در گفتار پایانی این رساله اشاره کرده است، رساله منظوم دین مسئله موجود برای دومین بار در تاریخ روز مهر از ماه دی سال ۱۲۰۷ یزدگردی/۱۲۵۳ ق به مدد حافظه شاعر به جبران دفتر مفقودشده در آشوب افشارها سروده شده است (همان، ۱۸۳-۱۸۶). چنانکه در مقدمه رساله آمده است، در روزگار فرمانروایی محمد ولی میرزا در یزد، در حدود سال‌های ۱۲۳۸-۱۲۴۳ ق (رک. بامداد، ۱۳۴۷: ۴، ۳۲)، زردشتیان به کفر و بی‌دینی متهم شدند و سرانجام با پادرمیانی شاهزاده قاجار پرسش‌هایی درباره اساس دین از آنان پرسیده شد و به این شیوه، حقانیت دینی آنان اثبات شد و از اتهام میرا شدند. (۲) موبد خدابخش پور موبد فرود، دستور کیخسرو پور دستور خدابخش و هیرید جاماسب پدر خدابخش، ناظم رساله، کسانی بوده‌اند که پرسش‌ها را پاسخ داده‌اند (خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷: ۱۴۴-۱۴۷؛ شهردان، ۱۳۶۳: ۳۰۷، ۴۵۶-۴۵۹). این رویداد مهم سبب شد تا جامعه زردشتی به تنظیم و تدوین پرسش و پاسخ‌های یادشده بپردازد و آنها را ماندگار سازد. از این رو، هیرید خدابخش پسر هیرید جاماسب به اشاره و خواست پدر به تدوین پرسش و پاسخ‌ها و منظوم کردن آنها پرداخت

و آنها را در دفتری فراهم آورد، اما این همان دفتری بود که در هجوم افشارها از میان رفت و دوباره در ۱۲۰۷ یزدگردی به نظم درآمد و دربردارنده این مطالب است: ستایش باری تعالی، نعت و خشور یزدان، زراتشت سفنتمان انوشه‌روان، گفتار در آشکار ساختن نام و نشان و مکان ناظم، گفتار در کیفیت حال ناظم و سبب نظم کتاب، گفتار در باب مسأله تحقیق نمودن شاهزاده محمد ولی میرزا از موبدان موید ایران، آمدن فرستاده نزد کیخسرو و آوردن مسائل شهزاده و جواب خواستن در بابهای زیر: باب ۱. پرسش نمودن شهزاده موبدان را درباره دین پیغمبر، ۲. در باب وضو ساختن، ۳. در باب حق پرستی، ۴. در باب قبله، ۵. در باب عبادت، ۶. در باب روزه گرفتن، ۷. در باب پیر مصلحت‌بین، ۸. در باب طهارت گرفتن و پاسخ آن، ۹. در باب غسل جنابت و پاسخ آن، ۱۰. در باب وصلت کردن و پیوند نمودن و پاسخ آن، ۱۱. در باب کشتی بستن و پاسخ آن، ۱۲. در باب ارواح که پنجه‌وه باشد و پاسخ آن (خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷: ۱۵۱-۱۸۱؛ نوشاهی، ۱۹۸۶: ۲۷۳-۲۷۴).

آن گونه که از این توصیفها برمی‌آید، نسخه ۷۲۴/ف، کتابخانه ملی ایران، زیر نام تاریخ زرتشت و قسمتی از زند، که پیش‌تر بدان اشاره شد، پاسخ‌نامه رسمی زردشتیان به محمد ولی میرزاست که بعدها در شمار کتاب‌های کتابخانه سلطنتی به کتابخانه ملی فعلی منتقل گردیده است، و آنچه خدابخش جاماسب زیر نام دین مسئله به نظم درآورده است، صورت دیگر آن متن در نزد زردشتیان یزد است. محتوای هر دو متن این واقعیت را ثابت می‌کند. البته از آنجا که متن زردشتیان یک بار از میان رفته و سپس در دوره‌ای پسین‌تر، حتی پس از مرگ پدر ناظم که خود یکی از پدیدآورندگان بوده است، فراهم و منظوم شده طبیعی است که دو متن طباق نعل به نعل نداشته باشند. همچنین، به ضرورت شعر و تخیلات شاعران متن همواره دستخوش تغییر می‌شود. با این همه، همانندی محتوای به‌خوبی روشن است. به عنوان مثال درباره خرید و فروش در نسخه کتابخانه ملی آمده است: «پرسش اینکه خرید و فروش چگونه باید؟ پاسخ اینکه در خرید و فروش آنچه اقرار و قول باشد. اگرچه اقرار انکار کند، حرام است.» (ص ۸-۹). در رساله دین مسئله منظوم خدابخش جاماسب چنین سروده است: «سوال نوزدهم در عهد و پیمان / به اقرار و به قول و لفظ و ایمان // به پاسخ آنکه چون کردیم اقرار / نباید هیچ سان اقرار انکار // اگر اقرار کس انکار سازد / روانش در جهنم می‌فرازد // بر دیوان بود تا روز محشر / چنین فرموده در دین پاک داور.» (خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷: ۱۶۷). با وجود این تشابهات، در آخرین ویرایش، ناظم بیست و یک پرسش و پاسخ را به سی رسانده است، ساختار متن را تغییر داده است و مطالب مربوط به روزه را از اواخر متن به اوایل آن آورده است، و مطالبی بدان افزوده که در دستنویسی که به شاهزاده داده‌اند نیست، از جمله مطالبی در باب کشتی، خواب دیدن، چهار ستون دنیا و در باب ارواح در پنجه‌وه. همچنین است دادن دو پاسخ متفاوت به یک پرسش واحد در مطالب مربوط به ارث: در رساله‌ای که به شاهزاده داده‌اند سهم زن دو و

سهم پسر دو و سهم دختر یکی است (ص ۷) و در متن منظوم آمده است که میان فرزندان پسر و دختر فرقی نیست، هر یک دو سهم، و زن یک سهم ارث می‌برد (خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷: ۱۶۵).

۵. ویژگی‌های کلام تدافعی و انفعالی در رسالات زردشتیان

به هر روی، آنچه پیداست، هر دو متن دو روایت یا دو سند از رویدادی واحد هستند، رویدادی که بارها به تناسب فراز و فرودهای تاریخی ایران پس از اسلام تکرار شده است و به سنتی پایدار و جاری تبدیل شده است. سنتی که در آن جامعه زردشتی نه پرسشگر که پاسخگو است و بر آن است تا با تبیین خود متناسب با جدل‌ها و پرسش‌های کلامی مطرح‌شده، به دفاع از خویش بپردازد. بنا بر متن‌های متأخر مورد بررسی:

الف. جامعه دینی زردشتی از سوی جامعه اکثریت مورد شک و سؤال قرار می‌گیرد.

ب. علما و متولیان جامعه اسلامی پرسش‌های بنیادینی درباره توحید، نبوت، معاد و شریعت زردشتی طرح می‌کنند که در متن‌های مورد بررسی اغلب پرسش‌ها درباره نبوت و شریعت زردشتی است.

ج. جامعه زردشتی در مقام دفاع است و در چارچوب پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و به توصیف و توجیه خود می‌پردازد.

د. پاسخ‌ها را موبدان بزرگ با مشورت فرهیختگان قوم پاسخ می‌دهند.

ه. پاسخ‌ها نشان می‌دهد که جامعه موبدان از اسلام و باورهای دینی پرسشگران اطلاع کافی داشته‌اند و به کمک مفاهیم و اصطلاحات آنان پاسخ‌ها را تهیه می‌کرده‌اند. در این متن، مفاهیمی چون معجزه، کتاب، صحف، وضو، قبله، عرش، کرسی، عقد و نکاح، حلال و حرام، اقرار و قول، قتل، زنا، لواط و غیره نشان از این آگاهی است.

و. در پاسخ‌ها زردشتیان پیرو نبی، یعنی ابراهیم، اهل کتاب، یعنی زند و صحف، معتقد به معجزه به اذن خداوند، معتقد به آخرت معرفی می‌شوند و در شریعت نیز اعمال و رفتارشان به سبب مبانی الهی دینشان مغایرتی با عرف و شریعت حاکم ندارد.

ز. این تلقی از دین، چون به هدف پاسخگویی و جلب رضایت پرسشگران پدید آمده است، لزوماً نباید دریافت عمومی اهل دین به شمار آید، بلکه تنها تصویری همراه با تساهل و از روی ناچاری است و پررنگ ساختن مشترکات که به فراخور زمانه ترسیم شده است.

۶. نتیجه

الف. با آمدن اسلام و در اقلیت قرار گرفتن زردشتیان، کلام زردشتی از کلامی پرسشگر به کلامی پاسخگو و تدافعی تبدیل شد.

ب. اگرچه زردشتیان از سابقه و میراث کلامی غنی و دستگاه کلامی کارآمدی برخوردار بودند و بعضی از مفاهیم کلامی را ایرانیان وارد اسلام کردند، اما پرسش‌ها و جدل‌های کلام اسلامی

نقش مهمی در شکل تازه دادن به میراث فکری زردشتی در روزگار اسلامی داشته است. این نقش و تأثیر را تا متون متأخر می‌توان دنبال کرد و به سنتی پایدار در این زمینه قائل بود. ج. دو دستنویس کتابخانه ملی و رساله منظوم دین مسئله دو روایت از یک واقعه یا رویدادی کلامی در اوایل دوره قاجار هستند؛ هر دو بیانگر نوعی کلام تدافعی زردشتیان است که پدیدآوردگان آنها در ضمن رسالات خود می‌کوشند دین زردشتی را به گونه‌ای معرفی کنند که در کلیت تفاوت چندانی با اسلام و عرف جاری در جامعه ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پژوهش‌های محققانی مانند دمناش، سیامک ادهمی و دیگران اندکند و اغلب بر تأثیر عقاید زردشتی بر کلام اسلامی تأکید دارند. بی‌گمان تأثیرات دوسویه باید باشد.
۲. محمد ولی میرزا علاقه خاصی به بحث‌های کلامی و علمی داشته است و رساله‌های دیگری به نام او ثبت و فهرست شده‌اند که از علمای اسلام روزگار خود پرسیده است، از جمله رساله‌ای از محمد کریم بن ابراهیم کرمانی به نام «اجوبه شاهزاده محمد ولی میرزا در کلام و اعتقادات دینی» به شماره ۳۹۸/۶، در کتابخانه معصومیه قم، و دیگری پرسش‌های نجومی ایشان از آقا ابومحمد مشهدی پسر شیخ عاملی، که به شماره ۳۲۴۰/۱۲ در کتابخانه ملی ملک تهران نگهداری می‌شود (درایتی، ۱/۱۳۸۹: ۲۶۸).

منابع

- ابن مرتضی، احمد بن یحیی، ۱۹۶۱، *طبقات المعتزله*، تصحیح سوسنه دیفلد فلز، بیروت، دارالمنتظر.
- ادهمی، سیامک، ۱۳۸۸، «درباره زرتشتیان و معتزله»، ترجمه سعید رضا منتظری، *هفت آسمان*، ش ۴۴، ۱۶۱ - ۱۷۰.
- انوار، عبدالله، ۱۳۶۹، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران*، ج ۶، تهران، کتابخانه ملی.
- بامداد، مهدی، ۱۳۴۷، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۴، تهران، زوار.
- بلخی، ابوالقاسم و قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۴، *فضل الاعتزال و طبقات المعتزله*، تحقیق فؤاد سید، تونس، الدار التونسیه للنشر.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.
- جعفری [دهقی]، محمود، ۱۳۶۵، *ماتیکان یوشت فریان*، تهران، فروهر.
- جعفری، یعقوب، ۱۳۷۱، «علم کلام»، *کلام اسلامی*، ش ۱، ۹-۱۲.
- چرتی، کارلو، ۱۳۹۵، *ادبیات پهلوی*، ترجمه پانته‌آ ثریا، تهران، فرزانه روز.
- حلی، علی اصغر، ۱۳۷۶، *تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام*، تهران، اساطیر.
- خدابخش جاماسب، ۱۳۲۷، *کتاب دین مسئله*، به کوشش اردشیر خاضع، بمبئی.
- خیاط معتزلی، ۱۹۲۵، *الانتصار*، [هنریک ساموئل] نیبرج [نیبرگ]، قاهره، مطبعه دار الکتب المصریه.
- درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹، *فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)*، ج ۱، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دستنویس ش ۷۲۴/ف، کتابخانه ملی ایران.
- راشد محصل، محمد تقی، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهمردان، رشید، ۱۳۶۳، *فرزندگان زرتشتی*، تهران، فروهر.
- شیخ‌الاسلامی، اسعد، ۱۳۵۳، *تحقیقی در مسائل کلامی*، تهران، دانشگاه تهران.

- عریان، سعید، ۱۳۹۲، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه پهلوی- پارتی*، تهران، علمی.
- غروی، مهدی، ۱۹۸۶، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی بمبئی، کتابخانه مؤسسه کاما، گنجینه مانکجی*، اسلام‌آباد.
- گذشته، ناصر و علی رمضان دماوندی، ۱۳۹۶، «تبارشناسی انگاره‌های اعتزالی در متون زرتشتی»، *الهیات تطبیقی*، س ۸، ش ۱۷، ۶۳-۷۶.
- مقدوسی، ابوعبدالله، ۱۳۶۱، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ج ۲، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- میرزای ناظر، ابراهیم، ۱۳۷۵، *ماتیکن گجستک ابالیش*، تهران، هیرمند.
- نوشاهی، عارف، ۱۹۸۶، *فهرست کتاب‌های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج‌بخش*، جلد ۱، اسلام‌آباد.
- نیبرگ، هنریک ساموئل، ۱۳۵۹، *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- Adhami, S., 1999, "Some remarks on 'Ulama ye Islam,'" *Studia Iranica*, 28/2, 205-212.
- Adhami, S., 2003, "On the Mazdeans and Mu'tazilah", in Touraj Daryaei, Mahmoud Omidshar (eds.), *The Spirit of Wisdom, Menōg ī Xrad, Essays in Memory of Ahmad Tafazzoli*, Costa Mesa, Mazda Publishers.
- Hastings, A., (1997), "The legacy of Pierre Jean de Menasce", *International Bulletin of Missionary Research*, 168- 172.
- Madan, 1911, *The Complete Text of Denkard*, Bombay.
- de Menasce, P. J., 1945, *Une apologie mazdéene du IX siècle. Škand-gumanik vicār*, Fribourg.
- de Menasce, P. J., 1974, "Mu'tszila et theologie mazdeenne", *Études philosophiques présentées au Dr. Ibrahim Madkour*, 41-48, reprinte in his *Études iraniennes*, Cahiers de Studia Iranica 3, 205-211.
- Tafazzoli, A., 1974, "Bibliographie des travaux de Jean Pierre de Menasce, O.P.", in Ph. Gignoux and A. Tafazzoli (eds.), *Memorial Jean de Menasce*, Leuven.
- Zaehner, R.C., 1972, *Zurvan. A Zoroastrian Dilemma*, Oxford.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸
doi 10.22059/jis.2020.292178.752
Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601
<https://jis.ut.ac.ir>

Who is Sāsān V?

Farzaneh Goshtasb¹

Associate Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies

Received: November, 8, 2019; Accepted: February, 29, 2020

We recognize Sāsān V with the help of some lexicons and books. We know that he had translated and interpreted *Dasātīr*, the book which is God revelation to Mahābād, from a “Heaven Language” which was un-understandable for everyone into Persian. The only evidence, by which we can recognize this Sāsān in the history are *Shahname* and some historical books. As much as we know, in the books before 10th century AH there is no evidence of *Dasātīr* and Mahābād and Sāsān V. After revealing the name of Sāsān V in *Dasātīr* and the other books of Azarkayvani’s school, we confront Sāsān V as the translator of *Dasātīr* in the lexicons and the other books which was written in India. For example, a view of him is described in the “Sasan-e-Panjum”, by Naiyer Masud, the Indian author and researcher. In this article, Sāsān V as the translator and interpreter of *Dasātīr* is represented at first, and then his background in the literature and historical books before the 10th century AH is searched and the reflection of this personality in the late 4 centuries is studied.

Keywords: Sāsān V, *Dasātīr*, Azarkayvan, Parsis, Zoroastrian Literature, *Shahname*.

1. Email of the author: goshtasbfarzaneh@gmail.com

ساسان پنجم کیست؟

فرزانه گشتاسب^۱

دانشیار پژوهشکده زبانشناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(از ص ۸۹ تا ص ۱۰۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۸/۱۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

به مدد برخی فرهنگ‌نامه‌ها از فردی به نام ساسان پنجم اطلاع داریم که کتابی به نام *دساتیر* را، که وحی خداوند بر پیامبری به نام مه‌آباد بوده است، از «زبان آسمانی» که کسی قادر به فهم آن نبوده به زبان فارسی ترجمه و تفسیر کرده است. تنها شواهدی که ما را به ساسان پنجم می‌رساند *شاهنامه* و برخی نوشته‌های تاریخی‌اند و تا جایی که ما می‌دانیم از کتابی به نام *دساتیر* و پیامبری به نام مه‌آباد و ساسان پنجم در نوشته‌های پیش از قرن دهم هجری هیچ نامی نیامده است. بعد از دوره‌ای که نام ساسان پنجم به مدد کتاب *دساتیر* و نوشته‌های مکتب آذرکیوان (۹۴۰-۱۰۲۸ ه. ق.) مطرح شد، در فرهنگ‌ها و متونی که در شبه‌قاره نوشته شد، نام ساسان پنجم به عنوان مترجم *دساتیر* به میان آمد. پرده‌ای از این تصویر را نیز مسعود، نویسنده و پژوهشگر هندی، در نوشته‌ای به نام «ساسان پنجم» شرح داده است. در این مقاله، نخست به ساسان پنجم به عنوان مفسر *دساتیر* پرداخته می‌شود و بعد از آن پیشینه تاریخی وی در ادبیات و متون تاریخی پیش از قرن دهم هجری جستجو می‌شود و سپس بازتاب شخصیت این فرد به عنوان مترجم و مفسر *دساتیر* در ادبیات چهار قرن اخیر بررسی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ساسان پنجم، *دساتیر*، آذرکیوان، پارسیان هند، ادبیات زردشتی، *شاهنامه*.

مقدمه

به واسطه برخی فرهنگ‌نامه‌ها، مانند *انجمن آرای ناصری و آندراج*، و نیز کتاب‌هایی چون *شارستان چهارچمن و دبستان مذاهب* از فردی به نام ساسان پنجم اطلاع داریم که کتابی به نام *دساتیر* را، که وحی خداوند بر پیامبری به نام مه‌آباد بوده است، از «زبان آسمانی» که کسی قادر به فهم آن نبوده، به زبان فارسی ترجمه و تفسیر کرده است. تا جایی که ما می‌دانیم از کتابی به نام *دساتیر* و پیامبری به نام مه‌آباد که این کتاب بر او وحی شده و ساسان پنجم آن را به فارسی ترجمه و تفسیر کرده، در نوشته‌های پیش از قرن دهم هجری هیچ نامی نیامده است. پس از قرن دهم که نام ساسان پنجم در متون آذرکیوانیان به عنوان مترجم و مفسر *دساتیر* یاد می‌شود، نام این فرد در فرهنگ‌ها و متون ادبی فارسی در هند ظاهر می‌شود. اطلاعاتی که در این کتاب‌ها و فرهنگ‌ها آمده

در همین اندازه است و تا کنون هیچ یک از پژوهشگرانی که به تحقیق دربارهٔ آذرکیوانیان پرداخته‌اند ردپای این شخصیت را در متون تاریخی و ادبی کلاسیک فارسی جستجو نکرده‌اند و دربارهٔ این موضوع که چرا آذرکیوانیان این فرد را به عنوان یکی از شخصیت‌های مهم مکتب خود برگزیده‌اند تحقیق نکرده‌اند. تأثیر فرهنگ داستیری، به‌ویژه از قرن نوزدهم میلادی به بعد، بر متون تاریخی و ادبی فارسی غیر قابل انکار است. این مقاله به تحقیق دربارهٔ یکی از شخصیت‌های مهم ادعایی این مکتب، یعنی ساسان پنجم، می‌پردازد. ذکر ساسان پنجم در اشعار غالب دهلوی، آثار پژوهشگر و داستان‌نویس مشهور هندی، نیر مسعود، و نیز فرهنگ‌های فارسی اهمیت تحقیق دربارهٔ پیشینهٔ تاریخی این شخصیت را روشن می‌کند. در این مقاله نخست به ساسان پنجم به عنوان مفسر *دساتیر* پرداخته می‌شود و بعد از آن پیشینهٔ تاریخی وی در ادبیات و متون تاریخی پیش از قرن دهم هجری جستجو می‌شود و سپس بازتاب شخصیت این فرد به عنوان مترجم و مفسر *دساتیر* در ادبیات چهار قرن اخیر بررسی می‌شود.

۱. ساسان پنجم، مترجم و مفسر *دساتیر*

آنچه ساسان پنجم را در متون ادبی چهار قرن اخیر مطرح و مشهور کرده کتاب *دساتیر* است. پیش از آن که ملا کاوس در سال ۱۱۹۲ ق. کتاب *دساتیر* را در کتابفروشی آقا محمد طاهر در اصفهان بیابد و پسرش ملا فیروز آن را در سال ۱۸۱۸ م. در بمبئی به چاپ برساند،^(۱) بسیاری از ادیبان و محققان به کمک فرهنگ‌نامه‌ها و کتب دیگر، به‌ویژه کتاب *دبستان مناهب*، با نام *دساتیر* آشنا بودند و چنان که یاد شد، مترجم و مفسر این کتاب به زبان فارسی را فردی می‌دانستند به نام ساسان پنجم. بر اساس *دبستان مناهب*، *دساتیر* کتابی است به زبان آسمانی که بر مه‌آباد پیامبر وحی شده است:

یزدان بهرآباد نامه‌ای فرستاد *دساتیر* نام، که در او هر دانش و همه زبان بود، و آن مشتمل بر چندین دفتر، و به هر لغتی چند مجلد و در آن زبانی بود که به هیچ زبان فرودیان نمی‌ماند و آن را آسمانی زبان نامند. و مه‌آباد به هر طایفه زبانی داده، به موضعی لایق فرستاد تا پارسی و هندی و رومی و امثال آن پدید آمد (*دبستان مناهب*: ۱۰).

در همین کتاب و نیز در *شارستان چهار چمن*، از ساسان پنجم به عنوان مفسر کتاب *دساتیر* نام رفته و بخش‌هایی از شرح و تفسیرهای او نیز نقل شده است (*دبستان مناهب*: ۹۳-۹۴؛ *شارستان*: ۲۷۵، ۲۸۶، ۴۱۰).^(۲) آذرساسان پنجم، مانند پدر و اجدادش، از پیامبران یا به تعبیر خود آذرکیوانیان، از و خشوران مه‌آبادی یا آذرهوشنگی بوده‌اند.

جهانشاه حقیقی به کیومرث کتاب سماوی فرستاد و از والا نژادش سیامک و هوشنگ و تهمورس و جمشید و فریدون و منوچهر و کیخسرو و زردشت نخست و آذر ساسان پنجم را به پیغمبری برگزیده و مطابق شریعت مه‌آباد کیومرث ایشان را رفتن فرمود. بر این معنی، آسمانی نامه‌ها به فرخنده خسروان عطا کرد و صحایف و کتب ایشان موافق نامه مه‌آباد است (دبستان مناهب: ۱۳).

آذرکیوان، مقتدای آذریان در قرن دهم قمری، نیز از آذر ساسان پنجم یا «کهتر آذر ساسان» در تبارنامه خود نام برده است و پس از جد هشتم خویش، خود را به «کهتر آذر ساسان که او را پنجم ساسان گویند» منتسب کرده است.^(۳)

به نظر می‌رسد واژه آذر در آذر ساسان افزوده فرقه آذرهوشنگیان است تا این افراد را که به اعتقاد ایشان از خاندان ساسانی بودند، ولی به جای حکومت و پادشاهی رهبری دینی مردم را برعهده داشتند، از دیگر افراد خاندان متمایز و به آموزه‌های آذریان منتسب کنند. به گفته آذریان، شاهان ساسانی با آذر ساسانیان با احترام رفتار می‌کردند و آنان را پادشاه حقیقی و خود را نایب ایشان می‌دانستند.

اردشیر بابکان و ملوک دیگر از ساسانیان تعظیم آذر ساسانیان به جای می‌آوردند و به نوعی اطاعت می‌کردند که در حقیقت پیشکار و پرستار خداوندگار راه و این گروه را پادشاه حقیقی شمرده، خود را نایب ایشان می‌دانستند. چون آذر ساسان را خواست خسروی نبود، خود بر جای ایشان حکومت می‌کردند و حال آنکه آذر ساسانیان جز به راه شت مه‌آباد نمی‌رفتند و کیشی دیگر بی تأویل نمی‌پسندیدند و اصلاً ملتفت به ظاهر قول زردشت نبوده، یعنی کلام زردشت را حق می‌دانستند، اما ظاهر کتاب او را مرموز می‌دانستند و ایشان برآنند که عقیده خسروان، خاصه دارا و داراب و بهمن و اسفندیار و لهراسب، بر این بوده (دبستان مناهب: ۱۱۲).

بنا بر کتاب *شارسستان چهارچمن* آذر ساسانیان دین زرتشت را تأویل می‌کردند و با کیش آباد مطابقت می‌دادند، زیرا سخنان زردشت همه رمز و اشاره بود و لازم بود کسانی که به این رموز آگاهی دارند آن را ترجمه و تفسیر کنند. بر اساس همین کتاب، در روزگار آذر ساسانیان، مردم به کیش آباد بیشتر گرایش داشتند تا دین زرتشت:

باید دانست که شریعت و کلام و کتاب سماوی این پیغمبر نامدار (= زردشت) سراسر رمز و اشارت است بهر فایده مردم، و چون نامه نامی و شریعت گرامی آباد، که همواره آباد باد، صریح و آشکار است و بی‌رمز و ایما، لاجرم آذر ساسانیان به دین آباد عالم‌اند، چه بیشتر از دین زردشت نیکان به همان کیش می‌رفتند و خسروان نیز دین زرتشت را تأویل کرده، مطابق کیش آباد می‌ساختند (شارسستان: ۲۰۰).

بنا بر نوشته‌های آذریان، آذر ساسان دوم در زمان اردشیر بابکان می‌زیسته و آذر ساسان پنجم در زمان انوشیروان زندگی می‌کرده است (دبستان مناهب: ۱۱۲؛ *دساتیر*: ۲۰۶).

۲۱۸) و تا زمان مرگ یزدگرد نیز زنده بوده است (سارستان: ۴۱۰). بعد از ساسانیان، تمامی پیشوایان مکتب آذرهوشنگی از شاگردان آذرساسان پنجم بودند و در کتب ایشان به نام برخی از آنها مانند شیدوش، ساسان بنده و آذرمهر اشاره شده است (سارستان: ۳۸۹، ۳۹۵). در کتب آذریان رساله‌هایی منسوب به ساسان پنجم وجود دارد؛ فصل چهل و هفتم کتاب *خویشتاب*،^(۴) فصل سی و پنجم کتاب *زر دست/فشار*^(۵) و آخرین فصل از کتاب *دساتیر* به ساسان پنجم نسبت داده شده است.^(۶) «نامه شت ساسان پنجم» در کتاب *دساتیر*، مانند فصل‌های دیگر این کتاب، شامل متنی به زبان ساختگی دساتیری و ترجمه آن به فارسی دساتیری است. در این نامه، پس از سخنی کوتاه از سوی خداوند خطاب به ساسان پنجم، مطالبی شبیه به پیشگویی‌های فارسی میانه، مانند آنچه در زند بهمن‌پسن آمده، مطرح می‌شود. با وجود آن که بر اساس ادعای نویسندگان آذرکیوانی انتظار داریم متنی ساسانی پیش روی ما باشد، اما از حوادث پایان دوره ساسانی و نیز چیرگی تورانیان^(۷) چنان سخن به میان می‌آید که گویی مدت‌ها قبل اتفاق افتاده‌اند. لحن سخن درباره ایرانیان بسیار تند است و از خیانت و خواری ایشان به تلخی سخن می‌رود و پیشگویی می‌شود که بعد از هزار سال تازی، دیگر از ایرانیان و آیین ایشان چیزی شنیده نشود و تمامی این حوادث و بخت شوم به دلیل از بین رفتن شاهان کیانی است:

دیدید بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند؟ آن کس را که من برکشیدم اینها برانداختند. برای آنچه این بد کار کردند نپایند، و رسانم به جای گرمی بود و برتری خواری ایشان را. ایشان را از بهر دوستی کیان گرمی و خجسته داشتم. اینک از تازیان پاداش یابند، بردارند از سبزپوشان و سیاه‌پوشان کشته خود را و تمودان^(۸) نیز چیره شوند. چون هزار سال تازی آیین را درگذرد، چنان شود آن آیین از جدایی‌ها که اگر به آیین‌گر نمایند، ندانش و چنان ایرانیان را بینی که خردی گفته کس از ایشان نشنود. اگر راست گویند، آزار یابند. به جای سخن خردانی، با ساز جنگ با ایشان پاسخ دهند. از بدکاری مردمان است که چون کی شاه فرشته‌منشی از ایرانیان بیرون رود، ای ساسان، تو را رنج‌ها پیش آید. تو وخشور من هستی. اگر مردمان نگرند، ایشان را بد است نه تو را (دساتیر: ۲۱۵-۲۱۷).

۲. پنجمین ساسان در شاهنامه و متون تاریخی دوره اسلامی

در هیچ یک از نوشته‌های فارسی میانه و فارسی نامی از «آذرساسان» نیامده است، اما نشان پنج ساسان را، که در نسب‌نامه آذرکیوان به ترتیب کهنتر آذرساسان (= ساسان پنجم)، مهتر آذرساسان (= ساسان چهارم)، کهنین آذرساسان (= ساسان سوم)، مهین

آذرساسان (= ساسان دوم) و سترگ آذرساسان (= ساسان نخست) نامیده شده‌اند، در شاهنامه می‌توان پی‌گرفت. در شاهنامه فرزند دارا یا داریوش سوم ساسان نام دارد که پس از حمله اسکندر و کشته شدن پدرش در جنگ به هند رفت. داستان شاهنامه از این قرار است که پس از حمله اسکندر و کشته شدن دارا، یکی از فرزندان او به نام ساسان از لشکر روم به هند گریخت و در آنجا درگذشت. از او کودکی باقی ماند که نام او و فرزندانش تا چهار پشت ساسان بود و با شبانی زندگی می‌گذراندند. روزی پنجمین ساسان از خانواده جدا شد و به ایران بازگشت و به استخر نزد بابک شاه رفت. او پس از آگاه ساختن بابک از نسب خویش با دختر بابک ازدواج کرد و از این وصلت اردشیر به دنیا آمد. به این ترتیب در شاهنامه پنجمین ساسان هم‌دوره اردشیر بابکان است.^(۹)

چو دارا به رزم اندرون کشته شد	همه دوده را روز برگشته شد
پسر بُد مر او را یکی شادکام	خردمند و جنگی و ساسان به نام
پدر را بر آن گونه چون کشته دید	سر بختِ ایرانیان گشته دید
از آن لشکر روم بگریخت اوی	به دام بلا در نیاویخت اوی
به هندوستان در به زاری بمرد	ز ساسان یکی کودکی ماند خُرد
بدین هم نشان تا چهارم پسر	همی نام ساسانش کردی پدر
شبانان بُدندی اگر ساروان	همه ساله با رنج و کارِ گران
برون شد همی جست کاری به رنج	مگر یابد از رنج پاداش گنج

شاهنامه/ ۶: ۱۴۰

در *مجمَل التواریخ و القصص* نیز مانند شاهنامه به پنج ساسان اشاره شده است و در

تاریخ بناکتی از پسر ساسان بن بهمن، که او نیز نامش ساسان بوده، یاد شده است:

چنین روایت است که بهمن را پسری بود نام وی ساسان. چون بهمن پادشاهی دختر را داد، ننگ آمدش از این کار و به دور جای برفت و نسب خویش پوشیده کرد و گوسفند چند به دست آورد و همی داشتی تا به هندوستان اندر بمرد، و از وی پسری ماند هم ساسان نام بود، تا پنجمین پسر همچنان این نام همی نهادند، و روزگار اندر محنت و شبانی کردن همی گذاشتند تا پاپک، پادشاه اصطخر، خواب‌ها دید که به جایگاه گفته شود (*مجمَل التواریخ و القصص*: ۲۸).

در شرح مقامات برهان‌الدین مطرزی آورده است که چون بهمن بن اسفندیار دختر خود همای را ولیعهد کرد و زمام ملک به دست تصرف او داد، او را پسری بود ساسان نام. چون دید که پدر بر وی ظلم کرد و او را از پادشاهی محروم گردانید، از بیم جان بگریخت و سیاحت پیشه کرد. و این ساسان را پسری بود هم ساسان نام. بعد از وفات پدر به فارس افتاد و خود را در خیل بابک منتظم گردانید (*بناکتی*، ۱۳۴۸: ۴۸-۴۹).

به نظر می‌رسد انتخاب ساسان نخست، پسر بهمن، به عنوان یکی از پیامبران آذری، که پنجمین فرزند او مترجم و مفسر *دساتیر* است، با سرنوشتی که برای او در کتب تاریخی ثبت کرده‌اند بی‌ارتباط نبوده است. مهاجرت به هند و پرداختن به حرفه شبانی در *شاهنامه* و *مجمل‌التواریخ*، رفتن به کوه و در پیش گرفتن زهد و عبادت در *فارسنامه* ابن بلخی و تاریخ‌گزیده به زندگی درویشانه و زاهدانه ساسان نخست اشاره دارند^(۱۰) که یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین آموزه‌های آذرکیوان بوده است:^(۱۱)

و مدت ملک او (= بهمن) صد و دوازده سال بود و چون گذشته شد، از وی پنج فرزند ماند. دو پسر، یکی ساسان دیگر دارا، و سه دختر یکی خمانی، دیگر فرنگ، سه دیگر بهمن‌دخت. اما ساسان، با آنکه عاقل و عالم و مردانه بود، رغبت به پادشاهی نکرد و طریق زهد سپرد و در کوه رفت (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۶۳).

او (بهمن) را پسری ساسان نام و دختری همای نام بود. بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد. ساسان از رشک به عبادت مشغول شد (مستوفی، ۱۳۳۹: ۹۴-۹۵).

۳. ساسان پنجم در متون فارسی پس از آذرکیوان

پس از قرن دهم هجری که زمان تدوین و نگارش کتب مکتب آذرکیوان است، نام ساسان پنجم در فرهنگ‌ها و متون ادبی هند ظاهر می‌شود. این فرهنگ‌ها به شخصی اشاره می‌کنند که در نوشته‌های مکتب آذرکیوان با عنوان «پنجم ساسان» یا «کهرتر آذرساسان» و مترجم و مفسر *دساتیر* یاد شده است:

و ساسان پنجم بعد از خسرو پرویز در مرو بوده و نامه‌های پادشاهان ایران را که پارسیان آنان را به وخشوری پذیرفته‌اند، و آن پانزده صحیفه است و به زبان آسمانی نسبت داده‌اند، او به فارسی ترجمه کرده و نام آن *دساتیر* است و فرهنگ لغات *دساتیر* نیز در تلو آن حاضر است.^(۱۲)

جز فرهنگ‌نامه‌ها، نام ساسان پنجم به عنوان مفسر *دساتیر* و کسی که این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرده است، در نوشته‌های نظم و نثر مؤلفان شبه‌قاره یاد شده است. یکی از مهم‌ترین شواهد ما گفته‌های غالب دهلوی، از شاعران پارسی‌گوی هند، است. غالب خود را ساسان ششم نامیده و کتاب خود را بخشی از *دساتیر* خوانده است.^(۱۳)

زینسان که همیشه در روانی ماییم سرچشمه راز آسمانی ماییم

لختی ز *دساتیر* بود نامه ما ساسان ششم به کاردانی ماییم

(غالب دهلوی، ۱۲۹۲: ق. ۴۱۱)

... فراز آورده اندیشه بیگانگان را چون پذیرم و از نیروی خداداد کار چرا نگیرم؟ هستی بخش را سپاس که نیروافزای دانش من دانشمندی است، که اگر چنان که رازدان بود رازگوی نیز بودی، ششمین ساسان به شمار آمدی. نظم:

ز خویشان به بیگانگی شادمانم	نمانم به کس چون به کس می‌نمانم
غریبم ولی روشناس عزیزان	چنار سرافراز در بوستانم
گرفتم که از تخم افراسیابم	گرفتم که از نسل سلجوقیانم
دل و دست تیغ‌آزمایی ندارم	ره و رسم کشورگشایی ندانم
به میدان معنی خداوند رخشم	به مضمار پهلو زبان پهلوانم
دو سی سال توفیق معنی نوشتم	سزد گر نویسند صاحب‌قرانم ^(۱۴)

نمونه دیگر داستانی است از پژوهشگر زبان اردو و نویسنده داستان‌های کوتاه، نیر مسعود (درگذشته ۲۰۱۷ م.). این نویسنده و پژوهشگر هندی در یکی از کتاب‌های خود به نام *عطر کافور*^(۱۵) داستانی به نام «ساسان پنجم» دارد^(۱۶) که در آن به باور و اعتقادی که درباره ساسان پنجم در دوره متأخر رواج یافت و بر پژوهش‌ها تأثیر گذاشت اشاره می‌کند و تا اندازه‌ای رویکرد و برخورد ادیبان و محققان را به دست‌تیر و متونی که به زبان دست‌تیری نوشته شده نشان می‌دهد. خلاصه‌ای از داستان ساسان پنجم به قلم نیر مسعود چنین است:

سال‌ها طول کشیده تا ساختمان‌ها و بناهای عظیم سنگی ساخته شوند و سال‌ها طول کشیده تا همین بناها به ویرانه‌ای بدل و قطعات آن در سراسر دشت پراکنده شود. کسانی که از این بناها بازدید می‌کنند شیفته زیبایی و عظمت این بناها می‌شوند و با تصور زمانی که هنوز این بناها پابرجا و حاکمانشان زنده بودند مسحور می‌گردند. نگاره‌هایی که بر سنگ‌های این بناها باقی مانده و بیانگر تاریخ جنگ‌ها و تاج‌گذاری‌ها و حوادث دیگر است، بیش از همه توجه پژوهشگران را به خود معطوف ساخته است. اما درک ما از این نقاشی‌ها تنها در حد حدس و گمان است. در برخی از این بناها نوشته‌هایی باقی مانده است که در ظاهر به صورت تعدادی علائم پیکان‌ماندند و پژوهشگران متفق‌القول‌اند که این نوشته‌ها به دورانی بسیار دور تعلق دارند و اگر کشف رمز شوند، حقایق بسیاری را درباره تاریخ آن دوران و مفهوم نگاره‌ها روشن خواهند کرد. مدت‌ها تلاش پژوهشگران برای کشف رمز این کتیبه‌ها به هیچ نتیجه‌ای نرسید. آنان بر این باور بودند که این کتیبه‌ها به همان زبانی نوشته شده است که ساسان پنجم قطعاتی را بدان نوشته بود، البته با خطی متفاوت با خط این کتیبه‌ها. آنان می‌دانستند که ساسان پنجم سال‌ها پیش درگذشته و در واقع کسی نمی‌داند که او چه زمانی می‌زیسته است.

در نهایت پس از تلاش‌های طولانی، دانش ما درباره زبان‌های مرده به اندازه کافی پیشرفت کرد و پژوهشگران موفق شدند نوشته‌های روی کتیبه‌ها را کشف رمز کنند. اما هیچ ارتباطی، حتی ظاهری، بین زبان این کتیبه‌ها و زبان قطعاتی که از ساسان پنجم به جای مانده بود به

دست نیامد. پژوهشگرانی که سال‌ها با جدیت این قطعات را مطالعه کرده بودند و درباره آنها اظهار نظر کرده بودند به این نتیجه رسیدند که ساسان پنجم بزرگ‌ترین فریب یا بزرگ‌ترین شوخی در تاریخ زبان‌ها بوده است. آنها با ناراحتی از دامی که در آن افتاده بودند، تلاش کردند تا ساسان پنجم و زبان او را فراموش کنند و همگی تصدیق کردند که زبانی که ساسان پنجم ادعا کرده که حقیقی و باستانی است هیچ گاه وجود نداشته است؛ واژه‌ها ساخته و پرداخته خود او بودند و معانی آن واژه‌ها را نیز از یک زبان خیالی برگرفته و اختراع کرده بود، زبانی که قبلاً کسی بدان سخن نگفته بود و هیچ متنی به آن زبان نوشته نشده بود. دستور زبانی که ساسان پنجم برای آن زبان ترتیب داده بود کاملاً اختراع ذهن خود او بود. در واقع، نظم کلمات که در دستور زبان فرضی او دیده می‌شود در جملات هیچ زبان دیگری یافت نمی‌شود. پژوهشگران با اثبات این حقایق، اذعان کردند که برای مدتی طولانی مردم ساسان پنجم را فردی واقعی و زبانش را حقیقی تصور کرده و پژوهشگران قدیم از لغات آن زبان با غرور و افتخار استفاده کرده بودند، و به‌رغم این که بسیاری از آنها در گزارش‌ها ادعا کرده بودند که با آن زبان آشنایی دارند، اما موفق نشده بودند که زبان اصلی نوشتاری و گفتاری که این واژه‌ها در آن به کار رفته بود را پیدا کنند (Masud, 2002: 162-165).

نیر مسعود در پایان داستان خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تحقیقات پژوهشگران نشان‌دهنده آن است که هیچگاه ساسان پنجم وجود نداشته و زبانی هم که واژه‌های معنادار داشته باشد توسط او پدید نیامده است. احتمالاً زمانی یک نفر، که خود را ساسان پنجم نامیده است، برای برخی معانی و مفاهیم، واژه‌هایی را ساخته و آن را به زبانی نسبت داده است و آن زبان ساختگی را به همه معرفی کرده است (Masud, 2002: 162-165).

در داستان نیر مسعود، بجز موضوع اصلی که زبان ساختگی ساسان پنجم است و جای دیگری باید درباره آن گفتگو کرد، پرداختن به شیوه برخورد ادیبان و پژوهشگران زبان فارسی با ساسان پنجم اهمیت دارد و تأثیر نوشته‌های مکتب آذریکیوان را در شبه‌قاره هند و فرهنگ و ادب آن سرزمین از قرن یازدهم به بعد تأیید می‌کند. روشن است که منظور از نوشته‌های ساسان پنجم در این داستان کتاب *دساتیر* است و چنان که از قلم نیر مسعود برمی‌آید، این نوشته‌ها و شهرت نویسنده آنها، مدت‌ها فکر و اندیشه پژوهشگران را به خود مشغول ساخته بود و از آن واژه‌ها با غرور و افتخار در نوشته‌های خود استفاده می‌کردند، به این دلیل که آنها را حقیقی و اصیل می‌پنداشتند، یا چنان که خود آذریان می‌گفتند، *دساتیر* را «نامه آسمانی» و زبان آن را «زبان آسمانی» می‌دانستند، زبانی که به هیچ یک از زبان‌های زمینی شباهت نداشت (*دبستان مدهب*: ۱۰).^(۱۷) چنان‌که می‌دانیم این امر را بررسی متون تاریخی و ادبی که از قرن

سیزدهم قمری به بعد به زبان فارسی نوشته شده‌اند تأیید می‌کند. *بستان السیاحه* حاج زین‌العابدین شیروانی، *نامه خسروان* جلال‌الدین میرزای قاجار، *اکسیر التواریخ* علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، *فرهنگ آندراج* محمد پادشاه شاد، *فرهنگ ناظم الاطبا* یا *فرهنگ نفیسی*، معروف به *فرنودسار*، دیوان فتح‌الله خان شبیبانی، *فرهنگ انجمن‌آرای ناصری* از رضا قلی‌خان هدایت، *سفرنگ داستیر*، و اشعار شاعرانی چون میرزا فرصت شیرازی، ادیب‌الممالک فراهانی، قآنی، یغمای جندقی، سروش اصفهانی، فروغی بسطامی و بسیاری آثار نظم و نثر دیگر تأثیر تاریخ برساخته آذرکیوانیان درباره مه‌آباد و اعقابش و نفوذ واژه‌های داستیری را در تاریخ و ادب فارسی در دو قرن اخیر به‌روشنی نشان می‌دهند.^(۱۸)

به نظر نگارنده، این تأثیر وسیع در پی توجه غربیان، بخصوص سر ویلیام جونز، به کتاب *دبستان من‌دهب*،^(۱۹) و سپس کشف *داستیر* و در نهایت انتشار آن در سال ۱۸۱۸ م اتفاق افتاد؛ تأثیری که حتی از نفوذ آموزه‌های مکتب آذرکیوان، از جمله پارسی‌گرایی او، در زمان حیات خود آذرکیوان بانفوذتر و گسترده‌تر بود. برخی پژوهشگران گرایش وسیع نسبت به سره‌گرایی در آغاز قرن نوزدهم میلادی و بعد از آن را حاصل آغاز صنعت چاپ و انتشار نوشته‌های کمیاب *داستیریان* و آثار ادبی فارسی مانند *شاهنامه* می‌دانند و نگرش غالب دهلوی به سره‌نویسی فارسی را به نفوذ *داستیریان* نسبت می‌دهند (توکل‌ی طرفی، ۱۳۸۲: ۵۷، ۱۶؛ رمضان‌نیا، ۱۳۹۲: ۷۲). اما ظاهراً این جریان را، که به‌ویژه در نوشته‌های غالب دهلوی به اوج خود رسید، باید مدیون توجه انگلیسی‌های مقیم هند به آثار آذرکیوانیان بدانیم که با کشف اتفاقی نسخه‌ای از *داستیر* توسط ملا کاوس در ایران گسترش یافت. باید توجه داشت که پس از تألیف آخرین آثار آذرکیوانیان در حدود نیمه قرن هفدهم میلادی، تا حدود ۱۵۰ سال بعد، از آذرکیوانیان و *داستیریان*، نه در هند و نه در ایران، نشانی نیست و متنی جدید تألیف نمی‌شود. بنابراین، احتمالاً در این مدت عقاید *داستیریان* و آذرکیوانیان در محاق افتاده بوده و نزد ادیبان و مورخان رواج نداشته است.^(۲۰)

۴. نتیجه

بنا بر نوشته‌هایی که از آذرکیوان و پیروان مکتب او باقی مانده است، ساسان پنجم یکی از خوشوران آذرهوشنگی در دوره انوشیروان و مترجم و مفسر کتاب *داستیر* بوده است. همین امر، یعنی توجه آذریان به این شخصیت، سبب شد تا پس از قرن یازدهم هجری،

نام ساسان پنجم را در فرهنگ‌نامه‌ها و متون نظم و نثر فارسی از وجهی نو مطرح کنند و شهرتی جدید برای او رقم زده شود. نشان شخصیتی تاریخی به نام ساسان پنجم را در شاهنامه می‌توان پی‌گرفت. بر اساس شاهنامه، ساسان پنجم، پنجمین ساسان از اخلاف ساسان اول بوده که پس از مهاجرت خاندانش به هند، در زمان اردشیر بابکان به ایران باز می‌گردد و خود را به اردشیر معرفی می‌کند. از همین‌جا روشن است که آذرکیوان و پیروانش، با وجود آن که احتمالاً از نام و نشان ساسان پنجم آگاه بودند، به متون تاریخی و حماسی کهن‌تر پای‌بند نمانده و در دوره زندگی او تغییراتی داده‌اند. بر اساس نوشته‌های آذریان، ساسان دوم در زمان اردشیر بابکان زندگی می‌کرده است و ساسان پنجم در دوره‌ای نسبتاً طولانی از زمان انوشیران تا یزدگرد سوم می‌زیسته است. توجه آذریان به شخصیت ساسان پنجم به عنوان آخرین شخص از شاه-پیامبران ایران باستان احتمالاً از سرنوشت جد سوم او، ساسان نخست، تأثیر پذیرفته است که بنا بر متون تاریخی، ترک تاج و تخت گفت و به زندگی ساده‌شسانی در هند و یا به روایتی دیگر به زهد و عبادت در کوه‌ها روی آورد. مروری بر ادبیات فارسی قرن یازدهم به بعد نشان می‌دهد که شخصیتی که به عنوان مفسر دساتیر آسمانی در نوشته‌های آذریان مطرح شده بود چه اندازه تقدس یافت و به عنوان کسی که از زبانی آسمانی آگاهی داشت سبب شد تا خطوط و نوشته‌های باستانی مانند خط میخی، که هنوز کشف رمز نشده بودند، نزد مردم مرموزتر و اسرارآمیزتر جلوه کند و آنها را به پیامبر مرموز دساتیری، ساسان پنجم، نسبت دهند.

پی‌نوشت‌ها

۱. رک. مجتبیایی، ۱۳۶۹: ۲۵۱-۲۵۲؛ دالوند، ۱۳۹۲: ۲۳۶-۲۴۰؛ و در بین آثار غیر فارسی، رک. Modi, 1932: 15-16; Medhora, 1888: i-ii; Mulla Firoz, 1818: vii-ix.
۲. برای نمونه بهرام بن فرهاد آورده است: «حضرت ساسان پنجم در تفسیر تاوتود که فرشیمی است از دساتیر فرموده که حضرت نوشیروان عادل بوده ...» (شارستان: ۴۱۰).
۳. نسب آذرکیوان در کتاب دبستان مناهب به این شرح آمده است: «آذرکیوان بن آذرگشسب بن آذرزدشت بن آذربرزین بن آذرخورین بن آذرایین بن آذربهرام بن آذرنوش بن آذرمهر بن کهتر آذرساسان، که او را پنجم آذرا ساسان گویند، بن مهتر آذرساسان، که چهارم آذراساسانش میخوانند، بن کهین آذرساسان، که مشهور به سوم آذرساسان است، بن مهین آذرساسان، که متعارف به دوم آذرساسان است، بن سترگ آذرساسان، که او را آذرساسان نخست خوانند، بن خرد داراب بن بزرگ داراب بن بهمن بن اسفندیار بن گشتاسپ بن لهراسپ بن ارونند بن کی‌نشین بن کیقباد بن زاب بن نوذر بن منوچهر بن ایرج، از نژاد فریدون، بن آبتین، از نژاد جمشید، بن تهمورس بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بن یاسان‌آجام، از نژاد یاسان، بن شای مهبول، از نژاد شای کلیو، بن

جی‌آلاد، از نژاد جی‌افرام، بن آبادآزاد، از نژاد مه‌آباد که در آغاز مهین چرخ ظاهر و روشن گشت. مادر آذرکیوان شیرین نام داشت. دخت همایون نامی که از نژاد خسرو دادگر نوشیروان بود (دبستان مناهب: ۳۰).

۴. خویشتاب مشتمل بر چهل و هفت گفتار از قول پیامبران و پادشاهان آبادی از مه‌آباد تا ساسان پنجم در اثبات واجب‌الوجود است. اسامی این پیامبران و شاهان به این ترتیب است: (۱) شت و خشور و خشوران، برگزیده یزدان، خدیو جهان، راهنمای مردم، مه‌آباد، (۲) شت نامدار، آباد دوم، (۳) شت و خشور و خشوران، آباد سوم، (۴) پیامبر حق، آباد چهارم، (۵) شت و خشور نامدار، آباد پنجم، (۶) شت و خشور و خشوران، برگزیده یزدان، خدیو جهان، آباد ششم، (۷) حضرت و خشور کامل، آباد هفتم، (۸) پیغمبر محقق، آباد هشتم، (۹) فرستاده جهان‌آفرین، آباد نهم، (۱۰) فرستاده فرشته‌خوی، حضرت آباد دهم، (۱۱) شت و خشور و خشوران، آباد آراد، (۱۲) شت و خشور، فاضل عامل، جی‌افرام، (۱۳) شت و خشور و خشوران، برگزیده یزدان، خدیو جهان، جی‌آلاد، (۱۴) شت و خشور و خشوران، برگزیده یزدان، خدیو جهان، راهنمای مردمان، شای کلیو، (۱۵) شت و خشور عظیم‌الشان، شاهی مهبول، (۱۶) شت و خشور رفیع‌مرتبه، شاهی مهبول، (۱۷) شت و خشور واجب‌التعظیم، یاسان، (۱۸) شت و خشور صادق، خدیو جهان، یاسان آجام، (۱۹) شت و خشور دانش‌طراز، کیومرث، (۲۰) شت و خشور محقق، سیامک، (۲۱) برگزیده یزدان، خدیو جهان، حضرت صدوخشور هوشنگ، (۲۲) شت و خشور تحقیق‌دوست، طهمورث، (۲۳) شت و خشور صنایع‌طراز، جمشید، (۲۴) شت و خشور اهرمن‌برانداز، فریدون، (۲۵) شت و خشور عامل عادل باذل، مینوچهر، (۲۶) شت و خشور باذل، خدیو عادل عفیف کامل، سیاوخش، (۲۷) شت و خشور مجرد مفرد تارک، شهنشاه کیخسرو، (۲۸) شت و خشور زمان، کی‌نشین، (۲۹) شت و خشور زمان، اروند، (۳۰) ملک عادل باذل، شهریار نامدار، یعنی انسان مدنی مشهور، لهراسب، (۳۱) پیرای و خشور موفق، شهنشاه گشتاسب، (۳۲) شت و خشور و خشوران، موفق فاضل و رهنمای کامل، زراتشت، (۳۳) جامع کمالات بشری، اسفندیار، (۳۴) ملک ملک‌خصال درازدست، خدیو نامدار، بهمین، (۳۵) فرزانه زن کامل و حکیم محقق، همای، ملقب به آزادچهر، (۳۶) حکیم مدیر، دستان سام، (۳۷) پیرای و خشور، شت رستم، (۳۸) شت و خشور متوغل در بحث و تاله بهی، ساسان، (۳۹) شت و خشور حق، جاماسب، (۴۰) شت و خشور معظم، ساسان دوم، (۴۱) شهنشاه اردشیر بابکان، (۴۲) شت و خشور، ساسان سوم، (۴۳) شت و خشور پیرای عادل، نوشیروان، (۴۴) شت و خشور کامکار، ساسان چهارم، (۴۵) شهنشاه پرویز، (۴۶) شهنشاه یزدگرد، (۴۷) شت و خشور کامل، ساسان پنجم.

۵. این رساله شامل ۳۸ گفتار درباره موضوعات فلسفی، به‌ویژه فلسفه اشراق، از قول پیامبران و شاهان آبادی است. اسامی این پیامبران و شاهان به این ترتیب است: (۱) سر و خشوران اول حضرت مه‌آباد، (۲) شت و خشور زمان، راهنمای مردمان بادان، ابن پیامبر عالم‌آرای جمشید، (۳) شت و خشور و خشوران، برگزیده یزدان، خدیو جهان، رهنمای آفریدگان، جی‌افرام، (۴) شت و خشور، پیامبر پیشداد و فرشته پیشداد، شهنشاه هوشنگ، (۵) حکیم صاحب دلیل و برهان و حکمت، بادان شاه، ابن حضرت جم، (۶) شت و خشور و خشوران عالم‌آرای جمشید شهنشاه، (۷) شت و خشور خردپرور، بادان، (۸) حکیم حکمت‌پیرای، جامدان، (۹) سر و خشوران، مه‌آباد، (۱۰) کامل بادان حکیم، (۱۱) دانیار ابن بادان، (۱۲) حکیم بزرگ، دستان ابن سام، (۱۳) حکیم اعظم، رستم زال، (۱۴) شهزاده زریر بن شهنشاه لهراسب، (۱۵) حکیم کامل، پشتوتن ابن شهنشاه گشتاسب، (۱۶) ملکزاده نامدار، شهنشاه کامکار، نوش آذر بن ده‌موبد اسفندیار، (۱۷) حکیم نامور، بادان، (۱۸) حکمت‌طراز آباد، آراد، (۱۹) شت و خشور، خداوند نظر، بادان، (۲۰) بازدان ابن بادان، (۲۱) شت و خشور بادان بن و خشور صاحب‌نظر بادان، (۲۲) هوشدان بن آباد، (۲۳) پیش‌پای ابن بادان، (۲۴) بادان، (۲۵) بادان، (۲۶) حکیم هوم یزدان‌پرست، (۲۷) حکیم کامل مرتاض، سیمرغ، (۲۸) بازدان بن بادان، (۲۹) جامدان بن بادان، (۳۰) حکیم بالغ‌خرد، بادان، (۳۱) حکیم سیمرغ، (۳۲) شت و خشور و خشوران، و خشور مه‌آباد، (۳۳) پیرای عادل و خسرو مرتاض، عابد عارف حکیم کامل، شهنشاه لهراسب، (۳۴) شت و خشور و خشوران،

برگزیده یزدان، آذرسانان نخست، ۳۵) حضرت ساسان پنجم، ۳۶) شهنشاه هرمز ابن انوشیروان، ۳۷) شهنشاه پرویز ابن هرمز شهنشاه، ۳۸) شهنشاه عادل فاضل نوشیروان.

۶. *دساتیر* مشتمل بر ۱۶ فصل است که هر فصل به یکی از خوشوران و پیامبران باستانی ایران نسبت داده شده است. عنوان این فصول، به ترتیبی که در کتاب آمده، چنین است: ۱) نامه شت مه‌آباد، ۲) نامه شت جی‌افرام، ۳) نامه شت شای کلیو، ۴) نامه شت وخور یاسان، ۵) نامه وخور گلشاه، ۶) نامه شت وخور سیامک، ۷) نامه شت صدوخور هوشنگ، ۸) نامه شت وخور تهمورس، ۹) نامه شت وخور جمشید، ۱۰) نامه شت وخور فریدون، ۱۱) نامه شت وخور منوچهر، ۱۲) نامه شت وخور کیخسرو، ۱۳) نامه شت وخور زرتشت، ۱۴) پندنامه سکندر، ۱۵) نامه شت ساسان نخست.

۷. در متن *دساتیر*، واژه «تمودان» آمده است که ملا فیروز آن را «تورانیان» ترجمه کرده است (فرهنگ *دساتیر*: ۲۴۰) و احتمالاً مراد از آن ترکان و مغولان بوده است.

۸. واژه *دساتیری* است به معنی ترک‌ها، تورانیان و کشور توران (رک. *لغت‌نامه دهخدا*، ذیل *تمودان*).

۹. چنان‌که پیشتر اشاره شد، در نوشته‌های آذریان، ساسان دوم در دوره اردشیر بابکان زندگی می‌کرده و ساسان پنجم معاصر انوشیروان بوده است.

۱۰. نیز رک. *برهان قاطع*، ذیل *ساسان*: «صاحب ترک و تجرید و تفرید باشد، و گدا و گدایی‌کننده را نیز گویند، و نام پسر بهمن بن اسفندیار هم هست که از همای دخت، که هم خواهر و هم مادر او و هم زن و هم دختر پدر او بود، گریخت. گویند چون بهمن همای دخت خود را ولیعهد گردانید، ساسان از خوف جان به کوهسار گریخت و سیاحت پیشه کرد، جمعی از درویشان بر او گرد آمدند و در هیچ مسکنی منزل نساخت و در هیچ موضعی وطن نگرفت. بدین معنی آن طایفه‌ای را که ایشان به انواع کدیه و گدائی و اصناف سؤال جواهر و نقود از دکان و کیسه‌های مردم استخراج می‌کردند ساسانیان نامند».

۱۱. آذریکیان و پیروان مکتب او معتقدند ریاضت برای تهذیب نفس و کسب معرفت ضرورت دارد و برای مشاهده اسرار غیب و شنیدن صدای رحمت ایزدی و وحی الهی باید به این راه متوسل شد و این راهی است که تمام پیامبران و اولیای خدا برای رسیدن به «نهایت مدارج نوع انسانیت» آن را پیموده‌اند (شارس‌تان: ۶۶، ۷۶، ۱۱۰، ۱۶۷). آذریان راه تهذیب نفس را که از ریاضت و زهد می‌گذرد چنین شرح می‌دهند: «مخالفت نفس آن است که از خواب بسیار و خورد و عقیده و تعصب خویشی و دشمنی دشمن دور شوی و آزار به جاندار نرسانی و صمت (= سکوت) و جوع (= گرسنگی) و سهر (= بی‌خوابی) و ذکر را رفیق گردانی، نه آن که از کیش به کیش دیگر روی، هندو زن‌گذاری و دختر مسلمان‌گیری و زنا بهلی و سنجه شماری و گوشت خوک نخوری و همت بر اکل لحم گاو گماری و از بتخانه گردی و راه مسجد برداری.» (شارس‌تان: ۱۷۶)

۱۲. *انجمن‌آرای ناصری*، ذیل *ساسان*؛ نیز رک. *آندراج و لغت‌نامه دهخدا*، ذیل *ساسان*.

۱۳. نیز رک. فرجاد، ۱۹۷۷: ۴۰-۴۱؛ رمضان‌نیا، ۲۰۱۲: ۸۳؛ رمضان‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۹.

۱۴. غالب دهلوی، ۱۹۶۹ م، *درفش کاپوینی*: ۹-۱۰ (به نقل از سلیمانی، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹).

۱۵. *Itr-e Kāfur*؛ این کتاب یک بار با عنوان زیر، از زبان اردو به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است:

Masud, N., 1999, *Essence of Camphor*, Translated by Muhammad Umar Memon and others, New York.

۱۶. از وجود این داستان به واسطه مقاله دانیال شفیلد (Sheffield, 2014: 161) مطلع شدم.

۱۷. نیز رک. *دبستان مناهب*: ۴۱، ۹۴؛ *دساتیر*: ۲ و بعد از آن.

۱۸. برای آگاهی بیشتر رک. پورداود، ۱۳۵۵: ۲۲-۲۳؛ معین، ۱۳۳۶: ۴۱-۴۲؛ عطرفی و افرازنده، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۸۵؛ احمدی و خیراندیش، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۸.

۱۹. نخستین کسی که دانشمندان و پژوهشگران را متوجه آذرکیوان و کتاب آسمانی دساتیر کرد سر ویلیام جونز انگلیسی بود. آشنایی او با این فرقه به واسطه کتاب *دبستان مذهب* اتفاق افتاد که در سال ۱۷۸۷ م. آن را خوانده بود. او با اعتقاد کامل به درستی مطالب این کتاب، در ششمین سخنرانی خود، در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۷۸۹ م.، تاریخی جدید را برای ایران باستان معرفی کرد. وی با استناد به نوشته‌های محسن فانی، که او را گردآورنده کتاب *دبستان مذهب* می‌دانست، پیروان هوشنگ را از پیروان زرتشت جدا کرده و می‌نویسد: «به اعتقاد پیروان هوشنگ، مه‌آباد نخستین فرمانروای ایران و کل زمین است که مردم را به چهار طبقه روحانیان و نظامیان، بازرگانان و خدمتکاران تقسیم کرد ... مه‌آباد از سوی آفریدگار کتابی مقدس به زبان آسمانی دریافت کرد و آن را در بین مردم رواج داد که نام اصلی آن معلوم نیست و نویسنده مسلمان عنوان عربی دساتیر را بدان داده است.» (Jones, 1824: 99-100)

۲۰. این مطلب را ملافیروز نیز در یادداشتی که بر کتاب دساتیر نوشته یادآور شده است: «و این صحیفه مقدسه (= دساتیر) تا عهد شاه جهان، نبیره اکبرشاه، در نزد عرفا کالشمس فی الصّحی ظاهر و کالبدر فی الدّجا هویدا و بعد از آن از بصائر اولوالابصار در حجاب اختفا و تنق استتار مخفی و ناپیدا بود تا آن که قبل از این به چهل و چهار سال، در اوقاتی که والد ماجد به سبب تحقیق اختلافی که فی‌مابین فارسیان هندوستان در خصوص یک ماه فارسی یزدجودی واقع، سفر ایران اختیار و اقل نیز همراه بوده، در دارالسلطنه اصفهان این نعمت عظمی ایزدی نصیب والد ماجد گردید.» (دساتیر: ۲۳۰-۲۳۱)

منابع

آئین هوشنگ (مشمتمل بر چهار رساله خویشتاب، زر دست‌افشار، زنده‌رود، زوره باستانی)، ۱۲۹۶ ق.، گردآوری مانکچی لیمچی هوشنگ هاتریا، کتابت عبدالحسین کریم فریدنی، به اهتمام میرزا بهرام رستم نصرآبادی.

ابن بلخی، ۱۳۴۳، *فارس‌نامه*، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، اتحادیه مطبوعاتی فارس.
احمدی، حسین و عبدالرسول خیراندیش، ۱۳۹۱، «آذرکیوانیان و تأثیر آنان بر باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران»، *تاریخ ایران*، ش ۵/۷۰، ۱-۳۱.

برهان، محمد حسین بن خلف، ۱۳۴۲، *برهان قاطع*، ۵ ج، به تصحیح محمد معین، تهران، ابن سینا.
بناکتی، داود بن محمد، ۱۳۴۸، *تاریخ بناکتی*، به تصحیح جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی.
بهرام بن فرهاد، ۱۲۷۰ ق.، *شارستان چهار چمن*، به کوشش سیاوخش بن اورمزدیار یزدانی ایرانی، بمبئی.

پورداد، ابراهیم، ۱۳۵۵، «دساتیر»، *فرهنگ ایران باستان* (تهران، دانشگاه تهران)، ۱۷-۵۱.

توکلی طرقی، محمد، ۱۳۸۲، *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخی*، تهران، نشر تاریخ ایران.

خویشتاب رک. آیین هوشنگ

زر دست‌افشار رک. آیین هوشنگ

دالوند، حمیدرضا، ۱۳۹۲، «میراث فرقه آذرکیوان»، *رنج و گنج، ارج‌نامه دکتر زهره زرنشاس*، به کوشش ویدا نداف، فرزانه گشتاسب و محمد شکری فومشی (تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۲۳۳-۲۵۹.

- دبستان مذاهب، ۱۳۶۲، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران، طهوری.
- دساتیر آسمانی، ۱۸۸۸ م.، به کوشش شهریار بن اردشیر و پرویز بن شاه جهان و بهران بن شاپور. بمبئی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران (دوره جدید).
- رمضان‌نیا، مهرداد، ۲۰۱۲ م.، «فرهنگ نشر فارسی و مباحث پارسی‌نگاری در شبه‌قاره هند، سده نوزدهم»، *ایران‌نامه*، س ۲۷، ش ۴، ۷۸-۸۵.
- رمضان‌نیا، مهرداد، ۱۳۹۲، «فرهنگ چاپ و سره‌خواهی نویسی فارسی: غالب دهلوی و یکرنگی زبان»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۵، ش ۱۸، ۵۳-۷۸.
- سلیمانی، قهرمان، ۱۳۹۳، «دساتیر، زبان پاک و غالب دهلوی»، *شبه‌قاره (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)*، س ۲، ش ۲، ۵۵-۷۶.
- عطفی، علی‌اکبر و منیژه افروزنده، ۱۳۸۹، «سره‌گرایی در تاریخ ادب فارسی»، *تاریخ ادبیات*، ش ۳/۶۴، ۱۶۱-۱۸۸.
- غالب دهلوی، ۱۲۹۲ ق.، *کلیات نثر غالب*، کانپور، مطبع منشی نول کشور.
- فرجاد، محمد علی، ۱۹۷۷ م.، *احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب*، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه*، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ۸ ج، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرهنگ دساتیر رک. دساتیر آسمانی
- مجتبایی، فتح‌الله، ۱۳۶۹، «آذرکیوان»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، ۲۴۷-۲۵۹.
- مجملة التوارخ و القصص، ۱۳۷۸، به تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر، دومونده- نیکارهوزن.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۹، *تاریخ گزیده*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- معین، محمد، ۱۳۳۶، «آذرکیوان و پیروان او»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۳۹، ۲۵-۴۲.
- Jones, W., 1824., *Discourses Delivered before the Asiatic Society; and Miscellaneous Papers on the Religion, Poetry, Literary, etc. of the Nations of India*, London.
- Masud, Naiyer, 2002, "The fifth Saasaan," translated by Jane Shum and Muhammad Umar Memon, *Journal of Urdu Studies* 22, 162-165.
- Medhora, Dh. J., 1888, *The Desatir or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets, together with the Commentary of the Fifth Sasan*, Bombay.
- Modi, J. J., 1932, "A Parsee High Priest (Dastur Azar Kaiwan, 1529-1614 A.D) with his Zoroastrian Disciples in Patna, in the 16th and 17th Century A.C.," *Journal of K.R. Cama Oriental Institute* 20, 1-85.

- Mulla Firoz bin Kaus, 1818, *The Desatir or Sacred Writings of the Ancient Persian Prophets, in the Original Tongue together with the Commentary of the Fifth Sasan*, Bombay.
- Sheffield, Daniel J., 2014, "The Language of Heaven in Safavid Iran: Speech and Cosmology in the Thought of Āzar Kayvān and His Followers," *No Tapping around Philology, A Festschrift in Honor of Wheeler McIntosh Thackston Jr.'s 70th Birthday*, ed. by Alireza Korangy and Daniel J. Sheffield, Wiesbaden.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.291163.741

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

Proposals for Reading Some Phrases in the *Ayādgār ī Zarērān*

Meysam Mohammadi¹

Ph.D Candidate Ancient Iranian Languages, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: October, 21, 2019; Accepted: February, 3, 2020

Ayādgār ī Zarērān (Memorial of Zarēr) is a text that in its original version has been composed in Parthian language. This text has been amended and distorted in the process of transcription into the Middle Persian alphabet and language. This makes it difficult to read some of the words and sentences and scholars have taken different ways in reading them. In this paper, these readings are first reviewed and criticized, and then some new suggestions are put forward. The basis of these suggestions is the adaptation between *Ayādgār ī Zarērān* and *Draxt ī Āsūrīg* (Assyrian tree), an originally Parthian text, and the evidence of the Parthian Manichaean texts. The reading of two passages from the New Persian texts written in Ray, Qumis, Gorgan, and Herat also provides some testimonies. In some phrases, some emendations have been made and in others we have been able to present a new reading by identifying a kind of elegy which is evidenced in the Parthian Manichaean texts.

Keywords: *Ayādgār ī Zarērān*, Pahlavi Texts, Parthian, Middle Persian, Edition.

1. Email of the author: narisafyazd@gmail.com

پیشنهادهایی درباره خوانش برخی عبارات یادگار زریران

میثم محمدی^۱

دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۲۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۱/۱۴

(از ص ۱۰۵ تا ص ۱۲۲)

یادگار زریران متنی است اصلاً پهلوانی که در روند استنساخ و انتقال به الفبا و زبان فارسی میانه تصحیف‌ها و تحریف‌هایی بدان راه یافته است. همین مسئله کار خوانش برخی عبارات آن را سخت دشوار کرده است. پژوهشگران در خوانش این عبارات راه‌های گاه مختلفی در پیش گرفته‌اند. در این نوشته نخست این خوانش‌ها بررسی و نقد شده و سپس در باب خوانش برخی از عبارات پیشنهادهایی تازه طرح گردیده است. اساس این پیشنهادات مقابله متن یادگار زریران با متن اصلاً پهلوانی درخت آسوری و شواهد و قطعات پهلوانی مانوی است. در خوانش دو عبارت از آن دسته از متون فارسی دری که در ری، قومن، گرگان و هرات نوشته شده‌اند نیز شواهدی آورده شده است. در برخی مواضع به ضرورت تصحیحاتی قیاسی در واژه‌ها انجام گرفته است. در عبارات مربوط به مرثیه بستور با شناسایی نوعی سبک مرثیه‌سرایی، که شاهی از آن در مرثیه مار زکو در متون پهلوی اشکانی ترفانی وجود دارد، قادر به ارائه فرض و خوانشی جدید شده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: یادگار زریران، متن‌های پهلوی، پهلوی اشکانی، فارسی میانه، تصحیح.

مقدمه

موضوع یادگار زریران نبردی دینی است. پس از آنکه گشتاسب به زردشت می‌گردد، ارجاسب نامه‌ای به او می‌فرستد که هم لحن آشتی دارد، هم چاشنی تهدید. گشتاسب سر رها کردن دین ندارد و زریر، برادر گشتاسب، در پاسخ به نامه زمان و مکان جنگ را مشخص می‌کند. در روز جنگ، زریر و چند تن از فرزندان گشتاسب کشته می‌شوند، اما سرانجام بستور، فرزند خردسال زریر، کین پدر می‌ستاند و اسفندیار گوش و دست و پایی از ارجاسب، تنها بازمانده خیونان، می‌برد و بر خری بریده‌دم به سرزمین خویش می‌فرستد. هرچند هسته اصلی این رساله جنگ دینی است، اما سبک و شیوه تصنیف آن کاملاً حماسی است (رک. Boyce, 1987: 129).

یادگار زریران رساله‌ای است که در اصل به زبان پهلوانی تصنیف شده بوده و احتمالاً به واسطه گوسان‌ها تا زمان برگرداندن آن به زبان فارسی میانه نقل و حفظ شده است

(درباره نقش گوسان‌ها در حفظ سنن پهلوانی رک. Id., 1957). آنچه امروز از این متن حماسی در دست داریم آمیزه‌ای است از واژه‌ها و ساخت‌های زبان پهلوانی که در جای‌جای متن مترجم فارسی میانه دیده می‌شوند. احتمالاً زمانی که رساله پهلوانی به فارسی میانه ترجمه می‌شده، به دلیل کهنگی متن، دیگر برخی واژه‌ها و ساختارهای زبان پهلوانی را نیک در نمی‌یافته‌اند و همین عامل اصلی راه یافتن تصحیف و تحریف در آن بوده است، ضمن اینکه نفس ترجمه و تفسیرهای افزوده به متن اصلی ساخت منظوم متن را بر هم زده^(۱) و گاه آشفتگی‌هایی در ساختار متن به وجود آورده است. همین راه را بر تصحیح متن سخت دشوار می‌کند و چاره‌ای جز تصحیح قیاسی باقی نمی‌گذارد. تحریف و تصحیف‌های فراوان در متن این رساله سبب شده تا محققان در خوانش و تصحیح بسیاری از واژه‌ها و عبارات اختلاف رأی داشته باشند.^(۲) آنچه بیش از همه می‌تواند در تصحیح این رساله راه‌گشا باشد تکیه بر دیگر متون پهلوانی است. واژه‌های گویشی آن دسته از متون فارسی دری که در مناطق رواج زبان پهلوانی نوشته شده‌اند نیز می‌توانند در خوانش برخی واژه‌ها به کار آیند.^(۳)

۱. بحث و بررسی درباره عبارات

حال برخی از عبارات مبهم یا محل اختلاف در یادگار زیریران را نقل می‌کنیم و پس از نقل آرای محققان پیشنهادهای خود را ارائه می‌دهیم. واژه‌های پهلوانی یا واژه‌هایی را که در املا با واژه‌های فارسی میانه صورت مشترک دارند به زبان پهلوانی واج‌نویسی می‌کنیم تا در حد امکان به صورت اصلی متن وفادار باشیم.

نخستین عبارتی که به آن می‌پردازیم بخشی است از بند ۱۹ که در آن زیریر در پاسخ به نامه ارجاسب مکان نبرد را تعیین می‌کند:

𐭠𐭣𐭥 ... 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥 𐭠𐭣𐭥

مسئله بر سر خوانش و معنای سه واژه آخر است. منشی‌زاده (1981: 57) *𐭠𐭣𐭥* را *tag*

«تگ، هجوم» می‌خواند و *𐭠𐭣𐭥* را *paykān* «پیکان». مکنزی این خوانش را رد می‌کند. استدلال مکنزی چنین است: *paykān* هیچ شاهی در متون پهلوی ندارد. حتی اگر اینجا با این واژه سر و کار داشته باشیم، باید به شکل **ptk'n* نوشته می‌شد، همان‌طور که در ارمنی در ترکیب *patkandaran* به شکل *patkan* دخیل شده است. خوانش مکنزی (1984: 158) چنین است:

ānōy ... pad ān dašt ī hāmōn aspān ud nēw paygān wizārišn

آنجا ... به آن دشت هامون (میان) اسبان و دلیرمردان (انجام نبرد) مشخص می‌شود. خوانش مکنزی مبتنی است بر خوانش گایگر (1890). نوایی (۱۳۷۴: ۸۶) معتقد است املای $pyk'n$ به جای $ptk'n$ تحت تأثیر فارسی نو است. او عبارت را چنین معنی می‌کند: «اسبان تازش و پیکان گزارش». عریان (۱۳۹۱: ۱۷۱) $nēw$ + $payān$ را به تصحیح می‌کند و این دو واژه را صفت مرکب برای $aspān$ در نظر می‌گیرد که در شمار با موصوف مطابقت کرده‌اند: «آنجا ... در آن دشت هامون اسبان نیکپی باید (نتیجه نبرد را) گزارش کنند» (همان: ۴۰). آموزگار (۱۳۹۲: ۱۸) $nēw$ / TB را اسم گرفته به معنی «پهلوان» و آن را مضاف واژه $pyk'n$ / $paykān$ دانسته است. او تقریباً همان معنایی را برای $wizārišn$ در نظر می‌گیرد که مکنزی پیشنهاد داده است: «آنجا ... به آن دشت هامون، اسبان و پیکان پهلوانان حکم خواهند کرد». شروو (1982: 192) بر آن است که $wizārišn$ در این عبارت معنای «صف‌آرایی» اسبان و پیادگان را در میدان نبرد می‌رساند، اما در باب این رأی ذکر اندک توضیحی را نیز لازم ندیده است.

به گمان نگارنده واژه wt احتمالاً تصحیف tk / tag «تگ، تازش» است. چنان‌که دانسته است، «تگ اسب» ترکیبی رایج است (قس. فرو ماند / *اسبان تازی ز تگ* / تو گفתי در اسبان نجیبید رگ (شاهنامه، به نقل از لغت‌نامه دهخدا). این واژه در بند ۵۱ متن مصحح جاماسپ آسانا (1913) با املای صحیح wt آمده است: $tag \bar{o} jāmāsp kunēd$ «به سوی جاماسب هجوم برد». $wc'lšn$ ممکن است واژه‌ای پهلوانی باشد، نه فارسی میانه. مصدر $wizārdan$ در فارسی میانه به معنای «جدا کردن»، «تفسیر کردن»، «گزاردن» و «رستگار شدن» است و $wizārišn$ یعنی «حکم»، «رستگاری» (MacKenzie, 1971: 92). اینجا احتمالاً ما با واژه‌ای دیگر سر و کار داریم. به گمان نگارنده ممکن است بتوان $wizārišn$ را $wizārdan$ پهلوانی شاید همان است که در شواهد به-جای‌مانده از متون نوشته‌شده در ری و قومس و گرگان و طبرستان (مناطق شرقی فهله و نواحی اطراف آن) در دوره اسلامی به صورت‌های *بچاردن*، *پچاردن*، *پژاردن* و ... آمده است. این مصدر بنا بر شواهد به معنی «آماده شدن» است، اما معنای جزئی‌تر «تسلیح، تجهیز و ساز و برگ و آرایش نظامی» نیز در برخی شواهد از آن به دست می‌آید:

انس روایت کند که ابوطلحه این سورت می‌خواند، به این آیت رسید *أَمْنُورِ آيَةُ «وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»* است. فرزندان خود را گفت: یا بنی جَهَزُونِی جَهَزُونِی «مرا به ساز کنی و بیجاری» (روض الجنان، ۹/۱۳۸۹: ۲۵۵).

مشخص است که *بجاردن* اینجا به معنی «تجهیز کردن و آرایش نظامی» است. هم معادل عربی در بافت معنایی متن و هم به ساز کردن، که *بجاردن* به عنوان معادل معنایی به آن معطوف شده، دقیقاً دایره معنایی این فعل را نشان می‌دهند. شاهد دیگری از همین متن این معنا را تأیید می‌کند:

آنگه برخاست و به شام شد و کس فرستاد به منافقان که *بچارده* و مستعد باشی که من لشکری می‌آرم که با محمد کارزار کند (روض الجنان، ۹/۱۳۸۹: ۱۷).

در طبری زیدی (آثار زیدیان طبرستان و دیلمان) نیز شاهدی از کاربرد واژه *بچارش* به معنی «آرایش» و «ساز و برگ» در دست است:

أُولُوا قُوَّةً وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ: خیاوندون زوریم و سلاح و بچارش: خداوندان زوریم و سلاح و آرایش (ساز و برگ) (تفسیر دیلمی، نمل: ۳۳).

در فرهنگ *کنز اللغات* (۱۳۵۱: ۶۴) واژه *بچارش* در همین معنا آمده است: اهبه: ساز و *بچارش* چیزی و براق. در گیلکی نیز *پیچار* به معنای «ابزار و تجهیزات شکار» رایج است (پابنده، ۱۳۶۶: ۴۸۱).

بنا بر این شواهد، کاربرد مصدر *پژاردن* و گونه‌های مختلف آن محدود است به شرق فله، قومس، گرگان و سواحل جنوبی دریای خزر که آشکارا جغرافیای گویشی آن را مشخص می‌کنند (درباره جغرافیای گویشی و دایره معنایی این واژه محمدی، میثم، ۱۳۹۸: ۱۶۹-۱۸۵).

بر این اساس به نظر می‌رسد بتوان معنی «آرایش (نظامی)» و «تجهیز و تسلیح» را برای واژه *wižārišn* در عبارت مورد بحث در نظر گرفت و با توجه به آنچه گفته آمد، خوانش پیشنهادی ما چنین است:

19) *ānōd ... pad hō dašt ī hāmōn aspān tag ud paygān wižārišn.*

آنجا ... بدان دشت هامون تگ اسپان و آرایش پیادگان باشد.

به نظر نگارنده ساخت این عبارت چنین است: در توصیف میدان نبرد *aspān* در مقابل *paygān* آمده^(۴) و *tag* و *wižārišn* حالات آنان را در کارزار توصیف می‌کنند و به صحنه جان می‌دهند.

دومین عبارتی که بررسی می‌کنیم در بند ۲۳ آمده است، آنجا که گشتاسپ به زیر فرمان می‌دهد تا نبرد پیش رو را با افروختن آتش اعلام کند.

۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

محققان در خوانش، فهم و ترجمه این عبارت آرای متفاوتی دارند. برخی از آنان (۳۵) را *pa garān [ī] bagān* بنویسند. بنویسند (1932: 258) عبارت را *pa garān [ī] bagān* «بر کوه‌های خدایان» خوانده و *garān bagān kōf* «کوه خدایان کوه». منشی‌زاده نیبرگ (1974/2: 42) چنین است: *garān bagān kōf* «کوه خدایان کوه». منشی‌زاده (1981) به راه بنویسند رفته، جز اینکه پاره دوم را نیز در متن نگاه داشته است: *pad grīv (ī) bagān kōf ī burz* «بر گریوه خدایان، کوه بلند».

به نظر نگارنده، مسئله اصلی در فهم این عبارت درک درست ساخت *kōf-ē burz* و معنای واژه *burz* است. در این عبارت *kōf-ē burz* تفسیری است برای *garān bašn* «قله کوه‌ها». این نکته را اول بار پالیارو (1925: 57) گوشزد کرده است. خوانش وی از این عبارت چنین است: *pa garān bušn (kōf i burz)* «بر قله کوه‌ها (کوه بلند)». تقریباً همه پژوهشگران از این نظر پیروی کرده‌اند.^(۵) *garān bašn* ترکیب اضافی است و احتمالاً معادلی است برای عبارت اوستایی *barəšnuš paiti gairinəm*، در چند جا، از جمله در وندیداد ۲۳/۲، یا *barəšnušva gairinəm* در یسن ۱۷/۱۰. دور از ذهن نیست که چون ساخت *garān bašn* ساختی کهن بوده، در طول انتقال متن، *kōf-ē burz* را برای روشن‌تر شدن عبارت بدان افزوده باشند. اگر بپذیریم *kōf-ē burz* معادلی است برای *garān bašn*، پس این ترکیب نیز باید ترکیبی اضافی باشد (برای این ساخت خاص از ترکیب اضافی در پهلوانی رک. محمدی، زیر چاپ، «نوعی ساخت اضافی در پهلوی اشکانی»). اما مسئله‌ای دیگر نیز اینجا باقی می‌ماند و آن کلمه *burz* است. *burz* در پهلوی اشکانی و به عنوان واژه‌ای دخیل در فارسی میانه صفت است به معنی «بلند» (مشتق از صفت *brzant-* «بلند» در ایرانی باستان). همین امر باعث شده محققان ترکیب را ترکیب وصفی بیندارند و آن را *kōf ī burz* «کوه بلند» بخوانند. اما چنین خوانش و ترجمه‌ای با *garān bašn* «قله کوه‌ها» هماهنگی ندارد. راه حل مسئله در این است که *burz* را اینجا نه صفت، که اسم بگیریم به معنی «قله»، زیرا *garān* به *kōf* ترجمه شده^(۶) و *burz* دقیقاً به عنوان معادل *bašn* آمده است.^(۷) در این صورت واژه *burz* اسمی است احتمالاً مشتق از واژه ایرانی باستان **brz-* (در حالت اضافی مفرد *brz-āh*) یا *barzah-* (در حالت فاعلی یا مفعولی مفرد *barzah*)، هر دو به معنی «بلندی، قله». (قس. اوستایی: *barəzan- bərəz-* و *barəzah-* «بلندی، ارتفاع، قله»؛ رک. Bartholmae, 1961: 949-950). جدا

از ساخت *garān bašn*، که نشان می‌دهد باید *burz* را اسم گرفت، نه صفت، در همین یادگار زریران شاهدهی آمده که بر این فرض صحه می‌گذارد:

31) *murw-iž nišađm nē windād bē kađ ō aspān bašn nēzagān tēy ayāb aβ kōf-ē sar burz nišīdēnd.*

مرغان نیز نشیمن نیافتند مگر بر یال اسبان، تیغ نیزگان یا قلّه کوه نشینند.

در عبارت *kōf-ē sar burz* احتمالاً ما با همان ترکیب *kōf-ē burz* سر و کار داریم و شاید همان‌طور که نوایی متذکر شده *sar* در این عبارت تفسیری است برای *burz* که از حاشیه به متن راه یافته است (نوایی، ۱۳۸۷: ۸۸، یادداشت ۵۷). زاید ندانستن *sar* در این عبارت مشکل محققان را در فهم ساخت آن دوچندان کرده است. بنونیست (1932: 262) عبارت را *aivāp ō kōf sar burz* خوانده، اما در ترجمه *burz* را نیاورده است: «یا بر قلّه کوه‌ها». مکنزی (1984: 159) عبارت را *kōf ī sar burz* خوانده و *sar burz* را صفت مرکب گرفته و با «سربلند» در فارسی سنجیده، اما شکی (1986: 261) به‌درستی متذکر شده که «سربلند» در فارسی معنای مجازی دارد و نمی‌تواند صفت کوه باشد. او این ترکیب را به «سرهای (نوک‌های) کوه‌های بلند» برگردانده است. بهار (۱۳۸۴: ۲۶۶) *y* را به بعد از *sar* برده است: «کوه‌سر بلند». اما منشی‌زاده *sl bwlz* را به *hlbwrz/harburz*⁺ تصحیح کرده است: «کوه البرز». خوانش عریان (۱۳۹۱: ۴۱) چنین است: *ō kōf ī sar burz* «بر سر کوه بلند».

برگردانِ واژه *burz* به *sar* نشان می‌دهد که *burz* اسم است به معنی «بلندی» و در کنارِ واژه *kōf* می‌تواند به معنای «قله» باشد. بخت یار ما بوده است که در متنی از فارسی میانه مانوی، که احتمالاً در خراسان تصنیف شده،^(۸) ساخت اضافی *qwp 'y sr* تحت نفوذ پهلوی اشکانی آمده است.

mānāg dar ī wēnīg hombūyāg čē ōn pīl ka az kōf y sar bōyistān ī šāh ō bōy ī isprahmagān rōzdist pad šab az kōf ēr kaft ud murd (Boyce, 1975: 42).

مانند در بینی بویا چونان پیلی که از سر کوه بوستان شاه به بوی اسپرغمان آرزومند شد، به شب از کوه فروافتاد و مُرد.

ترکیب اضافی *kōf-ē burz* همان است که در شاهنامه به صورت *برز کوه* آمده است. در داستان هوم و گرفتار کردن افراسیاب آمده که افراسیاب در شکافی نزدیک هوم ساکن بوده است:

یکی نیک مرد اندر آن روزگار	ز تخم فریدون آموزگار
پرستنده با فرّ و برز کیان	به هر کار با شاه بسته میان
پرستشگهش کوه بودی همه	ز شادی شده دور و دور از رمه

کجا نام آن نامور هوم بود
یکی کاف بود اندر آن برز کوه^(۹)
پرستار دور از بر و بوم بود
بدو سخت نزدیک و دور از گروه
(شاهنامه، ۴/۱۳۸۶، داستان جنگ بزرگ
کیخسرو، ص ۳۱۳، ابیات ۲۲۳۱-۲۲۳۵)

شاهد دیگر در فرجام کار کیخسرو است. پس از آنکه کیخسرو لهراسب را بر تخت می‌نشاند، عزم می‌کند. در این راه بسیاری از پهلوانان و لشکریان نیز با او تا سر تیغ کوه همراه می‌شوند.

همی رفت لشگر گروهها گروه
ز هامون بشد تا سر تیغ کوه
(همانجا، بیت ۳۰۱۱)

پس از آنکه کیخسرو مهتران را به بازگشتن و ترک خود فرا می‌خواند، دستان و رستم و گودرز بازمی‌گردند، اما طوس، گیو، فریبرز، بیژن و گسته‌م با شاه می‌مانند و به سوی چشمه می‌روند. پس از ناپدید شدن کیخسرو پهلوانان نیز زیر برف مدفون می‌شوند. رستم، زال و گودرز پس از یک هفته از بازگشتن پهلوانان نومید می‌شوند.

بیودند یک هفته بر برز کوه^(۱۰)
سر هفته گشتند یکسر ستوه
(همانجا، بیت ۳۰۸۱)

دیدیم که پیشتر این جایگاه سر تیغ کوه خوانده شده بود. چند بیت پس از این نیز وقتی دستان سعی می‌کند گودرز را به بازگشتن متقاعد کند، آن محل را کوه سر می‌خواند:

نشاید برین کوه سر بر بدن
خورش نیست ز ایدر بیاید شدن
(همانجا، بیت ۳۰۹۰)

و این شاهی دیگر است که معنای «قله» را برای واژه برز در ترکیب برز کوه تأیید می‌کند.

حال وقت آن است تا خوانش خود از عبارت را عرضه کنیم:

23) *pad garān bašn (kōf-ē burz) ātaxš framāy kardan.*

بر قله کوهها (قله کوه) آتش فرمای کردن.

پاره دیگری که در این بخش از مقاله بدان می‌پردازیم بند ۴۰ یادگار زریران است که در آن جاماسپ آرزو می‌کند کاش گشتاسپ درباره اتفاقات روز نبرد چیزی از او نمی‌پرسید. در این بند در متن مصحح جاماسپ آسانا پنج بار فعل *hēm* آمده و دو بار فعل *hē* از پنج باری که فعل *hēm* در متن آمده جز دو مورد نخست در هر دو نسخه

نوشته شده و مصحح آن‌ها را تصحیح کرده است: $\text{HWE}'y/hē/$ ۳۶۳

این تصحیح نیز نادرست است (ما در واج‌نویسی صورت درست نسخ را نقل کرده‌ایم)، زیرا آمدن فعل تمنایی در جمله شرط یکی از کاربردهای آن است. این ساخت تمنایی به گونه فارسی دری هراتی هم رسیده است: ^(۱۱)

ای کاشکی من بمرده بودی پیش از این و بودی من چیزی فراموش کرده [در ترجمه یا لیتنی میت قبل هذا وکنت نسیاً منسیاً (مریم، ۲۳)] [قصه‌های قرآن، ۱۳۳۸: ۵۹۹؛ به نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۰۶].

بنا بر آنچه گفته شد، خوانش پیشنهادی ما چنین است:

40) ... *kāč kaδ man aδ mādar nē zād hēm ayāb kaδ zād hēm pad wxēš baxt pad rahīgīh ba murd hē ayāb murw-ēw būd hē ō drayāb ōbast hē ayāb ašmā bayān ēn frašn aδ man nē pursīd hē bē kaδ-itān pursīd hē ēg-um nē kāmēm bē kaδ rāst gōwēm.*

کاشکی من از مادر نمی‌زادم یا چون زادم به بخت خویش به خردی می‌مردم یا مرغی بودم و به دریا می‌افتادم یا شما خدایگان این پرسش از من نمی‌پرسیدید، اما چون پرسیدید، جز راست نخواهم گفت.

پاره بسیار مبهم دیگر بند ۴۱ است. در این بند جاماسپ از گشتاسپ می‌خواهد که سوگند بخورد تا پس از پیشگویی‌اش از حوادث روز جنگ آسیبی به وی نرساند. خوانش این بخش از متن، چون آیین خاصی از سوگند خوردن در آن آمده که ما از چند و چون آن آگاهی درستی نداریم، بسیار دشوار است. ما اینجا فقط بخش نخست بند را بررسی می‌کنیم:

س ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵۶۸ ۱۵۶۹ ۱۵۷۰ ۱۵۷۱ ۱۵۷۲ ۱۵۷۳ ۱۵۷۴ ۱۵۷۵ ۱۵۷۶ ۱۵۷۷ ۱۵۷۸ ۱۵۷۹ ۱۵۸۰ ۱۵۸۱ ۱۵۸۲ ۱۵۸۳ ۱۵۸۴ ۱۵۸۵ ۱۵۸۶ ۱۵۸۷ ۱۵۸۸ ۱۵۸۹ ۱۵۹۰ ۱۵۹۱ ۱۵۹۲ ۱۵۹۳ ۱۵۹۴ ۱۵۹۵ ۱۵۹۶ ۱۵۹۷ ۱۵۹۸ ۱۵۹۹ ۱۶۰۰ ۱۶۰۱ ۱۶۰۲ ۱۶۰۳ ۱۶۰۴ ۱۶۰۵ ۱۶۰۶ ۱۶۰۷ ۱۶۰۸ ۱۶۰۹ ۱۶۱۰ ۱۶۱۱ ۱۶۱۲ ۱۶۱۳ ۱۶۱۴ ۱۶۱۵ ۱۶۱۶ ۱۶۱۷ ۱۶۱۸ ۱۶۱۹ ۱۶۲۰ ۱۶۲۱ ۱۶۲۲ ۱۶۲۳ ۱۶۲۴ ۱۶۲۵ ۱۶۲۶ ۱۶۲۷ ۱۶۲۸ ۱۶۲۹ ۱۶۳۰ ۱۶۳۱ ۱۶۳۲ ۱۶۳۳ ۱۶۳۴ ۱۶۳۵ ۱۶۳۶ ۱۶۳۷ ۱۶۳۸ ۱۶۳۹ ۱۶۴۰ ۱۶۴۱ ۱۶۴۲ ۱۶۴۳ ۱۶۴۴ ۱۶۴۵ ۱۶۴۶ ۱۶۴۷ ۱۶۴۸ ۱۶۴۹ ۱۶۵۰ ۱۶۵۱ ۱۶۵۲ ۱۶۵۳ ۱۶۵۴ ۱۶۵۵ ۱۶۵۶ ۱۶۵۷ ۱۶۵۸ ۱۶۵۹ ۱۶۶۰ ۱۶۶۱ ۱۶۶۲ ۱۶۶۳ ۱۶۶۴ ۱۶۶۵ ۱۶۶۶ ۱۶۶۷ ۱۶۶۸ ۱۶۶۹ ۱۶۷۰ ۱۶۷۱ ۱۶۷۲ ۱۶۷۳ ۱۶۷۴ ۱۶۷۵ ۱۶۷۶ ۱۶۷۷ ۱۶۷۸ ۱۶۷۹ ۱۶۸۰ ۱۶۸۱ ۱۶۸۲ ۱۶۸۳ ۱۶۸۴ ۱۶۸۵ ۱۶۸۶ ۱۶۸۷ ۱۶۸۸ ۱۶۸۹ ۱۶۹۰ ۱۶۹۱ ۱۶۹۲ ۱۶۹۳ ۱۶۹۴ ۱۶۹۵ ۱۶۹۶ ۱۶۹۷ ۱۶۹۸ ۱۶۹۹ ۱۷۰۰ ۱۷۰۱ ۱۷۰۲ ۱۷۰۳ ۱۷۰۴ ۱۷۰۵ ۱۷۰۶ ۱۷۰۷ ۱۷۰۸ ۱۷۰۹ ۱۷۱۰ ۱۷۱۱ ۱۷۱۲ ۱۷۱۳ ۱۷۱۴ ۱۷۱۵ ۱۷۱۶ ۱۷۱۷ ۱۷۱۸ ۱۷۱۹ ۱۷۲۰ ۱۷۲۱ ۱۷۲۲ ۱۷۲۳ ۱۷۲۴ ۱۷۲۵ ۱۷۲۶ ۱۷۲۷ ۱۷۲۸ ۱۷۲۹ ۱۷۳۰ ۱۷۳۱ ۱۷۳۲ ۱۷۳۳ ۱۷۳۴ ۱۷۳۵ ۱۷۳۶ ۱۷۳۷ ۱۷۳۸ ۱۷۳۹ ۱۷۴۰ ۱۷۴۱ ۱۷۴۲ ۱۷۴۳ ۱۷۴۴ ۱۷۴۵ ۱۷۴۶ ۱۷۴۷ ۱۷۴۸ ۱۷۴۹ ۱۷۵۰ ۱۷۵۱ ۱۷۵۲ ۱۷۵۳ ۱۷۵۴ ۱۷۵۵ ۱۷۵۶ ۱۷۵۷ ۱۷۵۸ ۱۷۵۹ ۱۷۶۰ ۱۷۶۱ ۱۷۶۲ ۱۷۶۳ ۱۷۶۴ ۱۷۶۵ ۱۷۶۶ ۱۷۶۷ ۱۷۶۸ ۱۷۶۹ ۱۷۷۰ ۱۷۷۱ ۱۷۷۲ ۱۷۷۳ ۱۷۷۴ ۱۷۷۵ ۱۷۷۶ ۱۷۷۷ ۱۷۷۸ ۱۷۷۹ ۱۷۸۰ ۱۷۸۱ ۱۷۸۲ ۱۷۸۳ ۱۷۸۴ ۱۷۸۵ ۱۷۸۶ ۱۷۸۷ ۱۷۸۸ ۱۷۸۹ ۱۷۹۰ ۱۷۹۱ ۱۷۹۲ ۱۷۹۳ ۱۷۹۴ ۱۷۹۵ ۱۷۹۶ ۱۷۹۷ ۱۷۹۸ ۱۷۹۹ ۱۸۰۰ ۱۸۰۱ ۱۸۰۲ ۱۸۰۳ ۱۸۰۴ ۱۸۰۵ ۱۸۰۶ ۱۸۰۷ ۱۸۰۸ ۱۸۰۹ ۱۸۱۰ ۱۸۱۱ ۱۸۱۲ ۱۸۱۳ ۱۸۱۴ ۱۸۱۵ ۱۸۱۶ ۱۸۱۷ ۱۸۱۸ ۱۸۱۹ ۱۸۲۰ ۱۸۲۱ ۱۸۲۲ ۱۸۲۳ ۱۸۲۴ ۱۸۲۵ ۱۸۲۶ ۱۸۲۷ ۱۸۲۸ ۱۸۲۹ ۱۸۳۰ ۱۸۳۱ ۱۸۳۲ ۱۸۳۳ ۱۸۳۴ ۱۸۳۵ ۱۸۳۶ ۱۸۳۷ ۱۸۳۸ ۱۸۳۹ ۱۸۴۰ ۱۸۴۱ ۱۸۴۲ ۱۸۴۳ ۱۸۴۴ ۱۸۴۵ ۱۸۴۶ ۱۸۴۷ ۱۸۴۸ ۱۸۴۹ ۱۸۵۰ ۱۸۵۱ ۱۸۵۲ ۱۸۵۳ ۱۸۵۴ ۱۸۵۵ ۱۸۵۶ ۱۸۵۷ ۱۸۵۸ ۱۸۵۹ ۱۸۶۰ ۱۸۶۱ ۱۸۶۲ ۱۸۶۳ ۱۸۶۴ ۱۸۶۵ ۱۸۶۶ ۱۸۶۷ ۱۸۶۸ ۱۸۶۹ ۱۸۷۰ ۱۸۷۱ ۱۸۷۲ ۱۸۷۳ ۱۸۷۴ ۱۸۷۵ ۱۸۷۶ ۱۸۷۷ ۱۸۷۸ ۱۸۷۹ ۱۸۸۰ ۱۸۸۱ ۱۸۸۲ ۱۸۸۳ ۱۸۸۴ ۱۸۸۵ ۱۸۸۶ ۱۸۸۷ ۱۸۸۸ ۱۸۸۹ ۱۸۹۰ ۱۸۹۱ ۱۸۹۲ ۱۸۹۳ ۱۸۹۴ ۱۸۹۵ ۱۸۹۶ ۱۸۹۷ ۱۸۹۸ ۱۸۹۹ ۱۹۰۰ ۱۹۰۱ ۱۹۰۲ ۱۹۰۳ ۱۹۰۴ ۱۹۰۵ ۱۹۰۶ ۱۹۰۷ ۱۹۰۸ ۱۹۰۹ ۱۹۱۰ ۱۹۱۱ ۱۹۱۲ ۱۹۱۳ ۱۹۱۴ ۱۹۱۵ ۱۹۱۶ ۱۹۱۷ ۱۹۱۸ ۱۹۱۹ ۱۹۲۰ ۱۹۲۱ ۱۹۲۲ ۱۹۲۳ ۱۹۲۴ ۱۹۲۵ ۱۹۲۶ ۱۹۲۷ ۱۹۲۸ ۱۹۲۹ ۱۹۳۰ ۱۹۳۱ ۱۹۳۲ ۱۹۳۳ ۱۹۳۴ ۱۹۳۵ ۱۹۳۶ ۱۹۳۷ ۱۹۳۸ ۱۹۳۹ ۱۹۴۰ ۱۹۴۱ ۱۹۴۲ ۱۹۴۳ ۱۹۴۴ ۱۹۴۵ ۱۹۴۶ ۱۹۴۷ ۱۹۴۸ ۱۹۴۹ ۱۹۵۰ ۱۹۵۱ ۱۹۵۲ ۱۹۵۳ ۱۹۵۴ ۱۹۵۵ ۱۹۵۶ ۱۹۵۷ ۱۹۵۸ ۱۹۵۹ ۱۹۶۰ ۱۹۶۱ ۱۹۶۲ ۱۹۶۳ ۱۹۶۴ ۱۹۶۵ ۱۹۶۶ ۱۹۶۷ ۱۹۶۸ ۱۹۶۹ ۱۹۷۰ ۱۹۷۱ ۱۹۷۲ ۱۹۷۳ ۱۹۷۴ ۱۹۷۵ ۱۹۷۶ ۱۹۷۷ ۱۹۷۸ ۱۹۷۹ ۱۹۸۰ ۱۹۸۱ ۱۹۸۲ ۱۹۸۳ ۱۹۸۴ ۱۹۸۵ ۱۹۸۶ ۱۹۸۷ ۱۹۸۸ ۱۹۸۹ ۱۹۹۰ ۱۹۹۱ ۱۹۹۲ ۱۹۹۳ ۱۹۹۴ ۱۹۹۵ ۱۹۹۶ ۱۹۹۷ ۱۹۹۸ ۱۹۹۹ ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ ۲۰۰۲ ۲۰۰۳ ۲۰۰۴ ۲۰۰۵ ۲۰۰۶ ۲۰۰۷ ۲۰۰۸ ۲۰۰۹ ۲۰۱۰ ۲۰۱۱ ۲۰۱۲ ۲۰۱۳ ۲۰۱۴ ۲۰۱۵ ۲۰۱۶ ۲۰۱۷ ۲۰۱۸ ۲۰۱۹ ۲۰۲۰ ۲۰۲۱ ۲۰۲۲ ۲۰۲۳ ۲۰۲۴ ۲۰۲۵ ۲۰۲۶ ۲۰۲۷ ۲۰۲۸ ۲۰۲۹ ۲۰۳۰ ۲۰۳۱ ۲۰۳۲ ۲۰۳۳ ۲۰۳۴ ۲۰۳۵ ۲۰۳۶ ۲۰۳۷ ۲۰۳۸ ۲۰۳۹ ۲۰۴۰ ۲۰۴۱ ۲۰۴۲ ۲۰۴۳ ۲۰۴۴ ۲۰۴۵ ۲۰۴۶ ۲۰۴۷ ۲۰۴۸ ۲۰۴۹ ۲۰۵۰ ۲۰۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۵۳ ۲۰۵۴ ۲۰۵۵ ۲۰۵۶ ۲۰۵۷ ۲۰۵۸ ۲۰۵۹ ۲۰۶۰ ۲۰۶۱ ۲۰۶۲ ۲۰۶۳ ۲۰۶۴ ۲۰۶۵ ۲۰۶۶ ۲۰۶۷ ۲۰۶۸ ۲۰۶۹ ۲۰۷۰ ۲۰۷۱ ۲۰۷۲ ۲۰۷۳ ۲۰۷۴ ۲۰۷۵ ۲۰۷۶ ۲۰۷۷ ۲۰۷۸ ۲۰۷۹ ۲۰۸۰ ۲۰۸۱ ۲۰۸۲ ۲۰۸۳ ۲۰۸۴ ۲۰۸۵ ۲۰۸۶ ۲۰۸۷ ۲۰۸۸ ۲۰۸۹ ۲۰۹۰ ۲۰۹۱ ۲۰۹۲ ۲۰۹۳ ۲۰۹۴ ۲۰۹۵ ۲۰۹۶ ۲۰۹۷ ۲۰۹۸ ۲۰۹۹ ۲۱۰۰ ۲۱۰۱ ۲۱۰۲ ۲۱۰۳ ۲۱۰۴ ۲۱۰۵ ۲۱۰۶ ۲۱۰۷ ۲۱۰۸ ۲۱۰۹ ۲۱۱۰ ۲۱۱۱ ۲۱۱۲ ۲۱۱۳ ۲۱۱۴ ۲۱۱۵ ۲۱۱۶ ۲۱۱۷ ۲۱۱۸ ۲۱۱۹ ۲۱۲۰ ۲۱۲۱ ۲۱۲۲ ۲۱۲۳ ۲۱۲۴ ۲۱۲۵ ۲۱۲۶ ۲۱۲۷ ۲۱۲۸ ۲۱۲۹ ۲۱۳۰ ۲۱۳۱ ۲۱۳۲ ۲۱۳۳ ۲۱۳۴ ۲۱۳۵ ۲۱۳۶ ۲۱۳۷ ۲۱۳۸ ۲۱۳۹ ۲۱۴۰ ۲۱۴۱ ۲۱۴۲ ۲۱۴۳ ۲۱۴۴ ۲۱۴۵ ۲۱۴۶ ۲۱۴۷ ۲۱۴۸ ۲۱۴۹ ۲۱۵۰ ۲۱۵۱ ۲۱۵۲ ۲۱۵۳ ۲۱۵۴ ۲۱۵۵ ۲۱۵۶ ۲۱۵۷ ۲۱۵۸ ۲۱۵۹ ۲۱۶۰ ۲۱۶۱ ۲۱۶۲ ۲۱۶۳ ۲۱۶۴ ۲۱۶۵ ۲۱۶۶ ۲۱۶۷ ۲۱۶۸ ۲۱۶۹ ۲۱۷۰ ۲۱۷۱ ۲۱۷۲ ۲۱۷۳ ۲۱۷۴ ۲۱۷۵ ۲۱۷۶ ۲۱۷۷ ۲۱۷۸ ۲۱۷۹ ۲۱۸۰ ۲۱۸۱ ۲۱۸۲ ۲۱۸۳ ۲۱۸۴ ۲۱۸۵ ۲۱۸۶ ۲۱۸۷ ۲۱۸۸ ۲۱۸۹ ۲۱۹۰ ۲۱۹۱ ۲۱۹۲ ۲۱۹۳ ۲۱۹۴ ۲۱۹۵ ۲۱۹۶ ۲۱۹۷ ۲۱۹۸ ۲۱۹۹ ۲۲۰۰ ۲۲۰۱ ۲۲۰۲ ۲۲۰۳ ۲۲۰۴ ۲۲۰۵ ۲۲۰۶ ۲۲۰۷ ۲۲۰۸ ۲۲۰۹ ۲۲۱۰ ۲۲۱۱ ۲۲۱۲ ۲۲۱۳ ۲۲۱۴ ۲۲۱۵ ۲۲۱۶ ۲۲۱۷ ۲۲۱۸ ۲۲۱۹ ۲۲۲۰ ۲۲۲۱ ۲۲۲۲ ۲۲۲۳ ۲۲۲۴ ۲۲۲۵ ۲۲۲۶ ۲۲۲۷ ۲۲۲۸ ۲۲۲۹ ۲۲۳۰ ۲۲۳۱ ۲۲۳۲ ۲۲۳۳ ۲۲۳۴ ۲۲۳۵ ۲۲۳۶ ۲۲۳۷ ۲۲۳۸ ۲۲۳۹ ۲۲۴۰ ۲۲۴۱ ۲۲۴۲ ۲۲۴۳ ۲۲۴۴ ۲۲۴۵ ۲۲۴۶ ۲۲۴۷ ۲۲۴۸ ۲۲۴۹ ۲۲۵۰ ۲۲۵۱ ۲۲۵۲ ۲۲۵۳ ۲۲۵۴ ۲۲۵۵ ۲۲۵۶ ۲۲۵۷ ۲۲۵۸ ۲۲۵۹ ۲۲۶۰ ۲۲۶۱ ۲۲۶۲ ۲۲۶۳ ۲۲۶۴ ۲۲۶۵ ۲۲۶۶ ۲۲۶۷ ۲۲۶۸ ۲۲۶۹ ۲۲۷۰ ۲۲۷۱ ۲۲۷۲ ۲۲۷۳ ۲۲۷۴ ۲۲۷۵ ۲۲۷۶ ۲۲۷۷ ۲۲۷۸ ۲۲۷۹ ۲۲۸۰ ۲۲۸۱ ۲۲۸۲ ۲۲۸۳ ۲۲۸۴ ۲۲۸۵ ۲۲۸۶ ۲۲۸۷ ۲۲۸۸ ۲۲۸۹ ۲۲۹۰ ۲۲۹۱ ۲۲۹۲ ۲۲۹۳ ۲۲۹۴ ۲۲۹۵ ۲۲۹۶ ۲۲۹۷ ۲۲۹۸ ۲۲۹۹ ۲۳۰۰ ۲۳۰۱ ۲۳۰۲ ۲۳۰۳ ۲۳۰۴ ۲۳۰۵ ۲۳۰۶ ۲۳۰۷ ۲۳۰۸ ۲۳۰۹ ۲۳۱۰ ۲۳۱۱ ۲۳۱۲ ۲۳۱۳ ۲۳۱۴ ۲۳۱۵ ۲۳۱۶ ۲۳۱۷ ۲۳۱۸ ۲۳۱۹ ۲۳۲۰ ۲۳۲۱ ۲۳۲۲ ۲۳۲۳ ۲۳۲۴ ۲۳۲۵ ۲۳۲۶ ۲۳۲۷ ۲۳۲۸ ۲۳۲۹ ۲۳۳۰ ۲۳۳۱ ۲۳۳۲ ۲۳۳۳ ۲۳۳۴ ۲۳۳۵ ۲۳۳۶ ۲۳۳۷ ۲۳۳۸ ۲۳۳۹ ۲۳۴۰ ۲۳۴۱ ۲۳۴۲ ۲۳۴۳ ۲۳۴۴ ۲۳۴۵ ۲۳۴۶ ۲۳۴۷ ۲۳۴۸ ۲۳۴۹ ۲۳۵۰ ۲۳۵۱ ۲۳۵۲ ۲۳۵۳ ۲۳۵۴ ۲۳۵۵ ۲۳۵۶ ۲۳۵۷ ۲۳۵۸ ۲۳۵۹ ۲۳۶۰ ۲۳۶۱ ۲۳۶۲ ۲۳۶۳ ۲۳۶۴ ۲۳۶۵ ۲۳۶۶ ۲۳۶۷ ۲۳۶۸ ۲۳۶۹ ۲۳۷۰ ۲۳۷۱ ۲۳۷۲ ۲۳۷۳ ۲۳۷۴ ۲۳۷۵ ۲۳۷۶ ۲۳۷۷ ۲۳۷۸ ۲۳۷۹ ۲۳۸۰ ۲۳۸۱ ۲۳۸۲ ۲۳۸۳ ۲۳۸۴ ۲۳۸۵ ۲۳۸۶ ۲۳۸۷ ۲۳۸۸ ۲۳۸۹ ۲۳۹۰ ۲۳۹۱ ۲۳۹۲ ۲۳۹۳ ۲۳۹۴ ۲۳۹۵ ۲۳۹۶ ۲۳۹۷ ۲۳۹۸ ۲۳۹۹ ۲۴۰۰ ۲۴۰۱ ۲۴۰۲ ۲۴۰۳ ۲۴۰۴ ۲۴۰۵ ۲۴۰۶ ۲۴۰۷ ۲۴۰۸ ۲۴۰۹ ۲۴۱۰ ۲۴۱۱ ۲۴۱۲ ۲۴۱۳ ۲۴۱۴ ۲۴۱۵ ۲۴۱۶ ۲۴۱۷ ۲۴۱۸ ۲۴۱۹ ۲۴۲۰ ۲۴۲۱ ۲۴۲۲ ۲۴۲۳ ۲۴۲۴ ۲۴۲۵ ۲۴۲۶ ۲۴۲۷ ۲۴۲۸ ۲۴۲۹ ۲۴۳۰ ۲۴۳۱ ۲۴۳۲ ۲۴۳۳ ۲۴۳۴ ۲۴۳۵ ۲۴۳۶ ۲۴۳۷ ۲۴۳۸ ۲۴۳۹ ۲۴۴۰ ۲۴۴۱ ۲۴۴۲ ۲۴۴۳ ۲۴۴۴ ۲۴۴۵ ۲۴۴۶ ۲۴۴۷ ۲۴۴۸ ۲۴۴۹ ۲۴۵۰ ۲۴۵۱ ۲۴۵۲ ۲۴۵۳ ۲۴۵۴ ۲۴۵۵ ۲۴۵۶ ۲۴۵۷ ۲۴۵۸ ۲۴۵۹ ۲۴۶۰ ۲۴۶۱ ۲۴۶۲ ۲۴۶۳ ۲۴۶۴ ۲۴۶۵ ۲۴۶۶ ۲۴۶۷ ۲۴۶۸ ۲۴۶۹ ۲۴۷۰ ۲۴۷۱ ۲۴۷۲ ۲۴۷۳ ۲۴۷۴ ۲۴۷۵ ۲۴۷۶ ۲۴۷۷ ۲۴۷۸ ۲۴۷۹ ۲۴۸۰ ۲۴۸۱ ۲۴۸۲ ۲۴۸۳ ۲۴۸۴ ۲۴۸۵ ۲۴۸۶ ۲۴۸۷ ۲۴۸۸ ۲۴۸۹ ۲۴۹۰ ۲۴۹۱ ۲۴۹۲ ۲۴۹۳ ۲۴۹۴ ۲۴۹۵ ۲۴۹۶ ۲۴۹۷ ۲۴۹۸ ۲۴۹۹ ۲۵۰۰ ۲۵۰۱ ۲۵۰۲ ۲۵۰۳ ۲۵۰۴ ۲۵۰۵ ۲۵۰۶ ۲۵۰۷ ۲۵۰۸ ۲۵۰۹ ۲۵۱۰ ۲۵۱۱ ۲۵۱۲ ۲۵۱۳ ۲۵۱۴ ۲۵۱۵ ۲۵۱۶ ۲۵۱۷ ۲۵۱۸ ۲۵۱۹ ۲۵۲۰ ۲۵۲۱ ۲۵۲۲ ۲۵۲۳ ۲۵۲۴ ۲۵۲۵ ۲۵۲۶ ۲۵۲۷ ۲۵۲۸ ۲۵۲۹ ۲۵۳۰ ۲۵۳۱ ۲۵۳۲ ۲۵۳۳ ۲۵۳۴ ۲۵۳۵ ۲۵۳۶ ۲۵۳۷ ۲۵۳۸ ۲۵۳۹ ۲۵۴۰ ۲۵۴۱ ۲۵۴۲ ۲۵۴۳ ۲۵۴۴ ۲۵۴۵ ۲۵۴۶ ۲۵۴۷ ۲۵۴۸ ۲۵۴۹ ۲۵۵۰ ۲۵۵۱ ۲۵۵۲ ۲۵۵۳ ۲۵۵۴ ۲۵۵۵ ۲۵۵۶ ۲۵۵۷ ۲۵۵۸ ۲۵۵۹ ۲۵۶۰ ۲۵۶۱ ۲۵۶۲ ۲۵۶۳ ۲۵۶۴ ۲۵۶۵ ۲۵۶۶ ۲۵۶۷ ۲۵۶۸ ۲۵۶۹ ۲۵۷۰ ۲۵۷۱ ۲۵۷۲ ۲۵۷۳ ۲۵۷۴ ۲۵۷۵ ۲۵۷۶ ۲۵۷۷ ۲۵۷۸ ۲۵۷۹ ۲۵۸۰ ۲۵۸۱ ۲۵۸۲ ۲۵۸۳ ۲۵۸۴ ۲۵۸۵ ۲۵۸۶ ۲۵۸۷ ۲۵۸۸ ۲۵۸۹ ۲۵۹۰ ۲۵۹۱ ۲۵۹۲ ۲۵۹۳ ۲۵۹۴ ۲۵۹۵ ۲۵۹۶ ۲

برید». بهار (۱۳۸۴: ۲۶۷) را $glwg'n: grawgān$ «گروگان» خوانده است: «دست راست خویش گروگان برید». نوبی (۱۳۷۴: ۸۹-۹۰) عبارت را چنین، تصحیح می‌کند: *dašn e xwēš [ō] + rōy ol barēt* «دست راست خویش به روی بالا برید».

هر چه هست، اینجا به آیینی از سوگند خوردن اشاره دارد که در آن دست شخص برای سوگند خوردن به سویی حرکت می‌کند. ممکن است واژه $plwb'n/parwān$ در این عبارت تصحیفی باشد برای واژه پهلوانی $plwb'n/parwān$. این واژه در پهلوانی حرف اضافه و قید است (دربارۀ مقوله و کاربردهای واژه *parwān* در پهلوانی رک. Durkin-Meisterernst, 2014: 749، درست مانند *pēš* «پیش» در فارسی میانه. در عبارت مورد بحث این کلمه قید است. اگر این فرض قرین صحت باشد، تنها با افزودن $lwb'n/ruwān$ به ابتدای واژه می‌توان آن را تصحیح کرد. احتمالاً تصحیف $plwb'n/parwān$ به $lwb'n/ruwān$ به خاطر ناشناخته بودن واژه برای کاتبان و قاعده رایج جایگزینی صورت غریب با صورت معروف توسط کاتبان بوده است. آموزگار (۱۳۹۲: ۲۳، پانوش ۴) حدس زده که $plwb'n/parwān$ در اینجا تصحیف هزوارش $LOYN/pēš$ «پیش» باشد. ممکن است ابتدا کاتبی $plwb'n/parwān$ را به عنوان معادل واژه پهلوانی $plwb'n/parwān$ در حاشیه نوشته باشد و پس از او کاتب دیگری این هر دو صورت را تحریف $plwb'n/parwān$ دانسته و آن را در نسخه جایگزین کرده باشد. *parwān burdan* «دست پیش بردن» احتمالاً عملی آیینی است که در دورۀ تصنیف متن در هنگام سوگند خوردن به جای می‌آورده‌اند. همان‌گونه که شکی (1986: 262) متذکر شده، دست برآوردن در هنگام سوگند خوردن عملی آیینی در میان ایرانیان بوده تا ایزدان را گواه گیرند. اینک قرائت ما از این عبارت چنین است:

41) *ag ašmā bayān sahed dašn wxēš + parwān barēd pad wxarnah ī ohrmazd bē dēn ī māzdēsnañ ud wyān zarēr ī brād sōgand wxarēd.*

اگر شما خدایگان صلاح دانید، دست راست خویش پیش برید، به فرّه هرمزد، به دین مزدیسنی و جان زریر، برادر[تان]، سوگند خورید.

آخرین بخشی که در این مقاله بدان می‌پردازیم، بند ۸۴ متن، یعنی ابتدای مرثیۀ بستور بر سر پیکر کشته زریر، است. این قسمت از متن بسیار ادیبانه سروده شده و نمونه‌ای عالی از نوع ادبی مرثیه در ادبیات ایرانی میانه غربی است. اینک ما سه جمله نخست از مرثیه را یک به یک نقل و بررسی می‌کنیم:

درختی تشبیه می‌کنند که بشن و بالایش شکسته است. خوانش ما از این عبارت مبتنی است بر عبارتی که در متن پهلوانی مانوی مرثیه مارزکو آمده است:

ōn dārūg wuzurg kē bašnān āmošt ... (Boyce, 1975: 139).

ای دار بزرگ که بشنت (بالایت) بشکست ...

بر همین اساس ما **𐭠𐭥𐭥** را، همان‌گونه که نیبرگ پیشنهاد داده، *dārū* «دار» می‌خوانیم. این واژه با همین املا در متن پهلوانی درخت آسوری (بند ۲۳) نیز در کنار واژه *draxt* آمده است.^(۱۳) **𐭥𐭥** در ادامه عبارت ممکن است صورت تحریف‌شده

𐭥𐭥 *+bšn/bašn/* «بشن، بالا» باشد. **𐭠𐭥𐭥𐭥** را با افزودن **𐭠** به **𐭠𐭥𐭥** به صورت **𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥** *apžōn-it* تصحیح می‌کنیم و *apžōn* «افزون» را صفت *bašn* می‌گیریم.^(۱۴)

حال واژه مهمی که باقی می‌ماند فعل جمله است که در دو جمله بعد نیز تکرار شده است. فعل *āmašt* در مرثیه مار زکو نشان می‌دهد که احتمالاً اینجا نیز با گونه‌ای از همین فعل سر و کار داریم. ما فعل را *āmošt* می‌خوانیم. *āmošt* شاید گونه‌ای باشد از *āmašt* که به دلیل گرد شدن *a* بعد از واج لپی *m* به این شکل درآمد است.^(۱۵) حال با این شرح خوانش ما از نخستین عبارت مرثیه بستور چنین است:

halāy dārū +bašn +apžōn-it kē āmošt.

هلا دار بشن افزونت که شکست؟

اگر دو عبارت دیگر این مرثیه نیز از نظر قالب همانند همین عبارت باشند، باید در آن‌ها نیز پهلوان به موجودی تشبیه شده باشد که عضوی از پیکرش شکسته است. ما بر اساس همین فرض دو عبارت دیگر را می‌خوانیم.

𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥

در خوانش واژه دوم این عبارت، یعنی *warāz* «گراز» که زیر پهلوان بدان تشبیه شده، تردیدی نیست.^(۱۶) کلمه بعدی، یعنی **𐭠𐭥𐭥𐭥𐭥**، بنا بر فرض ما باید اندامی از اندام‌های گراز باشد. نیبرگ (1974/2: 158) این واژه را *patrān* می‌خواند به معنی «مقاوم، سرسخت» و آن را با واژه اوستایی *-paiti.ərəna* (صفتی برای گراز) می‌سنجد (درباره واژه اوستایی رک. Bartholomae, 1961: 828). پالیارو و بنونیست آن را دو واژه در نظر می‌گیرند. نخستین واژه را *pitar* «پدر» و دیگری را *xōn* «خون» می‌خوانند (Benveniste, 1932: 282). منشی‌زاده جزء دوم را *hwwd/xōd/* «خود، کلاه‌خود» خوانده است. مکنزی (1984: 162) و شکی (1986: 268) از این رأی پیروی می‌کنند. نوایی (۱۳۷۴: ۹۹، یادداشت

۱۲۳) آن را یک واژه دانسته و *patrāhand* «پیراهن» خوانده است. مزداپور (۱۳۷۱: ۲۰۸) واژه را *fatarowad* «پیشتاز» خوانده و آن را با *fratama* «سرکرده» فارسی باستان سنجیده است.

اگر فرض ما درست باشد، واژه **𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥** نام یکی از اندام‌های گراز است. ممکن است صورت متن مرکب از دو واژه باشد. جزء نخست احتمالاً *pid* «پدر» است که چون مناداست در حالت مستقیم آمده.^(۱۷) جزء دوم نام اندام مورد نظر است. ممکن است بتوان **𐭯𐭥𐭥𐭥** را به *+srwg/srūg* «شاخ» تصحیح کرد.^(۱۸) *LK/tō* در ادامه عبارت به قیاس با جمله قبلی و بعدی، که ساختار نحوی مشابهی دارند، باید به *-it* تصحیح شود. بر این اساس خوانش پیشنهادی ما چنین است:

halāy warāz pid +srūg-it kē āmošt.

هلا گراز پدر، ساخت که شکست؟

𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥 𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥

در عبارت سوم اختلاف کمتری بین محققان وجود دارد. مکنزی (1984: 162) برای آنکه بتواند *k* را در پایان واژه **𐭯𐭥𐭥𐭥𐭥** توجیه کند، پیشنهاد کرده *syng mwrwk* به *sēnmurw + (mānā)k* تصحیح شود. به نظر شکی (1986: 268) این تصحیح، که فقط به جهت توجیه وجود *k* در آخر واژه دوم است، متقاعدکننده نیست. او به پیروی از نیبرگ (1974/2: 175) *-ak* را، همانند فارسی، پسوند تصغیر (تجیب) می‌داند. همه محققان **𐭯𐭥𐭥𐭥** را *bārag* «باره، اسب» خوانده‌اند، زیرا پنداشته‌اند بستور در مرثیه‌اش از افزار و اسب زریر، که خیونان به غنیمت برده‌اند، سخن می‌گوید. ما بنا بر فرض خود واژه را *bālak* «بالک» (با پسوند تجیبی *-ak*) می‌خوانیم. **𐭯** در پایان واژه **𐭯𐭥𐭥𐭥** احتمالاً بازمانده لاحقۀ حالت اضافی، *y /-ē/*، است (درباره این نوع خاص از ساخت اضافی، رک. محمدی، زیر چاپ، «نوعی ساخت اضافی در پهلوی اشکانی»). بنا بر آنچه گفته آمد، خوانش ما از عبارت مورد بحث چنین است:

halāy sēn-ē murwag bālak-it kē āmošt.

هلا سیمرغک، بالکت که شکست؟

۲. نتیجه

در این نوشته پیشنهادهایی برای خوانش برخی عبارات رسالۀ پهلوانی یادگار زریران ارائه شد. نخست آرای محققان پیشین نقل و نقد شد و سپس نگارنده پیشنهادهایی تازه در

باب عبارات طرح کرد. اساس این پیشنهادها بر تصحیح قیاسی متن استوار است. نگارنده در راه تصحیح واژه‌ها و عبارات از مقایسه زبانی متن *یادگار زریران* با رساله پهلوانی *درخت آسوری* و متون پهلوانی مانوی بیشترین بهره را برد. متون گویشی فارسی دری که در مناطق شرق فهله، قومس، گرگان و هرات نوشته شده‌اند نیز در خوانش دو عبارت به کار آمدند. پیشنهادهای نویسنده درباره عبارات مورد بحث در این مقاله تلاشی است برای فهم بهتر متن. هرچند واژه‌ها و عبارات مبهم در *یادگار زریران* بسیار بیش از اینهاست و لازم است بحث و فحص بیشتری درباره این رساله انجام گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. چه اساس نظم هجایی بوده باشد چه ضربی یا تکیه‌ای، فرقی در نتیجه، که به هم‌ریختگی صورت منظوم است، ندارد. نخست بنویست (۱۹۳۲) فرضیه منظوم بودن متن را مطرح کرد و کوشید صورت اصلی آن را بازسازی کند.
 ۲. برای فهرست تحقیقات معتبری که تا کنون درباره *یادگار زریران* انجام شده، رک. نوابی، ۱۳۷۴: ۱۱-۱۹ و MacKenzie, 1984: 163، یادداشت ۱. بیژن غیبی (۱۳۷۵)، تجدید چاپ، با اصلاحات و اضافات، ۱۳۹۶) نیز متن را با آوانویسی و ترجمه و یادداشت‌ها به چاپ رسانده است. آخرین تحقیق معتبر از ژاله آموزگار (۱۳۹۲) است که ترجمه متن را همراه با یادداشت‌هایی منتشر کرده است.
 ۳. *یادگار زریران* با اختلافاتی در متون عربی و فارسی قرون نخستین اسلامی از جمله *غرر السیر* ثعالبی و *شاهنامه فردوسی* (که دقیقی آن را به نظم کشیده بوده) نیز نقل شده است. در برخی از مواضع می‌توان از این روایات به عنوان روایاتی جانبی برای تصحیح متن بهره برد.
 ۴. همان‌گونه که شروو متذکر شده (1982: 192)، ترکیب *asp* و *paydag* با ترکیب *asp* و *mard* در کتیبه‌های ساسانی قابل مقایسه است.
 ۵. بهار (۱۳۸۴: ۲۶۵) راه دیگری رفته است. او واژه *گران* را *grān* خوانده و «عظیم» معنا کرده تا با *burz* به معنی «بلند» هماهنگ باشد: «گران بشن (= قله عظیم) و کوه بلند».
 ۶. باید به *kōfān* ترجمه می‌شد. این معادل‌گذاری در دیگر متن‌های پهلوی هم دیده می‌شود (*داستان گرشاسب*، ۱۳۷۸: ۳۹۹):
- pas ātaxš ud ērmān yazad āyōšust ī andar kōfān garān tāzēnd.*
- اینجا احتمالاً *kōfān* به عنوان معادل *garān* در حاشیه نوشته شده بوده و سپس در طول استنساخ‌ها به متن رفته و پیش از *garān* قرار گرفته است.
۷. ترادف این دو واژه را می‌توان در ترکیب «برز و بالا» و گونه دیگر آن «بشن و بالا» دید (شواهد به نقل از *لغت‌نامه دهخدا*): وه که برخی ز پای تا سر او/بشن و بالای چون صنوبر او (انوری)؛ بدان برز و بالا ز بیم نشیب/ شد از آفریدون دلش پرنشیب (فردوسی).
 ۸. متن درباره سفر تبلیغی امو (مبلغ مانی در خراسان) به کوشان است. ضمناً اصطلاح *pahlawānīg* در همین متن آمده است. پس دور نیست که گونه گویشی پهلوانی به متن راه یافته باشد.

۹. خالقی برزکوه را ترکیب وصفی مقلوب گرفته خوانده گرفته به معنی «کوه بلند». اما در همین داستان شواهدی هست که مسکن هوم بر تیغ یا قلّه کوه بوده است:

یکی جای دارم بدین تیغ کوه پرستشگه بنده دور از گروه
(همان جا، بیت ۲۲۸۱)
ز تیغ آمدم سوی آن غار تنگ کمندی که زَنار دارم به چنگ ...
(همان جا، بیت ۲۳۱۲)

ضمن آنکه بنا بر مندرجات هوم یسن، هوم بر قلّه کوهها جای دارد:

*frā tē mazdā barat pauruuanīm aiβiānhanəm stəhrpaēsənhəm mañiu.tāštəm
vañvhīm daēnām māzdaiasnīm āat aṅhe ahi aiβiāstō baršnuš paiti gairinām
drājanhe aiβiāitīšca grauuūsca mąθrahe (Y. 9.26).*

مزدا نخست به تو پیشکش کرد کمر بند آراسته به ستاره مینوتراشیده - دین به مزدیسنی - را.
پس کمر بسته آن هستی بر قلّه های کوهها برای نگه داری لگامها (وقفها) و عصاهای (تکیه های)
مانثره.

*staomi māēγəmca vārəmca yā tē kəhrpəm vaxšaiiatō baršnuš paiti gairinəm staomi
garaiiō bərəzañtō yaθra haoma urūruđuša (Y. 10.3).*

می ستایم میغ و باران را که می بالانند پیکر تو را بر قلّه های کوهها. می ستایم کوه های بلند را
آنجا که ای هوم رسته ای.

*...vīspe haoma upastaomi yatcit baršnušuuā gairinəm yatcit jafnušuuā raonəm ...
(Y. 10.17).*

همه هومها را می ستایم چه آنها که در قلّه های کوهها هستند، چه آنها که در ژرفاهای رودها
هستند.

۱۰. دهخدا با ذکر همین بیت به معنای «قله» برای واژه برز اشاره کرده است. خالقی به جای برز در متن
«پشت» آورده. ما صورت نسخه های س، لن، لن ۲، ب را نقل کرده ایم.

۱۱. انتساب ایوبکر عتیق نیشابوری به هرات قطعی نیست. برخی منابع اصل او را از هرات می دانند (رک.
معینی، ۱۳۹۳). این ساخت تمنایی هنوز در گونه فارسی هرات رایج است.

۱۲. بارتولومه نخستین محقق است که مرثیه بستور را برگرفته از شعری حماسی دانسته است:
*Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten IV, Sb. Heidelberger Ak. d. d.
Wissenschaften, 1922, 6. Abh., 22.*

به نقل از بویس: Boyce, 1987: 129.

۱۳. شاید draxt در اصل توضیحی بوده برای dārū که به متن راه یافته است.

۱۴. *aβzūdan* برای رشد و بالا گرفتن درخت در متون ایرانی میانه غربی به کار می رود. مثلاً در این
عبارت از بند ۴ متن *اندروز دانیان* به مزدیسنان:

*pas kālbod ī mardōmān ōwōn homānāg čiyōn draxt-ē ka kārēnd ud rōyēd ud aβzāyēd
ud waxšēd.*

پس کالبد مرمان همچون درختی است که بکارند و بروید و بیفزاید و ببالد.

۱۵. چئونگ (2007: 272) ریشه *maz-* را برای *āmaštan* پیشنهاد می کند. البته شواهد چندانی برای
وجود این ریشه در این معنا وجود ندارد. نیبرگ (1974/2: 16) فعل را *āmušt* خوانده و آن را از ریشه

mard- «شکستن، خرد کردن» مشتق دانسته است. او برای توجیه آوایی تحول صورت *-ā-mīsta** ایرانی باستان به *āmušt* به تحول *-rst* به *št* در افعالی چون *waštan* اشاره می‌کند. اما وجود ماده مضارع این مصدر یعنی *-āmaz* در زبان پهلوانی مانوی وجه اشتقاق نیبرگ را مردود می‌سازد. به نظر نگارنده ممکن است فعل *āmaštan* یا *āmoštan* از ریشه *marz-* مشتق شده و با ماده مضارع *-māz* در بند ۱۲ رساله پهلوانی درخت آسوری مرتبط باشد.

۱۶. در بند ۴۶ همین رساله نیز *warāz* به عنوان استعاره‌ای از پهلوان به کار رفته است:
fradāg rōž kað pahikōbēnd nēw pad nēw ud warāz pad warāz.

فردا روز (در میدان نبرد) که بکوبند دلیر بر دلیر و گراز بر گراز.

۱۷. احتمال وجود واژه *pid* اینجا بیش از *pidar* است، زیرا همان‌طور که سیمزویلیامز نشان داده، اسامی خانودگی مختوم به *-ar* در دوره میانه وقتی منادا باشند، عموماً در حالت مستقیم، یعنی بدون *-ar*، می‌آیند (رک. Sims-Williams, 1981: 167).

۱۸. اگر انحنای بالای *سد* را در ابتدای واژه *سد* برداریم، می‌توانیم فرض کنیم این صورت تحریفی بوده است از *س*. در این صورت می‌توان واژه را به آسانی به *س* یا *س* تصحیح کرد. در خط پهلوی کتابی در بیشتر جاها واژه *srū* به صورت *slwb* نوشته می‌شود. در این متن شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ممکن است کلماتی را که املاهای معمولشان در پهلوی با *س* است با *س* بنویسند. مثلاً در بند ۴۶ واژه *warāz* با املا *wr²c* آمده نه *wl²c* که املاهای معمول آن است. این نکته آمدن *srwg* را در خط به جای *slwg* توجیه می‌کند.

منابع

- آموزگار، ژاله، ۱۳۹۲، *یادگار زیریران*، تهران، معین.
- ابن معروف، محمد بن عبدالخالق، ۱۳۵۱، *کنز اللغات*، تصحیح رضا علوی، تهران، مرتضوی.
- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۸۹، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران، سمت.
- بهار، مهرداد، ۱۳۸۴، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، آگه.
- پاینده، محمود، ۱۳۶۶، *فرهنگ گیل و دیلم*، تهران، چاپخانه سپهر.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۶، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران (دوره جدید).
- دیلمی، ابوالفضل، *تفسیر دیلمی*، نسخه شماره ۱۷۱۹۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- رازی، ابوالفتوح، ۱۳۸۹، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، به تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- عریان، سعید، ۱۳۹۱، *متن‌های پهلوی*، تهران، علمی.
- غیبی، بیژن، ۱۳۹۶، *دوازده متن باستانی*، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، *شاهنامه*، ج ۷، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- محمدی، میثم، ۱۳۹۸، «پژاردن، پچاردن/ پجاردن، پیچاردن/ پیچاردن: تأملی در باب جغرافیای گویشی، دایرة معنایی و اشتقاق»، فرهنگنویسی، ش ۱۵، ص ۱۶۹-۱۸۵.
- محمدی، میثم، زیر چاپ، «نوعی ساخت اضافی در پهلوی اشکانی».
- مزدایور، کتایون، ۱۳۷۱، «چند واژه از یادگار زریران»، فرهنگ، ش ۱۳، ۲۰۷-۲۱۶.
- مزدایور، کتایون، ۱۳۷۸، بررسی دستنویس م. / او ۲۹: داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر، تهران، آگه.
- معینی، محسن، ۱۳۹۳، «تفسیر سوراآبادی»، دانشنامه جهان اسلام.
- <http://rch.ac.ir/article/Details?id=11035>
- میرفخرایی، مهشید، ۱۳۹۰، روایت پهلوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوابی، یحیی ماهیار، ۱۳۷۴، یادگار زریران، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه، تهران، اساطیر.
- Bartholomae, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, zusammen mit den Nacharbeiten und Vorarbeiten. Strassburg: Karl J. Trübner, 1904, repr. Berlin – New York, Walter de Gruyter.
- Benveniste, É., 1932, “Le mémorial de Zarēr,” *Jurnal Asiatique*, 245-93.
- Boyce, M., 1975, *A reader in Manichaeian Middle Persian and Parthian*, (*AcIr* 9), Leiden, Brill.
- Boyce, M., 1987, “Ayādgar ī Zarērān,” *Encyclopædia Iranica*, Vol. III, Fasc. 2, 128-129.
- Boyce, M., 1957, “The Parthian *gōsān* and Iranian Minstrel Tradition,” *Jornal of the Royal Asiatic Society*, 10-45.
- Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Lieden, Brill.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaeian Texts*, Vol. III: *Texts from Central Asia and China*, edited by Nicholas Sims-Williams. Part 1: *Dictionary of Manichaeian Middle Persian and Parthian*, Turnhout (Belgium), Brepols.
- Durkin-Meisterernst, D., 2014, *Grammatik des Westmitteliranischen (Parthisch und Mittelpersisch)*, Wien.
- Jamasp-Asana, J. M., 1913, *The Pahlavi Texts Contained in the Codex MK II*, Bombay (repr. Tehran, 1971-72).
- Josephson, J., 1997, *The Pahlavi Translation Technique as Illustrated by Hōm Yasš*, Uppsala.
- MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.
- MacKenzie, D. N., 1984, “Review of Davoud Monchi-Zadeh, *Die Geschichte Zarer’s*,” *Indo-Iranian Journal* 27, 155-163.
- Monchi-Zadeh, D., 1981, *Die Geschichte Zarer’s*, Uppsala, University of Uppsala.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi, Part II: Glossary*, Wiesbaden, Harrassowitz.
- Pagliari, A., 1925, *Il testo pahlavico Ayātkār-i Zarērān*, Rome.
- Shaki, M., 1986, “Observations on the Ayādgar ī Zarērān,” *Archiv Orientalni* 54, 257-271.

- Sims-Williams, N., 1981, "Notes on Manichaean Middle Persian morphology," *Studia Iranica* 10, 165–176.
- Skjærvø, P. O., 1982, "Review: D. Monchi-Zadeh, *Die Geschichte Zarēr's*, Uppsala, 1981," *Journal of the Royal Asiatic Society*, 191-192.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.293161.756

Print ISSN: 2252-0643-Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

Ἀρμαμίθρης: A Median Name in the Assyrian Kings List

Mehrdad Malekzadeh¹

Assistant Professor, the Iranian Center for Archaeological Research (ICAR), Research Institute of Cultural Heritage & Tourism (RICHT)

Received: November, 30, 2019; Accepted: February, 29, 2018

Onomastics, a branch of historical linguistics, is of great significance for historical, historico-geographical, and anthropological studies. In the field of ancient Iranian studies, onomastics serves as a means to respond to a broad range of questions. For example, study of Median history and culture, suffering a lack of written evidence in Median language, has always been dependent on onomastic data recorded in non-Median sources. The present article focuses on the etymology of Ἀρμαμίθρης, an originally Median personal name attested in the list of Assyrian kings by Ctesias of Cnidus, and attempts at explaining the presence of a Median name in that context, that may lead to a better understanding of the narrative history of Assyria and Media in ancient time.

Keywords: Onomastics, Median Names, Assyrian Names, Harmamithres [Ἀρμαμίθρης], Assyrian King List, Median Narrative History.

1. Email of the author: malekzadeh.mehrdad@gmail.com

هرامیترس: یک نام "مادی" در فهرست پادشاهان آشور!

مهرداد ملکزاده^۱

استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی، تهران

(از ص ۱۲۳ تا ص ۱۵۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۹/۹؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

نام‌شناسی از شاخه‌های زبان‌شناسی و خصوصاً زبان‌شناسی تاریخی است که بیشترین رابطه موضوعی و مفهومی را با تاریخ و جغرافیای تاریخی و انسان‌شناسی دارد. در گستره ایران‌شناسی، نام‌شناسی هم تاریخچه‌ای درازدامن دارد و هم کاربرد بسیار؛ از جمله، پژوهشگران تاریخ و فرهنگ دوره ماد به دلیل کمتر شناخته بودن زبان مادی و ویژگیهای آن، همیشه خود را نیازمند به پژوهشهای نام‌شناسی می‌بینند تا شاید بر پایه آن به چندوچونی زبان مادی راه جویند. در مقاله حاضر با تحلیل نام‌شناختی و ریشه‌شناختی نام هرامیترس، نامی در اصل مادی که در فهرست‌های سپسین، در بافتار و بستر تاریخی متفاوتی، و در سیاهه پادشاهان آشور (که به مجموعه روایات و حکایات منقول از کتسیاس کنیدوسی بازمی‌گردد) درج شده، به بی‌جویی دلیل وجودی و علت حضور این نام در چنان بافتار و بستری خواهیم پرداخت و در پایان اندکی به بازسازی تاریخ روایی آشور و ماد نزد باستانیان نزدیک خواهیم شد.

واژه‌های کلیدی: نام‌شناسی، نام‌های مادی، نام‌های آشوری، هرامیترس، فهرست پادشاهان آشور، تاریخ روایی ماد.

مقدمه

پیرنیا (۱۳۱۱: ۲۰۰-۲۰۱) درباره فهرست‌های گوناگون شاهان ماد چنین نوشته: «راجع به اسامی پادشاهان ماد هشت جدول به دست آمده، پنج از هرودوت و سه از کتزیاس». این جداول هشتگانه، بی‌آنکه پیرنیا ارجاعی درباره‌شان بدهد یا چیزی بیشتر درباره‌شان بیفزاید، گویا همان جداولی است که فردیناند یوستی در نوشته خود، «تاریخ ایران از گذشته‌های دور تا پایان ساسانیان»، در جلد دوم *شالوده فقه اللغة ایرانی*، بر پایه تطبیق فهرست‌های گاه‌نگاشتی متقدم از شاهان ماد ترتیب داده (Justi, 1904: 406-407, n. 9).

این فهرست‌ها در واقع برگرفته از سنت کهن گاه‌نگاری نویسی^۲ و گاه‌نامه‌نویسی^۳ و پس‌انتر رویدادنامه‌نویسی^۴ است. تاریخچه رویدادنامه‌نویسی‌های سپسین را می‌باید در سنت رویدادنامه‌نویسی یونانی، و سپس مسیحی-یونانی، دنبال کرد. پیش از آن سنت، و حتی پیش از پیدایی مسیحیت، رویدادنامه‌نویسی از سبک‌های تاریخ‌نگاری دوره

۱. رایانامه نویسنده:

malekzadeh.mehrdad@gmail.com

2. chronographia

3. chronicles

4. chronicon

یونانی‌مآبی می‌بود. شاید بتوان اثر جغرافیدان بزرگ اسکندرانی، اراتستن کورینی^۱، به نام *گاهنگاری*^۲ (احتمالاً از حدود سال ۲۰۰ ق.م.)، و اثر وقایع‌نگار یونانی، آپلودوروس آتنی^۳، به نام *گاهنامه*^۴ (پیش از ۱۴۳ ق.م.)، و اثر تاریخ‌نگار گالاتیایی، کاستور رودسی^۵، با نام *گاهنامه*^۶ (احتمالاً از حدود سال ۶۰ ق.م.)، را از نخستین نمونه‌های این سنت دانست. *گاهنگاری* اراتستن گویا مشتمل بر اخبار عالم از جنگ ترویا تا مرگ اسکندر (Niese, 1888)، *گاهنامه* آپلودوروس متضمن تاریخ یونان از فروافتادن ترویا تا زمان تصنیف کتاب (Jacoby, 1902)، و *گاهنامه* کاستور گویا شامل تاریخ امپراتوری آشور هم بوده است (Schwartz, 1894). رویدادنامه‌نویسی در تاریخ‌نگاری پیش از قرون وسطی و پس از آن به اوج خود رسید و در تاریخ‌نویسی بسیاری از مردمان مشرق‌زمین (خصوصاً ارمنیان و سریانیان و سپس اعراب مسلمان و ایرانیان روزگار اسلامی) تأثیر بسیار کرد (Mosshammer, 1979; Burgess, 1999; Witakowski, 2000).

این فهرست‌ها مشتمل است بر سیاهه پادشاهان گاه افسانه‌ای و غیرتاریخی سرزمین‌های باستانی (مانند آشوریان و بابلیان و کلدانیان، و مادها و پارس‌ها، یونانیان و رومیان، و ...) که نام و نشان‌شان به دست نویسندگان بعدی رسیده. یکی از مهمترین اینها، که بعدها به کرات در چند فهرست از این مجموعه فهرست‌ها نقل شده، پاره‌متنی است در اصل منسوب به کتسیاس کنیدوسی و سپس مشهور به *سیاهه پادشاهان آشور* (جدول شماره ۱)^۷، فهرستی به‌ظاهر مغشوش و مجعول، مملو از نام‌های غیرآشوری و غیراکدی، گاه ایرانی و گاه یونانی (Gilmore, 1888, fr. 46, p. 191; Jacoby 1958, fr. 688): (T11, T13, T19)؛ فهرستی با نام‌هایی ایرانی مانند *سِرکسیس*^۸، *آرئیوس*^۹، *هرمامیثرس*^{۱۰}، *میثرایوس*^{۱۱} و ... (Rawlinson, 1862: 329; Sayce, 1896: 183)، که با فهرست واقعی این پادشاهان، چنان‌که بعدها بر اثر کاوش شهرهای باستانی آشور به دست آمده (Yamada, 1992)، کمترین همسانی را دارد (Boncquet, 1990). درباره چندوچونی و چیستی و کیستی نام‌های ایرانی باستان در این فهرست‌ها هنوز پژوهش همه‌جانبه‌ای انجام نشده؛

1. Ἐρατοσθένης ὁ Κυρηναῖος
2. Χρονογραφίαι
3. Ἀπολλόδωρος ὁ Ἀθηναῖος
4. Χρονικά
5. Κάστωρ ὁ Ῥόδιος
6. Χρονικά
7. *Catalogus Regum Assyriorum*
8. Ξέρξης
9. Ἄρειος
10. Ἀρμαμίθρης
11. Μιθραῖος

فقط رودیگر اشمیت در یک مقاله نسبتاً کوتاه منحصراً به برخی نام‌های شاهنشاهان هخامنشی در این فهرست‌ها پرداخته (Schmitt, 2002) و جای پژوهش‌های بیشتر در این باره خالی است. در این مقاله، ما فقط به یکی از نام‌ها خواهیم پرداخت: هرمامیثرس^(۱) نامی گویا چندان خوش‌آهنگ و رمزآلود که حتی ویکتور هوگو در *افسانه روزگاران* (Hugo, 1859: 159)، در کتاب ششم، «پادشاهانی از مشرق‌زمین»، آن را در کنار بسیاری از دیگر نام‌آوران تاریخ دنیای باستان فهرست کرده است:

وه چه نیک‌اند، آرشک، داریوش، آرمامیثرس،
 هووخشتر، سیئوس، داردانوس، درکولاس،
 خشیارشا، نبونصر، آسرخدون، دریغ!
 ما سپاهیان بسیار به کارزار روانه ساخته‌ایم؛
 ماییم آنتیوخوس، خسرو، اردشیر،
 سسوستریس، هانیبال، آرشتی وئیگ، سولا،
 آشیل، عمر، سزار، ما می‌میریم، می‌دانیم.

[سطر ۱۵]

۱. پسران داتیس در تواریخ هرودوت و در گلنبشته‌های باروی تخت جمشید

هرودوت در شرح لشکرکشی بزرگ خشیارشا به یونان در سال ۴۸۰ ق.م، در بند ۸۸ از کتاب هفتم *تواریخ* (Strassler, 2007: 530)، در فهرست سپاهیان شاه بزرگ که در دشت دوریسکوس^۱ جمع آمده بودند، فهرستی که برخی پژوهشگران آن را فهرست دوریسکوسی هرودوت^۲ می‌خوانند (Herzfeld, 1968: 351-353)، نام دو پسر داتیس^۳، سپهسالار مادی داریوش بزرگ در ماراتن، را آورده: هرمامیثرس و تیتایوس^۴ و آنان را فرمانده سواره‌نظام خوانده (Hauben, 1973: 23; Barkworth, 1993: 150). دیوید لوئیس لازم دانسته که یادآور شود مادستان سرزمین باستانی اسپ‌پروری بوده و عجیب نیست که این دو پسر داتیس از فرماندهان سواران بوده‌اند (Lewis, 1985: 113-114). هرودوت، متأسفانه، دیگر از این دو پسر داتیس هرگز یادی نکرده است. درباره پدر ایشان نیز همین می‌دانیم که مادی‌زاد بوده و برای پارسیان می‌جنگیده و به گفته یونانیان در ماراتن شکست خورده بود (تواریخ، کتاب ششم، بند ۹۴، ۹۷-۹۸، ۱۱۸-۱۱۹، در: Strassler, 2007: 464, 466, 475-477؛ کتاب هفتم، بند ۸، ۱۰، ۷۴، ۸۸، در: Id.: 496, 498, 527, 530)، و به ادعای کتسیاس (پاریسک، کتاب دوازدهم-سیزدهم، بند ۲۲ و ۲۵) در آن نبرد کشته شده بود (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 181-182). البته قصه کتسیاس با روایت

1. Δορίσκος
2. Herodotus' Doriscus Catalogue
3. Δάτις
4. Τιθαίος

هرودوت، که از کارهای داتیس پس از جنگ ماراتن خبر می‌دهد (تورینخ، کتاب ششم، ۱۱۸-۱۱۹، در: Strassler, 2007: 475-477)، در تناقض است (Raubitschek, 1957; Molitor, 1986). درباره داتیس، علاوه بر نوشته‌های یونانی، در گلنبشته‌های باروی تخت‌جمشید نیز (در متن PFNN 1809)، به شکل عیلامی‌نویس‌شده داتیسه^۱، آگاهی‌های اندکی در دست است (Lewis, 1985; Schmitt, 1994: 127; Tavernier, 2007: 172, no. 4.2.522).

دست‌کم یک نام که با هرمامیثرس ریشه مشترک دارد نیز در متون باروی تخت‌جمشید دیده شده، به شکل عیلامی‌نویس‌شده *Har-ba-mi-iš-ša* که در پارسی باستان به صورت *Arbamiça**، متشکل از *Arba** و *miça**، بازسازی می‌شود (Benveniste, 1958: 54; Benveniste, 1966: 82; Grantovskii, 1970: 268 [2nd ed., 2007: 305]; Mayrhofer, 1973: 154, no. 8.449; Hinz, 1975: 35; Schmitt, 1976: 31, n. 45; Schmitt, 1978: 420, no. 16a; 421, n. 13; Tavernier, 2007: 110, no. 4.2.86). نبود شکل *miθra** که سنتاً مادی دانسته می‌شود، و حضور شکل *miça**، که پارسی به شمار می‌آید (Wikander, 1952)، نشان از آن دارد که این فرد احتمالاً نام پارسی دارد. اما در اسناد بابلی متعلق به حدود سال ۴۵۱ ق.م.، شکل اکدی‌نویس‌شده *Ar-ba/ma-mi-ri?*^(d) آمده است که در مادی به *Arbamiθra**، متشکل از *Arba** و *miθra** بازسازی می‌شود (Eilers, 1936: 173, n. 1; Zadok, 1977: 98; Schmitt, 1978: 424, no. 45a; Tavernier, 2007: 111, no. 4.2.88).^(۲)

جالب اینکه بازتاب تحولات آوایی سپسین در نام هرمامیثرس نیز در همین اسناد بابلی (اما از نظر تقویمی قدیمی‌تر) قابل پیگیری است. در میان منابع مربوط به واپسین سال پادشاهی داریوش و شاید نخستین سال خشایارشا، ۴۸۵ ق.م.، نامی به شکل اکدی‌نویس‌شده *Ar-ba/ma-mi-iθ-ri** آمده که به *arbamihra**، متشکل از *Arba** و *mihra**، بازسازی می‌تواند شد (Thompson, 1927: 13; Eilers, 1936: 173, n. 1; Mayrhofer, 1973: 154, no. 8.449; Hinz, 1975: 35; Zadok, 1977: 95; Joannès, 1990: 4; Dandamayev, 1992: 30, no. 15; Tavernier, 2007: 111, no. 4.2.87). تحول آوایی از *miθra** در ایرانی باستان به *mihra** در ایرانی میانه دارد. هینتس این شکل را «مادی میانه» می‌خواند (Hinz, 1975: 35).^(۳)

نام دیگر پسر داتیس، تیتایوس، هم گویا به شکل عیلامی‌نویس‌شده زیشاویش^۲ در برخی گلنبشته‌های باروی تخت‌جمشید (Tavernier, 2007: 155-156) آمده باشد

1. Da-ti-ia

2. Zi-iš-ša-u-i-iš

Lewis, 1977: 592; Lewis, 1985: 114; Brosius, 2007: 30, n. 26; Garrison, 2014: 72,)
(^۴) .n. 29; Garrison, 2017: 388; Schmitt, 1976: 32

ریشه نام داتیس و پیوند آن با *داد* (ایرانی باستان: **dāta*) از دیر باز روشن بود (Keiper, 1877: 82; Justi, 1895: 18; Swoboda, 1901: col. 2227) و شکل مادی (باستان) آن قابل بازسازی: **Dāt-īya* (Schmitt, 1994: 126;) (Schmitt, 1984: 468, n. 38a; Schmitt, 2006: 96-97, no. 2.13). دیاکونوف می‌نویسد: «از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد به تقریب تمام نام‌های مادی که به ما رسیده ریشه واضح ایرانی دارند»، اما در زیرنویس، در کنار یکی دو نام دیگر، ریشه‌شناسی تیشایوس را هم مستثنا می‌کند، یعنی آن را ایرانی نمی‌داند، ولی در ایرانی بودن نام‌های داتیس و هرمامیترس شکی ندارد، هرچند که به ریشه آنها هم اشاره‌ای نمی‌کند (Diakonoff, 1956: 149, n. 2 [in Persian] (translation, 482-483, n. 22).

در نام هرمامیترس آنچه روشن می‌نماید جزء میتره، سپس تر مهر، خدای باستانی هندوایرانیان، است و این نیز از دیر باز روشن بود (Justi, 1895: 503; Stonecipher, 1918: 20-21؛ قس راولینسن که به یکی از معانی دیگر میتره، «دوست و دوستی» توجه دارد: Rawlinson, 1865: 145). یونانیان هم‌روزگار هرودوت به جستن ریشه‌شناسی عامیانه برای نام‌های شرقی و خصوصاً ایرانی علاقه وافری می‌داشتند (Armayer, 1978; Hornblower, 2000; Schmitt, 2007) و در خود اثر پدر تاریخ هم این مورد صراحتاً ثبت شده است (تورخ، کتاب ششم، بند ۹۸، در: Strassler, 2007: 466). آنان در نام *Ἀρμαμίθρης* دو جزء *ἄρμα* و *Μίθρας* را می‌یافتند: جزء دوم که از پیش معلوم بود (Liddel-Scott, 1979: 513)، و جزء یکم را با واژه یونانی *ἄρμα* به معنی گردونه جنگی (Id.: 117) در پیوند می‌دیدند (Eilers, 1936: 173, n. 1; Schmitt, 1967: 133, n. 102; Mayrhofer, 1973: 154; Hinz, 1975: 35; Schmitt, 1976: 31; Harrison, 1998: 36, n. 139). بدین‌سان، معنی نام او را «گردونه‌ران مهر» می‌انگاشتند (Armayer, 1978: 148).

از اینها گذشته، چنین به نظر می‌رسد که هرودوت سنتاً بیشترین نام‌های پارسی (و مادی) را که با میتره در پیوند بودند به شکل *Μίτρα* یونانی‌نویس کرده و نه به شکل *Μίθρα*، و حتی پدرخوانده چوپان مادی کوروش را *Μιτραδάτης* آورده است (Justi, 1895: 209) و نه *Μιθραδάτης*، و برخلاف آن، هم او، نام مورد بحث ما را *Ἀρμαμίθρης* آورده و نه مثلاً **Ἀρμαμίτρης*، در حالی که بازنده‌های سپسین این نام در برخی متون رویدادنامه‌نویسی لاتین و ارمنی و سریانی و جز آن، چنانکه پایین‌تر خواهیم دید، نشان‌دهنده آن است که احتمالاً ضبط *Ἀρμαμίθρης* هم خالی از وجه نیست. برخی پژوهشگران این اختلاف را تصادفی نمی‌دانند (David, 2017; Hegyi,)

1973). اما به واقع، سوای ادعاهای مربوط به بازتاب احتمالی جهان‌بینی هخامنشی و تبلیغات سیاسی و نظامی آنان در تدوین سیاهه سپاهان خشیارشا در دشت دوریسکوس (David, 2017: 78ff.)، به نظر می‌رسد این اختلاف بیشتر مربوط به منابع متنوع بخش‌های مختلف *تواریخ* هرودوت باشد (Hegy, 1973: 86) و اینکه در اینجا (فهرست دوریسکوسی)، متن هرودوت، خصوصاً در بازتاب شکل یونانی‌نویس‌شده نام‌های ایرانی، تحت تأثیر ویژگی‌های زبان‌شناختی خاصی مربوط به غرب آناتولی قرار داشته (قس Rollinger, 2003: 260)، و مارتین هرمان بیش از صد سال پیش از این نشان داده که سرچشمه این بخش از *تواریخ* هرودوت نوشته‌های هکاتایوس، جغرافیدان اهل میلئوس، از شهرهای غربی آناتولی بوده است (Herrmann, 1911).

یوستی (Justi, 1895: 127)، به گونه‌ای باورنکردنی، با توجه به ریشه‌شناسی عامیانه یونانی و ذکر هم‌ریشگی با واژه یونانی $\alpha\rho\mu\alpha\tau$ ، به بازسازی شکل اوستایی **harema* دست زده و Ἀρμαμίθρης را «دوست (دار) گردونه (های) جنگی» معنی کرده؛ استون‌سایفر (Stonecipher, 1918: 21) به *arm* به معنی بازو و دست توجه و نام *هرمامیثرس* را به «آنکه او دست مهر است / آنکه دست مهر با اوست» ترجمه کرده؛ مایرهورفر (Mayrhofer, 1973: 154) و هینتس (Hinz, 1975: 35) این نام را به معنی «دوست جوان» دانسته‌اند؛ تاورنیه، با اتکا به نقل قولی شفاهی از رودیگر اشمیت، معنی «دوست» را برای میثره در این نام نمی‌پذیرد، چون این کلمه فقط در زبان‌های هندی معنی «دوست» هم دارد و نه در زبان‌های ایرانی. به باور او، بهترین تعبیر برای میثره همان «پیمان» یا «ایزد پیمان» است. در نهایت او این نام را به معنی «جوان با استعانت از مهر» می‌داند (Tavernier, 2007: 110). این در حالی است که گرشویچ، با بازسازی شکل ایرانی باستان *-arpa(h)** در معنی «حمایت، پشتیبانی»، می‌پنداشت که *Harbamišša* به معنی «آنکه به *آرپ* می‌اندیشد» است (Gershevitch, 1970: 86). لوئیس هم البته در جزء نخست این نام، به گمان او *-Harma*، عنصری ایرانی دیده، ولی در فهم ریشه‌شناسی آن نکوشیده است (Lewis, 1985: 114).

۲. فهرست پادشاهان آشور در گاهنامه‌ها و گاهنگاری‌های کهن

اوید در *دگردیسیها* (۸ م.)، که حکایت شاعرانه‌ای است در وصف تاریخ جهان از آغاز آفرینش تا زمانه فرمانروایی گایوس یولیوس کایسر (سزار)، گویا نام *آراممیثرس* را نیز به عنوان یکی از پادشاهان آشور آورده بوده (Cole, 2008: 45)، ولی بر سر خوانش آن نام در متن سروده (و سرچشمه آن: *گاهنامه کاستور رودسی*) اختلاف نظر بسیار هست (loc. cit., n. 76).

اما سرنخ فهرست کتسیاسی از پادشاهان آشور^۱ را شاید بتوان در ترجمه‌های لاتین پاره‌متن‌های برجای‌مانده از *گاهنامه* کاستور، مشهور به *یادگارهای کاستوری*^۲، جست (Schwartz, 1894). در آن فهرست، هفتمین یا هشتمین آراممیثرس نام داشته است (Cory, 1832: 77; Müller, 1862: 159). گویا سکستوس یولیوس آفریکانوس^۳، در اثر خویش، *گاهنگاری‌ها*، سیاهه‌ای از پادشاهان آشوری را آورده بوده که هشتمین آنها هرمامیثرس نام داشته (Cory, 1832: 70; Gelzer, 1880: 212) و ۳۸ سال پادشاهی کرده (جدول شماره ۲). نه اثر کاستور و نه آن آفریکانوس به‌تمامی به ما نرسیده و تنها پاره‌هایی از آنها در نوشته‌های سپسین نقل شده؛ از جمله اوسیبیوس، اسقف قیساریه^۴ (ح ۲۶۰-۳۴۰ م.)، در *تاریخ جهانی*^۵ خویش، در سیاهه پادشاهان آشور^۶، در مرتبه هفتم، نام آراممیثرس (آرامیثس!) را هم آورده (Schone and Petermann, 1875, original text, col. 63, و بر مبنای برگردان لاتین از ترجمه ارمنی و گویا به غلط: Amramithes؛ نیز رک. Aucher, 1818: 98). پس از آن، در متن مشهور به *دومین پی‌آیند پادشاهان*^۷، در نسخه ترجمه لاتین پرنیموس قدیس (۳۴۷-۴۲۰ م.)، موسوم به *مصحف پرنیموسی*^۸، در مرتبه هفتم سیاهه پادشاهان آشور^۹، نام آراممیثرس آمده (Schone and Petermann, 1875, supplement I, section B, col. [25]; Helm, 1913: 28, line 19; Helm, 1926: 43; نیز رک. Helm, 1956: 28a). در *گاهنگاری کوتاه*^{۱۰}، که پاره‌متن گاهشناختی بی‌نام‌نشانی است، در مرتبه هفتم و هشتم سیاهه پادشاهان آشور^{۱۱}، نام‌های *سیرکسیس* و *بیلوخوس*^{۱۲} درج شده و از هرمامیثرس خبری نیست (Schone and Petermann 1875, supplement II, section 4, col. 84). ولی در فهرست پادشاهان آشوری و زمان آنان^{۱۳}، منقول در متنی موسوم به *گزیده‌ای پریغلط* به *زبان لاتینی*^{۱۴} مشهور به *بارباروس*^{۱۵} که در حدود سال

1. Assyriorum Regem
2. *Castoris Reliquiæ*
3. Sextus Julius Africanus
4. Ευσέβιος της Καισαρείας
5. *Παντοδαπή ἱστορία*
6. Assyriorum Reges
7. *Regum Series secundum*
8. *Hieronymi Codices*
9. Reges Assyriorum
10. *Χρονογραφειῶν σύντομον*
11. ΒΑΣΙΛΕΙΣ ΑΣΣΥΡΙΩΝ
12. Βηλόχοος
13. Assyriorum regna et tempora
14. *Excerpta Latina Barbari*
15. Barbarus

۷۵۰ م. از اصلی یونانی، که شاید بتوانش رویدادنامه اسکندرانی^۱ گفت، به لاتین ترجمه شده (Hoeveler, 1895)، نام آرمامیثروس^۲ به عنوان هشتمین پادشاه دیده می‌شود (Gelzer, Schone and Petermann 1875, supplement II, section 6, col. 214). نیز رک. (1885: 325). در گزیده گاهنگاری‌ها^۳ از گیورگیوس سینکلوس^۴ نویسنده بیزانسی (درگذشته پس از ۸۱۰ م.)، نیز نام هرمامیثرس پادشاه آشوری (جدول شماره ۳) درج شده است (Dindorf, 1829/I: 193, line 11; Cory, 1832: 70; Gelzer, 1885: 205; Mosshammer, 1984: 117, line 23; Adler and Tuffin, 2002: 145; Annus [2015], 8th king in the list). از میان دیگر آثار، در بند ۱۹ کتاب نخست از تاریخ ارمنیان نوشته موسس خورناتسی (موسی خورنی) در قرن پنجم میلادی نیز در فهرست شاهان کلدانی این نام به شکل آرمامیثروس^۵ آمده (Thomson, 1978: 105); باغداساریان، ۱۳۹۷: ۱۳۰؛ نیز رک. (Petrosyan, 2014: 67). پس از آن در آغاز قرن ششم میلادی، در بخش «گاهشناسی»^۶ از کتاب حکمت الهی^۷، که به قلم نویسنده مسیحی ناشناسی نوشته شده و اکنون قطعات پراکنده‌ای از آن در دست است (Beatrice, 2001)، هفتمین پادشاه فهرست آشوریان، آرمامیثروس^۸ نام دارد (Id.: 105). در رویدادنامه سریانای بی‌نامی، اشتباهاً منسوب به دیونیسیوس تل‌محری^۹، بطریق یعقوبی سال‌های ۸۱۸ تا ۸۴۵ م. (Abramowski, 1940)، که تألیف آن به سال ۷۷۵ م. پایان یافته و اکنون به رویدادنامه زقنین^{۱۰} معروف است (Harrak, 2009)، نام آرمامیثروس (Armamithros / 'rm'mytrws) به عنوان یکی از پادشاهان آشور آمده (متن سریانای: Chabot, Tullberg and Bergman 1850: 23, line 7; Helm, 1956: 285; Chabot, 1949: 15, and note 1). در متن بی‌نام دیگری، احتمالاً مربوط به سال ۱۰۱۹ م. که بعدها به رویدادنامه الیاس نصیبینی شهرت پیدا کرد، در سیاهه پادشاهان آشور، نام هشتمین، ارما میتریس (rm'mytrws / Armā Mītrēs) است (متن سریانای: Brooks, 1910: 27; Delaporte, 1910: 21). نیز رک. (Serruys, 1913: 22). همچنین در رویدادنامه میخائیل سریانای، از واپسین منابع تاریخی سریانیان، در جدول گاهنگاری شش پادشاهی نخست دنیای باستان، که شامل

1. *Chronica Alexandrina*
2. Armamithrus
3. *Ἐκλογή χρονογραφίας*
4. Γεώργιος Σύγκελλος
5. Armamitēos
6. *Χρονικόν*
7. *Θεοδοσία*
8. Armamithrus
9. Dionysius of Tel Mahri
10. *The Chronicle of Zuqnān*

آشوریان هم می‌شده، نام هفتمین ارمامیتریس (Armamitrès / 'rm'mytrys) آمده (متن سریانی: Chabot, 1910: 19؛ ترجمه فرانسه: Chabot, 1899: 208). این رویدادنامه شرح وقایع جهان از زمان خلقت تا سال ۱۱۹۵ م. است و تاریخ نگارش آن را باید میان سال‌های ۱۱۹۵ تا زمان مرگ میخائیل (۱۱۹۹ م.) دانست. روایات *رویدادنامه میخائیل*، با وجود تاریخ نگارش متأخرش، به دلیل استفاده او از منابعی که به دست ما نرسیده، مغتنم است (Howard-Johnston, 2010: 68).^(۵) همچنین در *آثار الباقیه ابوریحان بیرونی*، در سیاهه پادشاهان آشور، نام هشتمین ارمامیترس^۱ است (اذکائی، ۱۳۸۰: ۹۴؛ اذکائی، ۱۳۹۲: ۱۰۵؛ داناسرشت، ۱۳۲۱: ۱۲۶).

دگرگونی ضبط نام هرمامیترس به شکل‌های گوناگون در ترجمه‌های سپسین لاتین (و ارمنی و سریانی و عربی و ...)، مثلاً آمرامیثس^۲ در اوسیبیوس، یا ارمامیترس^۳ در پرنیموس، یا ارمامیثروس^۴ در بارباروس و غیره، بسیار طبیعی می‌نماید و نتیجه عدم شناخت نویسندگان بعدی از اصل یونانی نام است و نباید موجب تشویش شود چه حد ضبط نام‌ها در این فهرست‌ها (و خصوصاً بازگفت‌های ادبی بعدی) ناقص و نامعتبر است (Macneill, 1910: 147؛ جدول شماره ۴).

در یونان باستان گویا تنها یک تاریخ آشور شناخته می‌بوده: نوشته‌های کتسیاس و کتاب او *آسوریک*،^۵ زیرا که آن *گفتار آشوری*^۶ که هرودوت وعده‌اش را دو جا در *تواریخ* (کتاب نخست، بند ۱۰۶ و ۱۸۴، در: Strassler, 2007: 61, 98) داده (Drews, 1973: 65, 92-95)، یا اگر نوشته شده (Ebert 1911) یا اساساً هرگز نوشته نشده (Zawadzki, 1984: 114) در همان روزگار باستان هم مهجور بوده (Drews, 1970) و چیز زیادی از آن منقول نیست (Huxley, 1965). و مخالف وی: Olson 1987؛ نیز رک. Macqueen, 1978). دیاکونوف یک جا، با اشاره به فقدان *گفتار آشوری* هرودوت، درباره نوشته‌های کتسیاس می‌نویسد: «تاریخ نامربوط و بی‌اساسی که کتسیاس درباره آشور نوشته ... میان مؤلفان قدیم ... شایع و رایج بوده ...، زیرا ایشان منبع دیگری در این موضوع نداشتند» (Diakonoff, 1956: 26, n. 2 [in Persian translation, 424, n. 48]). بنابراین، بیشترین پژوهشگران ریشه همه فهرست‌ها و آگاهی‌های باستانی از پادشاهان آشور را در روایات و

1. Armamithrēs
2. Amramithes
3. Armamitres
4. Armamithrus
5. Ασσυριακά
6. Ασσυριοι Λόγοι

منقولات کتسیاسی (هر آنچه به‌واقع از اوست و هر آنچه در متن‌های سپسین بدو انتساب پیدا کرده) می‌جویند (Montzka, 1902; Jacoby, 1922; Goossens 1940)؛ قس Drews, 1965)، و همین‌هاست که احياناً با افزودن و کاستن‌های فراوان، از طرق مختلف، از جمله آثار اوسیبوس یا سینکلوس یا موسس خورناتسی و غیره، به روزگار ما رسیده (Sayce, 1884: 293-294; König, 1972: 119-121; Mosshammer, 1979: 145, 182-183) و گاه مبنای اقوالی شبه‌تاریخ‌نویسانه، مانند اثر التقاطی آلکر، شده که مثلاً آرمامیثرس را همان نرام-سین (۲۲۵۴-۲۲۱۸ ق.م.)، پادشاه اکدی، می‌شمرد (Alker, 1889: 142-143). کهنترین شکل اصل کتسیاسی فهرست نخستینه را، که می‌بایست بخشی از *آسوریک وی* باشد، گویا یوزف مارکوارت بازسازی کرده باشد (Marquart, 1893: 564ff., esp. tabs. in pp. 584-585؛ جدول شماره ۵). در این فهرست، هرمامیثرس ششمین است و ۹۲ سال پادشاهی کرده است (Id.: 585).

۳. هرمامیثرس: هرودوت و کتسیاس

دیدیم که هرمامیثرس یک نام اصیل هرودوتی است (تاریخ، کتاب هفتم، بند ۸۸)، یعنی نامی است متعلق به آن سنت تاریخ‌نویسی که در آثار هرودوت ریشه دارد و نه در حکایات کتسیاسی. پس چگونه است که یک نام هرودوتی به فهرست‌های کتسیاسی راه بسته و تا به روزگار ما انتقال یافته است؟

هرودوت و کتسیاس مشرق‌زمین ایرانی‌شده آن روزگار را از دریچه چشم خویش می‌نگریستند، ولی تصویری که ترسیم کرده‌اند گاه بسیار تفاوت دارد (Blum, 1836). در روزگار ما هرودوت را بسی موجه‌تر از کتسیاس دانسته‌اند (Diakonoff, 1956: 16-21 [in Persian translation, 18-24]، هرچند که این ترجیح منجر به نادیده گرفتن کلی کتسیاس نشده است (مثلاً پیرنیا، ۱۳۱۱: ۷۰، ۲۱۶-۲۱۴؛ Sarton, 1952: 328)، و اخیراً گویا با او همدلی بیشتری هم می‌شود (Bichler, 2004; 2011; Waters, 2017). می‌دانیم که در روزگار باستان نیز کتسیاس (شاید به دلیل همان سرشت سرگرم‌کننده و مفرح بودن داستان‌هایش) مقبولیت بیشتری داشته تا هرودوت (Sarton, 1952: 330). در واقع سنن تاریخ‌نویسی هرودوتی و کتسیاسی دو سنت موازی با یکدیگر نبوده، بلکه همیشه بیشتر مانند دو سنت معارض به شمار آمده‌اند (Diakonoff, 1956: 21-28 [in Persian translation, 24-30]; Aliev, 1960: 28-29 [in Persian translation, 31-33]; Cizek, 1975; Lenfant, 1996; Flusin, 1999; Bleckmann, 2007). خود کتسیاس هم بر این نکته اذعان داشته و گویی به آن می‌بالیده است (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 100). البته هرودوت و کتسیاس در مشرق‌زمین با چشم‌انداز تاریخی و جغرافیایی تقریباً مشابهی

رودرو بوده‌اند و بخش عمده‌ای از آنچه ثبت و نقل کرده‌اند (خصوصاً آنچه در اینجا محل توجه ماست: نام‌های خاص) بسیار به هم مانند یا مشترک است.

ذخیره اصلی نام‌های ایرانی که از هرودوت و کتسیاس به دست ما رسیده تقریباً یکی است، مگر در موارد اختلاف که غالباً به ضبط کتسیاس نمی‌توان اعتماد داشت و منابع باستانی مستقل گفته‌های هرودوت را تأیید می‌کنند. مثلاً فهرست این دو، هرودوت (تورخ، کتاب سوم، بند ۷۰، در: Strassler, 2007: 241) و کتسیاس (پارسیک، کتاب دوازدهم-سیزدهم، بند ۱۶، در: Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 180)، از شش تن همدست داریوش در کشتن بردیه یا گوماته را بسنجید با روایت سنگ‌نبشته بیستون (ستون چهارم، سطر ۸۶-۸۳، در: Kent, 1953: 60, 130)؛ در نوشته کتسیاس، به قول دیاکونوف، «فقط یک نام ... [آن‌هم] تصادفاً صحیح است» (Diakonoff, 1956: 24 [in Persian translation, 26])؛ قس 63: 2006 (Schmitt)، اما هرودوت «... فقط در مورد نام یکی از آنان دچار اشتباه شده، ولی حتی در آن مورد هم نام یکی از نزدیکترین کسان داریوش را ذکر کرده است که شخصاً در آن قتل شرکت نداشته» (Diakonoff, 1956: 17 [in Persian translation, 20]). بنابراین، احتمالاً منشأ این سهو هم نه شخص هرودوت، که منابع او بوده‌اند.

باز در جای دیگر کتسیاس رهبران مادی و بابلی خیزش علیه آشور را آرباکس^۱ و بلسوس^۲ نام نهاده (آسوریک، کتاب یکم-سوم، بند ۲۴، در: Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 133). او این دو نام را از کجا آورده؟ این بار کار وی برای گزینش این دو نام گویا آسانتر بوده: بر پایه گواهی نویسنده معاصرش، کسینوفون آتنی که به همراه کوروش کهمین در کوناکسا (۴۰۱ ق.م.) علیه اردشیر دوم جنگیده بود، می‌دانیم که شهر ماد در آن زمان آرباکس نام داشته است (بازگشت دهم‌زاد نفر، دفتر یکم، بخش ۷، بند ۱۱ و دفتر هفتم، بخش ۸، بند ۲۵)، و شهر ابرنهر (بخش‌هایی از بابل و سوریه بزرگ) بلسوس (همان، دفتر یکم، بخش ۴، بند ۱۰ و دفتر هفتم، بخش ۸، بند ۲۵). کتسیاس محتملاً شنیده بوده که پادشاهی آشور را مادها و بابلیان متحداً برانداخته بودند، اما او احتمالاً آگاهی درستی از نام متحدان واقعی (هووخستره و نبوپلستر) نداشته. پس نام‌های شهرهای مادی و بابلی هم‌روزگار خویش را بر پادشاهان ماد و بابل نهاده (گویا نخستین بار شرادر این تقلب کتسیاس را بر ملا کرده باشد: Schrader, 1878: 514-516؛ نیز ر.ک. Christensen, 1917: 138؛ Jacoby, 1922, col. 2049؛ قس 24, n. 6, and 270 [in Persian translation, 26, n. 54, and 424]. (Diakonoff, 1956: 24, n. 6, and 270 [in Persian translation, 26, n. 54, and 424]). ناشیانه بودن این جعل تاریخی تا به جایی است که در یوز را بدین گمان انداخته که

1. Ἀρβάκης

2. Βέλσος

نکند تمامی حکایتِ آرباکس در روایت کتسیاس من‌درآوردی باشد (-110: Drews, 1973; 111, n. 60, and 197 قس Dandamayev 1986).

همچنین نام پادشاهان مادی در فهرست نه‌نفره‌ای که کتسیاس آورده در سنجش با آن هرودوت (که منابع باستانی شرق در بسیاری موارد تأییدش می‌کنند)، مضحک و مغلوط جلوه می‌کند (Aliev, 1956: 26-27 [in Persian translation, 29-30]; Diakonoff, 1956: 26-27 [in Persian translation, 318]; 192: 1960). در توجیه این فهرست از دیر باز پژوهشگران چندی رطب و یابس به هم بافته‌اند (رک. پیرنیا، ۱۳۱۱: ۲۱۵). مثلاً اُپر مدعی شده که هرودوت نام‌های این پادشاهان را به زبان مادی نوشته (به یاد داشته باشیم که در آن زمان هنوز اُپر زبان نسخه دوم نبشته‌های هخامنشیان را نه عیلامی، که مادی می‌پنداشت) و فهرست کتسیاس ترجمه این نام‌ها به پارسی است (Oppert, 1879: 19; Darmesteter, 1883: 11-13, 23, 25, 172-173). دارمستتر نشان داد که این گفته محلی از اعراب ندارد (Darmesteter, 1883: 11-13).

اما داستان نام هرامیترس و دیگر نام‌های ایرانی و ایرانی‌گون (Vlaardingerbroek, 2014: 265) فهرست‌های کتسیاسی از پادشاهان آشور را نباید به‌سادگی مانند دیگر اشتباهات و سهل‌انگاری‌های کتسیاس به شمار آوریم و آن را حاصل لاقیدی وی در برخورد با موضوع نوشته‌های خود بشماریم. برخی از این نام‌ها، با وجود ظاهر گاه نامربوط خویش، حکایت از آشنایی عمیق تدوین‌کنندگان آن فهرست(ها) با فرهنگ و ادب و تاریخ و آیین آسیای غربی و میانرودان باستان دارند و نشان‌دهنده اصالت ناپیدای متن هستند؛ مثلاً داستان‌های مربوط به سمیرامیس^۱ که بازتاب افسانه‌ای شخصیت تاریخی سمورامت^۲، شهبانوی واقعی و تاریخی آشور، بانوی شمش^۳-آدد پنجم (۸۲۴-۸۱۱ ق.م.) و مادر آدد-نیراری سوم (۸۱۱-۷۸۳ ق.م.)، است (Dalley, 2005)، یا نام آخرین پادشاه آشوری در این فهرست(ها)، سارداناپالوس^۴، که یادآور واپسین پادشاه بزرگ امپراتوری آشور نو، آشوربانی‌پال (۶۶۸-۶۲۷ ق.م.)، است (Frahm, 2003)، یا لقب زامس^۵ برای نینواس^۵، گاه سومین و گاه چهارمین پادشاه فهرست، که یادآور نام خدای خورشید، شمش^۶، در زبان اکدی است (Sayce, 1884: 293; Gilmore, 1888: 192).

1. Σεμίραμις

۲. اصل آشوری: *Sammu-rāmat*

3. Σαρδάνάπαλ(λ)ος

4. Ζάμης

5. Νινύας

6. *Šamaš*

بلوس^۱، که بازتاب لقب معروف بلو^۲ به معنی «سرور» برای بزرگِ خدایان بابل، مردوک، است (Cumont, 1896; Tümpel, 1897; Sayce, 1884: 293; Id., 1896: 184)، یا نامهای شاهانی (!) چون نینوس^۳ برای نینوا (Weidner, 1936)، آرابلوس^۴ برای اربیل (Tümpel, 1895)، و کالائوس^۵ برای کلخو (Baumstrack, 1899)، که همانا بنیانگذار یا نیای افسانه‌ای و قهرمان نام‌دهنده شهرهای باستانی میانرودان هستند (Vlaardingerbroek, 2014: 264 and n. 97).

۴. یک نام مادی در فهرست پادشاهان آشور

برخلاف برخی دیگر از نام‌های مادی و پارسی که گاه بسامد نسبتاً بالایی دارند، نام هرامیثرس فقط یک بار در *تواریخ* هرودوت آمده و یک بار در فهرست کتسیاسی پادشاهان آشور. دقیقاً به دلیل همین بسامد پایین، بعید است که حضور این نام در آن فهرست اصالت نداشته باشد و حاصل جعلی ناشیانه در دوره‌های بعدی باشد و گمان نمی‌کنم که فراهم‌آوردگان گمنام سیاهه پادشاهان آشور این نام مادی را از *تواریخ* به عاریت گرفته و بر پادشاهی آشوری نهاده باشند. به بیان دیگر، اگر کس یا کسانی در روزگاران باستان یا قرون وسطی آن مایه فرهیختگی را داشته‌اند که به متن هرودوت رجوع و نامی را از آن استخراج کنند، و هم اساساً به نسخه‌ای از کتاب نایاب هرودوت دسترسی داشته‌اند، مسلماً دانش آن را هم می‌داشته‌اند که پادشاهی آشوری را نمی‌توان نامی مادی نهاد. باید گفت که حضور نام مادی هرامیثرس در فهرست پادشاهان آشور مأخذ مستقلى دارد و احتمالاً مربوط به زمانه و زمینه‌ای است که ممکن بوده فهرست نامربوطی از نام‌ها با ریشه‌های متنوع فرهنگی ایرانی (مادی و پارسی) و اکدی (بابلی و آشوری) و حتی شاید آناتولیایی و غیره (Miller, 1965: 123, n. 1) در هم تنیده و با هم آمیخته شود: دوره ماد (و شاید دوره بلافصل پس از آن، یعنی آغاز دوره هخامنشی).

در دهه پایانی قرن نوزدهم و آغازین سال‌های قرن بیستم، پراشیک در چندین کتاب و مقاله نشان داد که احتمالاً سرچشمه اصلی روایات مربوط به برآمدن شاهنشاهی مادان (و هم برافتادنش) در *تواریخ*، بندهای ۹۵ تا ۱۳۰ از کتاب یکم، که همانا «گفتار مادی»^۶ می‌خوانیمش، مجموعه داستان‌هایی است که کسانی از فرزندان و جانشینان

1. Βῆλος
2. Bēlu
3. Νίνος
4. Ἀραβῆλος
5. Χάλαος
6. Μήδικός Λογος

واپسین وزیر دربار ماد، هارپاگوس^۱، برای هرودوت بازگفته بوده‌اند. هارپاگوس پس از فروپاشی شاهنشاهی ماد به سپهسالاری کوروش بزرگ رسیده بود و پس از فتح لودیه (۵۴۷ ق.م.)، و مابقی آناتولی غربی برای پارس‌ها (تا حدود ۵۴۰ ق.م.)، گویا دیگر هرگز به مادستان بازنگشت و زیر چتر حمایت هخامنشیان در لوکیه ماندگار شده و شاهک‌نشین خُرد مادی تباری را در آن سامان بنیاد نهاده بود. او این مجموعه روایات را سنن هارپاگیان^۲ می‌خواند (Prášek, 1890, 1897, 1904, 1906). نظر او درباره ریشه روایی هارپاگی گفتار مادی هرودوت را تنی چند از پژوهشگران بعدی پذیرفتند و در نوشته‌های خود تکرار کردند (Schubert, 1890: 75-81; Bauer, 1891: 161ff.; Oppert, 1893: 65; Kallenberg, 1905: 349; Reuß, 1907: 487-488; Nestle, 1911: 249, n. 15; Soltau, 1913: 128, n. 1; Jacoby, 1913: col. 423; Scharr, 1919: 28, n. 29, and p. 30, n. 32; Diakonoff, 1956: 17, n. 3 [in Persian translation, 19, n. 23, and 420]; Aliev, 1960: 26 [in Persian translation, 29]).

اما ریشه تاریخ ماد کتسیاس را، که از بن با گفتار مادی هرودوت فرق دارد، نمی‌توان در سنن هارپاگیان جست. بهترین پیشنهاد در فهم تاریخی نوشته‌های کتسیاس، البته درباره سیاهه پادشاهان مادی و نه دقیقاً سیاهه پادشاهان آشوری، را شاید نولدکه ارائه داده باشد، آنجا که درباره اختلافات میان فهرست هرودوت و کتسیاس از شاهان ماد نوشته: «کتسیاس فهرست خود را بر پایه گفته‌های مادان فراهم آورده و آنان خواسته‌اند به دلیل احساسات ملی دوران پادشاهی خود را دوبرابر و بلکه بیش از آن جلوه دهند» (Nöldeke, 1887: 3). قس پیرنیا، ۱۳۱۱: ۲۱۵. می‌دانیم که کتسیاس پزشک دربار هخامنشیان بوده و در آنجا با درباریان پارسی و مادی حشر و نشر داشته و بسیاری از داستان‌های پارسی و مادی و سکایی و ... خویش را از آنان شنیده، و باز می‌دانیم که او بخت همسخنی با هیچ‌یک از درباریان و فرهیختگان آشوری را، که منطقاً می‌بایست ناقلان و وارثان گنجینه فرهنگ و ادب آشور باشند، نداشته، چون آنان چند قرن پیش از آن از صحنه گیتی محو شده بودند. بنابراین، منشأ داستان‌های آشوری کتسیاس را هم باید در همان روایات دربار هخامنشیان جست، که خود ریشه در مجموعه روایات جاری دربار پیشین ماد و مجموعه داستان‌های رایج و مورد علاقه عامه مردم پارس و ماد و دانسته‌های فرهنگی و ادبی طبقه نخبگان پارس‌ها و مادها و هم در محفوظات و ترانه‌ها و قصص خنیاگران و نقالان پارسی و مادی داشته است (Llewellyn-Jones and Robson, 2010: 55ff.). شباهت‌های کلی آوایی نام‌های فهرست‌های کتسیاسی از پادشاهان آشور و

1. Ἁρπαγός

۲. گاهی Harpagidenüberlieferung و بیشتر Harpagidentradition آمده است.

ماد هم مؤید همین نظر می‌تواند باشد، و همان‌گونه که بالاتر اشاره کردیم، از این نظر، این نام‌ها ایرانی‌گون هستند، و حتی در یکی دو مورد این نام‌ها شباهت تام و تمام با یکدیگر دارند؛ مثلاً سوسارموس،^۱ نامی با ریشه‌شناسی کمی مشکوک (Schmitt, 2006: 286-287)، که هم سومین در فهرست مادی است (Diakonoff, 1956: 26 [in Persian translation, 29]; Aliev, 1960: 192 [in Persian translation, 318]; Llewellyn-Jones and Robson 2010: 149) و هم بیست‌و‌چندمین در فهرست آشوری (Sayce, 1884: 292; Gilmore, 1888: 191; Marquart, 1893: 584; Krumbholz, 1897: 254; König, 1972: 12)،^(۶) یا سرکسیس،^۲ شکل یونانی‌نویس‌شده نام خشیارشا (Justi, 1895: 173)، که در فهرست کتسیاسی پادشاهان آشور، ششمین (گاهی هفتمین) نام است (-Cory, 1832: 72; Sayce, 1884: 293; Gilmore, 1888: 191; Marquart, 1893: 574; Sayce, 1896: 184; König, 1972: 120).

ریشه فهرست‌های پادشاهان آشور (و هم پادشاهان ماد) در روایات کتسیاسی و در مجموعه رویدادنامه‌های بعدی گویا یکی باشد و ربطی هم به آشور و میانرودان در معنی اخص کلمه نداشته باشد، چراکه می‌دانیم آشوریان از تاریخ باستان خویش نیک آگاه بوده‌اند و به‌دقت فهرستی بلند از پادشاهان خود تهیه کرده بودند (Poebel, 1942; 1943; Azize, 1994; Gelb, 1954; Yamada, 1992; 1994). پژوهش‌های نوین تاریخی و باستان‌شناختی در بسیاری موارد دقت و صحت آن فهرست پادشاهان آشوری را تأیید کرده (Hagens, 2005; Frahm, 2017) و همان‌گونه که پیشتر هم گفتیم، به‌روشنی مشخص است که آن فهرست هیچ نسبتی با مجموعه فهرست‌های کتسیاسی ندارد (Boncquet, 1990). بنابراین، تا پیش از کاوش‌های یکی دو قرن اخیر در آسیای غربی و آشکار شدن تاریخ واقعی آشور (و ماد)، باستانیان و مردمان سپسین، سنتاً، تاریخ آشوری (و مادی) را در اختیار داشتند که هیچ ربط تاریخی با سرگذشت آشوریان (و مادان) نداشت و محصول روایات و منقولات کتسیاسی بود.

ریشه تاریخ افسانه‌ای آشور (و هم ماد) و قصه‌های مربوط به سمیرامیس و نینوس و سارداناپالوس و آرباکس در روایات کتسیاسی را احتمالاً باید در روایات مادها جست و این را نیز نولدکه به‌خوبی در جایی دیگر، هنگام تشریح برخی عناصر داستانی و حماسی ایران غربی (نزد مادها و پارس‌ها) که ممکن است به گونه‌ای با سرچشمه‌های حماسه ملی ایران (شاهنامه) در پیوند باشد، نشان داده، و به دلیل جانبداری ضمنی این روایات

1. Σώσαρμος
2. Εέρξης

از مادها و دشمنی مستتر در آن با پارس‌ها، آن را سنت روایی مادی نام نهاده است (Nöldeke, 1896: 3ff.; Marquart, 1983: 601). همچنین کریستنسن، هنگام بحث از «افسانه‌های شاهانه در سنت‌های مادی و پارسی کهن»، ریشه این روایات را در خاطرات مادهایی می‌داند که هنوز امپراتوری آشور، خصوصاً اسم و رسم برخی از شاهان نامور آن، را فراموش نکرده بودند (Christensen, 1936: 116). با اینکه در پژوهش‌های راجع به تاریخ شفاهی و تاریخ‌نگاری روایی ایران غربی (ماد و پارس) باید روایات و منقولات کتسیاسی را به‌دقت هرچه تمامتر بررسی و تحلیل کرد، اما روشن است که هرگونه تلاشی برای استخراج وقایع تاریخی از بطن فهرست‌های کتسیاسی از پادشاهان آشور و ماد بیهوده خواهد بود و چند تجربه پیش از این در این باب شکست خورده است (Nagel, 1982). آنچه می‌توان از فهرست‌های کتسیاسی از پادشاهان آشور و ماد بیرون کشید تاریخ آرمانی مادهایی است که در آن هنگام هنوز چند صباحی از دوران پرشکوهشان نگذشته بود، ولی سروری خود بر آسیا را از کف داده بودند و به افسانه‌هایی از گذشته دل خوش می‌داشتند. به نظر می‌رسد که سرشت روایات کتسیاسی درباره تاریخ آشور و ماد یکی باشد، ولی نه برخاسته از مجموعه سنن فرهنگی اصیل آشوریان، بلکه مربوط به دوره ماد باشد. اما اینکه این روایات احتمالاً از اندیشه تاریخ‌نگاران‌های که می‌توانسته در دوره ماد و نزد طبقه فرهیخته دربار ماد وجود داشته باشد برخاسته است یا بیشتر مربوط به فرهنگ عامه مادان است، و یا ترکیبی از هر دو، خود موضوع پژوهش مستقل دیگری است.

پی‌نوشت‌ها

۱. اصل یونانی Ἀρμαμίθρης هرمامیثرس *harmāmīθres* تلفظ می‌شده که به لاتین با تلفظ *آرمامیثریس* *armāmīθres* راه یافته. شکل *Harmamithres* بازنمود اصل یونانی در انگلیسی است. شکل این نام در فرانسوی *Armamithres* است.

۲. بر سر قرائت شکل اکدی‌نویس شده *Ar-ba/ma-^(d)Mit-[ri?]* اختلاف نظر وجود دارد (Dandamayev, 1992: 171; McEwan, 1984: no. 190). برخی در بازشناختن نام «مهر» در آن گویی تردیدی ندارند (Tavernier, 2001: 26; 2004: 774-775; 2011: 427-428; *ar-ma-^(d)be*، اما برخی دیگر آن را *ri* می‌خوانند (Jakob-Rost and Freydank, 1972: 17-18). مشکل بر سر تشخیص ارزش آوایی نشانه‌ای در خط میخی بابلی نو است که گاهی *ba* و گاهی *ma* تصور می‌شود. علاوه بر آن نشانه BAD دارای ارزش‌های آوایی چندگانه است، از جمله: *mit* و *be* رک. (Borger, 2004: 270ff. (توضیحات از دوست دانشمند، سهیل دلشاد).

۳. بسیاری از محققان بر این باورند که آن پارسی باستانی که در نبشته‌های هخامنشیان دیده می‌شود، حتی در سنگ‌نبشته بیستون، زبانی کهن‌گراست و ویژگی‌های صرفی و نحوی کهنتر از زمان شاهنشاهی هخامنشی را به نمایش می‌نهد و آن زبان در دوره هخامنشی خود در حال تبدیل شدن به پارسی میانه آغازین بوده. ناهنجاری‌های

- دستوری که در نوشته‌های بعدی دیده می‌شود و نام‌هایی همچون *-arbamihra** گویای همین تغییر زبانی از فارسی باستان به میانه هستند.
۴. در نوشته‌ای مستقل به این نام خواهیم پرداخت.
۵. خوانش کلمات سریانی را مدیون دوست دانشمندم، سجاد امیری باوندپور، هستم.
۶. گئورگ فریدریش هِنْدَل اپرایی به نام او (*Sosarme, Re di Media*) نوشت (Dean, 2006: 210-234).

منابع

- ابوریحان بیرونی رک. اذکائی و داناسرشت
- اذکائی، پرویز (مصحح و شارح)، ۱۳۸۰، *الأثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ابوریحان بیرونی، تهران، میراث مکتوب.
- اذکائی، پرویز (مترجم و شارح)، ۱۳۹۲، *آثار باقیه از مردمان گذشته*، ابوریحان بیرونی، تهران، نشر نی.
- باغدادساریان، ادیک (مترجم)، ۱۳۹۷، *تاریخ ارمنیان*، موسی خورناتسی (موسی خورنی)، تهران، نشر تاریخ ایران.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ۱۳۱۱-۱۳۱۳، *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*، دوره سه جلدی، تهران، شرکت مطبوعات.
- داناسرشت، اکبر (مترجم)، ۱۳۲۱، *آثار الباقیه*، ابوریحان بیرونی، تهران، امیرکبیر.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، ۱۳۹۵، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، علمی و فرهنگی (چاپ یازدهم).
- علی‌یف، اقرار [حبیب‌اوغلو]، ۱۳۸۸، *پادشاهی ماد*، ترجمه کامبیز میربهاء، تهران، ققنوس.
- موسی خورنی رک. باغدادساریان
- Abramowski, R., 1940, *Dionysius von Tellmahre, Jakobitischer Patriach von 818-845. Zur Geschichte der Kirche unter dem Islam*, Leipzig, Deutsche Morgenländische Gesellschaft.
- Adler, W. and Paul Tu., 2002, *The Chronography of George Synkellos: A Byzantine Chronicle of Universal History from the Creation*, Oxford, Oxford University Press.
- Aliev, I., Habib, O., [Алиев, Играр Габиб оглы], 1960, *History of Media [История Мидии]*, Baku: Academy of Sciences of the Azerbaijan SSR [Баку: Академия Наук Азербайджанской ССР].
- Alker, E., 1889, "Deutung der sogenannten „Dynastien des Berosus“ und der „Königs listen des Ktesias“ auf Grund neuer Hypothesen", In: *Die Chronologie der Bücher der Könige und Paralipomenon im Einklang mit der Chronologie der Aegypter, Assyrer, Babylonier, Phönizier, Meder und Lyder* (Leobschütz: Commissions -Verlag von Georg Schnurpfeil), 119-155.
- Annus, A., [2015], "The Assyrian king list according to Synkellos", In: *Melammu Project: The Heritage of Mesopotamia and the Ancient Near East: Assyria and Assyrians in Greek, Latin and Jewish sources*, http://melammu-project.eu/database/gen_html/a0000220.html.

- Armayer, O. K., 1978, "Herodotus Persian Vocabulary", *The Ancient World I/4*, 147-156.
- Aucher, J. B., (ed.), 1818, *Eusebii Pamphili Caesariensis episcopi Chronicon bipartitum nunc primum ex armeniaco textu in latinum conversum adnotationibus auctum graecis fragmentis exornatum*, Venetiis: Typis coenobii PP. Armenorum in insula S. Lazari.
- Azize, J., 1997, *Who Wrote the Assyrian King List?* A thesis submitted in fulfillment of the requirements for the degree of Master of Philosophy, School of Archaeology, Classics and Ancient History, University of Sydney, Sydney, University of Sydney.
- Azize, J., 2005, "Who was responsible for the Assyrian King List?", *Abr-Nahrain: Ancient Near Eastern Studies XXXV*, 1-25.
- Bachof, E., 1877, "Die Ἀσσυριοὶ Λόγοι des Herodotos", *Jahrbücher für Classische Philologie XXIII/1*, 577-584.
- Barkworth, Peter R., 1993, "The organization of Xerxes army", *Iranica Antiqua XXVII*, 149-167.
- Bauer, A., 1891, "Herodots Darstellung der Cyrussage", *Zeitschrift für die österreichischen Gymnasien XLII*, 161-166.
- Baumstark, C. A. Joseph M. D., 1899, "Chalaos (Χάλαος)", In: Georg Wissowa (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft III/2*, Neue Bearbeitung, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart: J. B. Metzlersche Verlag), col. 2038.
- Beatrice, P. F., (ed.), 2001, *Anonymi Monophysitae Theosophia: An attempt at reconstruction*, Leiden / Boston / Köln, Brill.
- Benveniste, É., 1958, "Notes sur les tablettes élamites de Persépolis", *Journal asiatique CCXLVI*, 49-65.
- Benveniste, É., 1966, *Titres et noms propres en Iranian ancient*, Travaux de l'Institut d'études iraniennes de l'Université de la Paris I, Paris: Librairie C. Klincksieck.
- Bichler, R., 2004, "Ktesias „korrigiert“ Herodot. Zur literarischen Einschätzung der *Persika*", In: Herbert Heftner and Kurt Tomaschitz (eds.), *Ad fontes! Festschrift für Gerhard Dobesch zum fünfundsiebzehnten Geburtstag am 15. September 2004, dargebracht von Kollegen, Schülern und Freunden* (Phoibos-Verlag, Wien), 105-116.
- Bichler, R., 2011, "Ktesias spielt mit Herodot", In: Josef Wiesehöfer, Robert Rollinger and Giovanni B. Lanfranchi (eds.), *Ktesias' Welt / Ctesias' World* (Wiesbaden, Harrassowitz Verlag), 21-52.
- Bleckmann, B., 2007, "Ktesias von Knidos und die Perserkriege: Historische Varianten zu Herodot", In: Bruno Bleckmann, (ed.), *Herodot und die Epoche der Perserkriege: Realitäten und Fiktionen, Kolloquium zum 80. Geburtstag von Dietmar Kienast* (Köln / Weimar / Wien, Böhlau Verlag), 137-150.
- Blum, K. L., 1836, *Herodot und Ktesias, Die frühesten Geschichtsforscher des Orients*, Heidelberg, Winter.

- Bonquet, J., 1990, "Ctesias' Assyrian King-List and His Chronology of Mesopotamian History", *Ancient Society XXI*, 5-16.
- Borger, R., 2004, *Mesopotamisches Zeichenlexikon*, Münster, Ugarit Verlag.
- Brooks, .. W. (ed.), 1910, *Eliae Metropolitae Nisibeni Opus Chronologicum*, Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium LXII, Scriptorum Syri XXI, Textus III/7, Parisiis, E Typographeo Reipublicae / Lipsiae, Otto Harrassowitz.
- Brosius, M., 2007, "New out of old? Court and court ceremonies in Achaemenid Persia", In: Antony J. S. Spawforth (ed.), *The Court and Court Society in Ancient Monarchies* (Cambridge, Cambridge University Press), 17-57.
- Burgess, R. W., 1999, *Studies in Eusebian and post-Eusebian chronography*, with the assistance of Witold Witakowski, Stuttgart, Franz Steiner Verlag.
- Chabot, J.-B. (ed.), 1899, *Chronique de Michel le Syrien, patriarche jacobite d'Antioche 1166-1119, Éditée pour la première fois et traduite en français*, Tome Premier, Paris, Ernest Leroux, Éditeur.
- Chabot, J.-B. (ed.), 1910, *Chronique de Michel le Syrien, patriarche jacobite d'Antioche 1166-1119, Éditée pour la première fois et traduite en français*, Tome IV (Texte syriaque), Paris, Ernest Leroux, Éditeur.
- Chabot, J.-B. (ed.), 1927, *Incerti auctoris Chronicon Anonymum Pseudo-Dionysianum vulgo dictum I/1*, Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium XCI, Scriptorum Syri XLIII, Textus III/1.1, Parisiis: E Typographeum Reipublicae (Fotomech. Reprint in Louvain, Imprimerie Orientaliste L. Durbecq, 1952).
- Chabot, J.-B. (ed.), 1949, *Incerti auctoris Chronicon Anonymum Pseudo-Dionysianum vulgo dictum I/2*, Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium CXXI, Scriptorum Syri LXVI, Textus III/1.2, Lovanii, In Aedibus E. Peeters.
- Christensen, A. E., 1917, *Les Types du Le premier homme et le premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Recherches sur l'histoire légendaire des Iraniens I: Gajōmard, Masjaγ et Masjānāγ, Hōšang et Taγmōruw*, Stockholm, P. A. Nordstedt and söner.
- Christensen, A. E., 1936, *Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique*, Paris, Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
- Cizek, A. N., 1975, "From the historical truth to the literary convention: the life of Cyrus the Great viewed by Herodotus, Ctesias and Xenophon", *L'antiquite classique XLIV*, 531-552.
- Cole, T., 2004, "Ovid, Varro, and Castor of Rhodes: The Chronological Architecture of the 'Metamorphoses'", *Harvard Studies in Classical Philology CII*, 355-422.
- Cole, T., 2008, *Ovidius Mythistoricus: Legendary Time in the Metamorphoses*, New York / Oxford, Peter Lang, Internationaler Verlag der Wissenschaften.

- Cory, I. P., 1832, *Ancient Fragments of the Phoenician, Chaldaean, Egyptian, Tyrian, Carthaginian, Indian, Persian, and Other Writers: With an Introductory Dissertation and an Inquiry into the Philosophy and Trinity of the Ancients*, Second Edition, London, William Pickering.
- Cumont, F., 1896, "Baal. Βάαλ", In: Georg Wissowa (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft II/2*, Neue Bearbeitung, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlag), cols. 2651-2652.
- Dalley, S., 2005, "Semiramis in History and Legend: A case study in interpretation of an Assyrian historical tradition, with observations on archetypes in ancient historiography, on euhemerism before Euhemerus, and on the so-called Greek ethnographic style", In: Erich S. Gruen (ed.), *Cultural Borrowings and Ethnic Appropriations in Antiquity*, (Stuttgart, Franz Steiner Verlag GmbH), 12-22.
- Dandamayev, M. A., 1986, "Arbaces", *Encyclopædia Iranica II/3*, 275.
- Dandamayev, M. A., 1992, *Iranians in Achaemenid Babylonia*, Costa Mesa, California and New York, Mazda Publishers, in association with Bibliotheca Persica.
- Darmesteter, J., 1883, *Études iraniennes II: Études sur la langue, la littérature, les croyances de la Perse ancienne*, Paris, F. Vieweg, Libraire-Éditeur.
- David, J., 2017, "Achaemenid Propaganda and Oral Traditions: A Reassessment of Herodotus' Early Persian Logoi", In: Baruch Halpern, Kenneth S. Sacks and Tyler Edward Kelley (eds.), *Cultural Contact and Appropriation in the Axial-Age Mediterranean World: A Periplos* (Leiden / Boston, Brill), 60-82 (+ Bibliography, pp. 243-297).
- Dean, W., 2006, *Handel's Operas, 1726-1741*, The Boydell Press, Woodbridge.
- Delaporte, L.J. (trans.), 1910, *La chronographie d'Élie bar-Šinaya, Métropolitain de Nisibe, Traduite pour la première fois d'après le manuscrit Add. 7197 du Musée Britannique*, Paris, Librairie Honoré Champion, Éditeur.
- Diakonoff, .. M., [Дьяконов, Игорь Михайлович], 1956, *History of Media from the Ancient Times to the End of the IV Century B. C. E. [История Мидии от древнейших времен до конца IV в. до н.э.]*, Moscow / Leningrad, Publishing House of the USSR Academy of Sciences [Москва / Ленинград: Изд-во Академии наук СССР].
- Dindorf, K. W. (ed.), 1829, *Georgius Syncellus et Nicephorus Cp. I-II*, Ex Recensione: Guilielmi Dindorfii, *Corpus Scriptorum Historiae Byzantinae XXII-XXIII*, Bonnae, Impensis Ed. Weberi.
- Drews, R., 1965, "Assyria in Classical Universal Histories", *Historia: Zeitschrift Für Alte Geschichte XIV/2*, 129-142.
- Drews, R., 1970, "Herodotus' Other Logoi", *The American Journal of Philology XCI/2*, 181-191.

- Drews, R., 1973, *Greek Accounts of Eastern History*, Cambridge, Mass.
- Ebert, Theodor, 1911, *Zur Frage nach der Beendigung des herodoteischen Geschichtswerkes in besonderer Berücksichtigung der Ἀσσύριοι Λόγοι*, Inaugural-Dissertationen, Christian-Albrechts Universität zu Kiel, Druck, G. Buschhardt.
- Eilers, W., 1936, "Eine mittelpersische Wortform aus frühachämenidischer Zeit?", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XC/1 (n.f. XV/1)*, 160-200.
- Flusin, M., 1999, "Comment les Mèdes ont raconté leur histoire: l'épopée d'Arbacès et le "Médikos Logos" d'Hérodote", *Ktèma: Civilisations de l'Orient, de la Grèce et de Rome antiques XXIV*, 135-145.
- Frahm, E., 2003, "Images of Ashurbanipal in later Tradition", In: Israel Eph' al et al. (eds.), *Hayim and Miriam Tadmor volume* (Jerusalem, Israel Exploration Society in cooperation with Hebrew University of Jerusalem and Israel Museum), 37-48.
- Frahm, E., 2017, "List of Assyrian Kings", In: Eckart Frahm (ed.), *A Companion to Assyria*, Blackwell Companions to the Ancient World (Hoboken, NJ, John Wiley & Sons Ltd.), 613-616.
- Garrison, M. B., 2014, "The Royal-Name Seals of Darius I", In: Michael Kozuh et al. (eds.), *Extraction and Control: Studies in Honor of Matthew W. Stolper* (Chicago-Illinois, The Oriental Institute of the University of Chicago), 67-104.
- Garrison, M. B., 2017, *The Ritual Landscape at Persepolis: Glyptic Imagery from the Persepolis Fortification and Treasury Archives*, Chicago-Illinois, The Oriental Institute of the University of Chicago.
- Gelb, I.J., 1954, "Two Assyrian king lists", *Journal of Near Eastern Studies XIII/4*, 209-230.
- Gelzer, H., 1880, *Sextus Julius Africanus und die Byzantinische Chronographie I: Die Chronographie des Julius Africanus*, Leipzig, Druck und Verlag von B. G. Teubner.
- Gelzer, H., 1885, *Sextus Julius Africanus und die Byzantinische Chronographie II/1: Die nachfolger des Julius Africanus*, Leipzig, Druck und Verlag von B. G. Teubner.
- Gershevitch, Ilya, 1970, "Island-Bay and the lion", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies XXXIII/1*, 82-91.
- Gilmore, J., 1888, *The Fragments of the Persika of Ktesias*, London / New York, Macmillan and Company.
- Goossens, G., 1940, "L'histoire d'Assyrie de Ctésias", *L'antiquité classique IX/1*, 25-45.
- Grantovskii, É. A. [Грантовский, Эдвин Арвидович], 1970, *The Early History of the Iranian tribes in Western Asia [Ранняя история иранских племён передней Азии]*, Moscow: Publishing House of Academy of Eastern Literature [Москва: Изд-во Наука, Главная редакция восточной литературы], (2nd edition, 2007).

- Hagens, G., 2005, "The Assyrian king list and chronology: A critique", *Orientalia LXXIV/1*, 23-41.
- Harrak, A., 2009, "Joshua the Stylite of Zuqnān, Pseudo-Dionysius of Tell-Mahrē", In: David Thomas and Barbara Roggema (eds.), *Christian-Muslim Relations: A Bibliographical History, Volume 1 (600-900)* (Leiden, Brill), 322-326.
- Harrison, T., 1998, "Herodotus' Conception of Foreign Languages", *Histos II*, 1-45.
- Hauben, H., 1973, "The Chief Commanders of the Persian Fleet in 480 B.C.", *Ancient Society IV*, 23-37.
- Hegy, Dolores, 1973, "Historical Authenticity of Herodotus in the Persian 'Logoi'", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae XXI*, 73-87.
- Helm, R. W. O. (ed.), 1913, *Eusebius Werke 7, Die Chronik des Hieronymus, Hieronymi Chronicon I: Text mit einem Namenregister*, Leipzig, J. C. Hinrichs'sche Buchhandlung.
- Helm, R. W. O. (ed.), 1926, *Eusebius Werke 7, Die Chronik des Hieronymus, Hieronymi Chronicon II: Lesarten der Handschriften und Quellenkritischer Apparat zur Chronik*, Leipzig, J. C. Hinrichs'sche Buchhandlung.
- Helm, R. W. O. (ed.), 1956, *Eusebius Werke 7, Die Chronik des Hieronymus, Hieronymi Chronicon*, Berlin, Akademie-Verlag.
- Herrmann, M., 1911, "Hekataios als mutmassliche geographische Quelle Herodots in seiner Beschreibung des Xerxeszuges", *Klio: Beiträge zur alten Geschichte XI*, 382-384.
- Herzfeld, E. E., 1968, *The Persian Empire: Studies in Geography and Ethnography of the ancient Near East*, Edited from the posthumous papers by Gerold Walser, Wiesbaden, Franz Steiner Verlag GmbH.
- Hinz, Walter, 1975, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Unter Mitarbeit von Peter-Michael Berger, Günther Korbel und Annegret Nippa, Wiesbaden, Otto Harrassowitz Verlag.
- Hoeveler, J. J., 1895, "Die Excerpta Latini Barbari", In: *Festschrift der dreiundvierzigsten Versammlung deutscher Philologen und Schulmänner dargeboten von den höheren Lehranstalten Kölns* (Bonn, Universitäts-Buchdruckerei von Carl Georgi), 193-214.
- Hornblower, S., 2000, "Personal Names and the Study of the Ancient Greek Historians", In: Simon Hornblower and Elaine Matthews (eds.), *Greek Personal Names: Their Value as Evidence*, (Oxford, Oxford University Press), 129-143.
- Howard-J., J., 2010, *Witnesses to a World Crisis: Historians and Histories of the Middle East in the Seventh Century*, Oxford, Oxford University Press.
- Hugo, V. M., 1859, *La légende des siècles*, Bruxelles, Édition Hetzel, Méline, Cans et C^e, libraires-éditeurs.

- Huxley, G., 1965, "A Fragment of the Ἀσσύριοι Λόγοι of Herodotos", *Greek, Roman, and Byzantine Studies* VI/3, 207-212.
- Jacoby, F., 1902, *Apollodors Chronik: Eine Sammlung der Fragmente*, Berlin, Weidmannsche Buchhandlung.
- Jacoby, F., 1913, "Herodotos", In: Wilhelm Kroll (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft (Supplementband) II*, Neue Bearbeitung Begonnen von Georg Wissowa, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung), cols. 205-520.
- Jacoby, F., 1922, "Ktesias", In: Wilhelm Kroll (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft XI/2*, Neue Bearbeitung Begonnen von Georg Wissowa, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlagsbuchhandlung), cols. 2032-2073.
- Jacoby, F. (ed.), 1958, *Die Fragmente der griechische Historiker III: Geschichte von Staedten und Voelkern - C: Autoren ueber einzelne Laender - Bd. I: Aegypten - Geten*, Leiden, E. J. Brill.
- Jakob-Rost, L., and Helmut F., 1972, "Spätbabylonische Rechtsurkunden aus Babylon mit aramäischen Beischriften", *Forschungen und Berichte XIV*, 7-35.
- Joannès, F., 1990, *Les tablettes néo-Babyloniennes de la Bodleian Library Conservées à l'Ashmolean Museum*, Oxford, Clarendon Press.
- Justi, F. W. J., 1895, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, N. G. Elwert'sche Verlagsbuchhandlung.
- Justi, F. W. J., 1904, "Geschichte Irans von den ältesten Zeiten bis zum Ausgang der Sāsāniden", In: Wilhelm Geiger and Ernst Kuhn (eds.), *Grundriss der iranischen Philologie II* (Strassburg, Verlag von Karl J. Trübner), 395-550.
- Kallenberg, H., 1905, "Herodot", *Jahresberichte des Philologischen Vereins zu Berlin XXXI*, 348-375.
- Karst, J. (ed.), 1911, *Eusebius Werke 5: Die Chronik aus dem Armenischen übersetzt mit textkritischem Commentar*, Leipzig, J. C. Hinrichs'sche Buchhandlung.
- Keiper, P., 1877, *Die Perser des Aeschylus als Quelle für altpersische Altertumskunde, nebst Erklärung der darin vorkommenden altpersischen Eigennamen*, Erlangen, Verlag von Andreas Deichert (and in: *Acta Seminarii Philologica Erlangenensis I* [1878], 175-288.).
- Kent, R. G., 1953, *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, 2nd edition, New Haven / Connecticut, American Oriental Society.
- König, Friedrich Wilhelm, 1972, *Die Persika des Ktesias von Knidos*, Graz.
- Krumbholz, P., 1897, "Zu den Assyriaka des Ktesias [II]", *Rheinisches Museum für Philologie LII*, 237-285.
- Lenfant, D., 1996, "Ctésias et Hérodote ou les réécritures de l'histoire dans la Perse achéménide", *Revue des Etudes Grecques CIX/2*, 348-380.

- Lewis, D.M., 1977, *Sparta and Persia*, Leiden, E. J. Brill.
- Lewis, D.M., 1980, "Datis the Mede", *The Journal of Hellenic Studies C*, 194-195.
- Lewis, D.M., 1985, "Persians in Herodotus", In: *The Greek Historians: Literature and History, Papers presented to A. E. Raubitschek* (Saratoga: Calif., ANMA Libri), 101-117 (and in: David M. Lewis, 1997, *Selected papers in Greek and Near Eastern history*, ed. by: P. J. Rhodes (Cambridge, Cambridge University Press), 345-361.).
- Liddell, H. G., and Robert S., 1979, *An intermediate Greek-English Lexicon founded upon the seventh edition of Liddell and Scott's Greek-English Lexicon*, (1st ed.:1889), Oxford, Clarendon Press.
- Llewellyn-Jones, L., and James R., 2010, *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient*, London / New York, Routledge, Taylor and Francis e-Library.
- Macneill, J., 1910, "An Irish Historical Tract Dated A.D. 721", In: *Proceedings of the Royal Irish Academy, Section C: Archaeology, Celtic Studies, History, Linguistics, Literature XXVIII*, 123-148.
- Macquoen, J. G., 1978, "The Ἀσσύριοι Λόγοι of Herodotus and Their Position in the Histories", *The Classical Quarterly XXVIII/2*, 284-291.
- Marquart, J., 1893, "Die Assyriaka des Ktesias", *Philologus (Supplementband) VI/2*, 501-658.
- Mayrhofer, M., 1973, *Onomastica Persepolitana: Das altiranische Namengut der Persepolis-Täfelchen*, unter Mitarbeit von János Harmatta, Walther Hinz, Rüdiger Schmitt und Jutta Seifert, Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- McEwan, G. J. Paul, 1984, *Late Babylonian Texts in the Ashmolean Museum*, Oxford, Clarendon Press.
- Miller, M., 1965, "Herodotus as Chronographer", *Klio: Beiträge zur alten Geschichte XL/1*, 109-128.
- Molitor, Michael V., 1986, "The Song of Datis", *Mnemosyne XXXIX/1-2*, 128-131.
- Montzka, H., 1902, "Die Quellen zu den assyrisch-babylonischen Nachrichten in Eusebios' Chronik", *Klio: Beiträge zur Alten Geschichte II/2*, 351-405.
- Mosshammer, Alden A., 1979, *The Chronicle of Eusebius and Greek Chronographic Tradition*, Lewisburg, Bucknell University Press, London: Associated University Presses.
- Mosshammer, A. A., 1984 (ed.), *Georgii Syncelli Ecloga Chronographica*, Leipzig, BSB B. G. Teubner Verlagsgesellschaft.
- Müller, K. W. L., 1862, "Castoris Reliquiæ", In: Karl Wilhelm Dindorf (ed.), *ΗΡΟΔΟΤΟΣ: Herodoti Historiarum libri IX, recognovit et commentationem de dialecto Herodoti præmisit Guiliemus Dindorfius; Ctesiae Cnidii et chronographorum, Castoris, Eratosthenis etc., fragmenta dissertatione et notis illustrata a Carolo Müllero, Græce et*

- Latine cum indicibus* (Parisiis, Editore Ambrosio Firmin Didot, Instituti Franciæ Typographo), 151-181.
- Nagel, W., 1982, *Ninus und Semiramis in Sage und Geschichte: Iranische Staaten und Reiternomaden vor Darius*, Volker Spiess.
- Nestle, W., 1911, "Gab es eine jonische Sophistik?", *Philologus LXX* (n. f. XXIV), 242-266.
- Niese, B., 1888, "Die Chronographie Des Eratosthenes", *Hermes XXIII/1*, 92-102.
- Nöldeke, T., 1887, "Geschichte des medischen und achamenidischen Reichs", In: *Aufsätze zur persischen Geschichte* (Leipzig, T. O. Weigel), 1-85.
- Nöldeke, T., 1896, *Das iranische Nationalepos*, Strasbourg, Verlag von Karl J. Trübner.
- Olson, S. D., 1987, "Aristotle Hist. Anim. 8.18.3 and the Ἀσσύριοι Λόγοι of Herodotus", *Historia XXXVI/4*, 495-496.
- Oppert, J., 1879, *Le peuple et la langue des Mèdes*, Paris, Maisonneuve & Cie, Librairie-Éditeurs.
- Oppert, J., 1893, "La fixation exacte de la chronologie des derniers rois de Babylone", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie VIII/1*, 56-74.
- Petrosyan, S., [Պէ տր ն ս յ ա ն , Սարգիս], 2014, "On the Patriarch Zarmayr and "Chaldean" Royal List [Զարմայր Նահապետի Եվ «Քաղղէացւոց» Սրբայացւոց կի Շնւրջ]", In: *Scientific works of National Academy of Sciences of Republic of Armenia [Հայաստանի Հանրապետության ԳԱԱ ՇՀՀ Կ Գիտակցւոց աշխատանքներն և նկեր]*, vol. XVII, 58-69.
- Poebel, A., 1942, "The Assyrian King List from Khorsabad", *Journal of Near Eastern Studies I/3*, 247-306.
- Poebel, A., 1943, "The Assyrian King List from Khorsabad (Concluded)", *Journal of Near Eastern Studies II/1*, 56-90.
- Prášek, J. V., 1890, *Medien und das Haus des Kyaxares*, Berlin, Verlag von S. Calvary & Co.
- Prášek, J. V., 1897, "Beiträge zur medischen Geschichte", *Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes XIX/3-4*, 193-208.
- Prášek, J. V., 1904, "Hekataios als Herodots Quelle zur Geschichte Vorderasiens I. Hekataios und der μηδικός λόγος des Herodot", *Klio: beiträge zur alten geschichte IV*, 193-208.
- Prášek, J. V., 1906, *Geschichte der Meder und Perser bis zur makedonischen Eroberung I: Geschichte der Meder und des Reichs der Länder*, Gotha, Friedrich Andreas Perthes Aktiengesellschaft.
- Raubitschek, A. E., 1957, "Das Datislied", In: Konrad Schauenburg (ed.), *Charites: Studien zur Altertumswissenschaft* (Bonn, Athenäum-Verlag), 234-48.

- Rawlinson, G., 1862, *The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, or the History, Geography, and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media, and Persia, Collected and Illustrated from Ancient and Modern Sources, Vol I, Part 2: The second Monarchy, Assyria* (London, John Murray, Albemarle Street), 225-501.
- Rawlinson, G., 1865, *The Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, or the History, Geography, and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media, and Persia, Collected and Illustrated from Ancient and Modern Sources, Vol III, Part 1: The third Monarchy, Media* (London, John Murray, Albemarle Street), 1-240.
- Reuß, F., 1907, "Geschichte der Meder und Perser bis zur makedonischen Eroberung. Band I: Geschichte der Meder und des Reichs der Länder", *Zeitschrift für das Gymnasialwesen LXI (n.f. XLI)*, 485-490.
- Rollinger, R., 2003, "Herodotus iii: Defining the Persians", *Encyclopædia Iranica XII/3*, 257-260.
- Sarton, G. A. L., 1952, *A History of Science I: Ancient Science through the Golden Age of Greece*, Cambridge, Harvard University Press.
- Sayce, A. H., 1884, *The Ancient Empires of the East*, London, Macmillan and co.
- Sayce, A. H., 1896, "Assyriological Notes. No. I.", *Proceedings of the Society of Biblical Archaeology XVIII*, 170-186.
- Scharr, E., 1919, *Xenophons Staats-und Gesellschaftsideal und seine Zeit*, Halle (Saale), Verlag von Max Niemeyer.
- Schmitt, R., 1967, "Medisches und persisches Sprachgut bei Herodot", *Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft CXVII/1*, pp. 119-145.
- Schmitt, R., 1976, "The Medo-Persian Names of Herodotus in the Light of the New Evidence from Persepolis", *Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae XXIV*, 25-35.
- Schmitt, R., 1978, "Die theophoren Eigennamen mit altiranisch *Miθra-", In: Jacques Duchesne-Guillemin *et al.* (eds.), *Études Mithriaques: Actes du 2^e Congrès international Téhéran, du 1^{er} au 8 Septembre 1975*, Acta Iranica XVII (Bibliothèque Pahlavi, Téhéran-Liège), 395-455.
- Schmitt, R., 1984, "Perser und Persisches in der alten attischen Komödie", In: Marcelle Duchesne-Guillemin *et al.* (eds.), *Orientalia J. Duchesne-Guillemin Emerito Oblata*, Acta Iranica XXIII ([Liège], Centre Nationale de Etudes Indo-iranienne, Leiden / Tehran, E. J. Brill), 459-473.
- Schmitt, R., 1994, "Datis", *Encyclopædia Iranica VII/2*, 126-127.
- Schmitt, R., 2002, "The Names of the Achaemenid Kings as Recorded in Oriental Chronicles", *Beiträge zur Namenforschung XXXVII*, 133-144.
- Schmitt, R., 2006, *Iranica Graeca Vetustiora III: Iranische Anthroponyme in den erhaltenen Resten von Ktesias' Werk*, Wien, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.

- Schmitt, R., 2007, "Greek Reinterpretation of Iranian Names by Folk Etymology", In: Elaine Matthews (ed.), *Old and New Worlds in Greek Onomastics* (Oxford, Oxford University Press), 135-150.
- Schöne, A. K. I., and Julius H. P., (eds.), 1875, *Evsebi Chronicorum Libri Dvo I: Eusebi chronicorum liber prior*, Armeniam versionem latine factam ad libros manuscriptos recensvit H. Petermann, Graeca fragmenta collegit et recognovit appendices chronographicas sex adiecit A. Schoene, Berolini, apvd Weidmannos.
- Schrader, E., 1878, *Keilinschriften und Geschichtsforschung: Ein Beitrag zur monumentalen Geographie, Geschichte und Chronologie der Assyrer*, Giessen: J. Ricker'sche Buchhandlung.
- Schubert, R., 1890, *Herodots Darstellung der Cyrussage*, Breslau, Verlag von Wilhelm Koebner.
- Schwartz, E., 1894, *Die Königslisten des Eratosthenes und Kastor, mit Excursen über die Interpolationen bei Africanus und Eusebios*, Göttingen, Dieterich'sche Verlags-Buchhandlung.
- Serruys, D., 1913, "Les Canons d'Eusèbe, d'Anianos et d'Andronicos d'après Élie de Nisibe", *Byzantinische Zeitschrift XXII/1*, 1-36.
- Soltau, W., 1913, *Orientalische und Griechische Geschichte*, Grundriss der alten Geschichte und Quellenkunde, Willy Strehl und Wilhelm Soltau, zweite vermehrte und verbesserte Auflage, I. Band, Breslau, Verlag von M. & H. Marcus.
- Stonecipher, A. H. M., 1918, *Graeco-Persian Names*, New York / Cincinnati / Chicago, American Book Company.
- Strassler, R., B. (ed.), 2007, *The Landmark Herodotus: The Histories*, a New Translation by Andrea L. Purvis, with Maps, Annotations, Appendices, and Encyclopedic Index, with an Introduction by Rosalind Thomas, New York, Pantheon Books.
- Swoboda, H., 1901, "Datis", In: Georg Wissowa (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft IV/2*, Neue Bearbeitung, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlag), cols. 2227-2229.
- Tavernier, J., 2001, "More Iranian Names in Late Babylonian Sources", *Nouvelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires (NABU) 2001/N° 2/note 25*, 26-28.
- Tavernier, J., 2004, "An Iranian Name in Duplicate", *Journal of the American Oriental Society CXXIV/4*, 773-775.
- Tavernier, J., 2007, *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550–330 B.C.): Lexicon of Old Iranian Proper Names and Loanwords, Attested in Non-Iranian Texts*, Leuven / Paris / Dudley, Ma, Uitgeverij Peeters en Departement Oosterse Studies.
- Tavernier, J., 2011, "Zum Lautwandel θr > hr im Iranischen", *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes CI*, 425-432.

- Thompson, R. C., 1927, *A Catalogue of the Late Babylonian Tablets in the Bodleian Library*, Oxford, London, Luzac and Co.
- Thomson, R. W., 1978, *Moses Khorenats'i: History of the Armenians*, Cambridge / London, Harvard University Press.
- Tullberg, O. F. and Carolus H. B., 1850, *Dionysii Telmahharensis Chronici liber primus e codice Ms. syriaco Bibliothecae Vaticanae*, Upsaliae, Regiae academiae Typographus.
- Tümpel, . 1895, “Arbelos (Ἀρβηλος)”, In: Georg Wissowa (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft II/1*, Neue Bearbeitung, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlag), col. 408.
- Tümpel, K., 1897, “Belos (Βήλος)”, In: Georg Wissowa (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft III/1*, Neue Bearbeitung, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, J. B. Metzlersche Verlag), cols. 259-264.
- Vlaardingerbroek, H. M., 2014, *Mesopotamia in Greek and Biblical Perceptions: Idiosyncrasies and Distortions*, PhD dissertation, Amsterdam, Vrije Universiteit Amsterdam.
- Wallraff, M. (ed.), 2007, *Iulius Africanus: Chronographiae, The Extant Fragments*, in collaboration with: Umberto Roberto, for the Oriental Sources: Karl Pinggéra, translated by William Adler, Berlin / New York, Walter de Gruyter.
- Waters, M. W., 2017, *Ctesias' Persica and Its Near Eastern Context*, Madison, Wisconsin, University of Wisconsin Press.
- Weidner, E. F., 1936, “Nínos (Ninus)”, In: Wilhelm Kroll (ed.), *Paulys Realencyclopädie der classischen Altertumswissenschaft XVII/1*, Neue Bearbeitung Begonnen von Georg Wissowa, unter Mitwirkung zahlreicher Fachgenossen (Stuttgart, Alfred Druckenmüller Verlag), cols. 634-635.
- Wikander, O. S., 1952, “Mithra en vieux perse”, *Orientalia Suecana I/1-2*, 66-68.
- Witakowski, W., 2000, “The Chronicle of Eusebius: Its Type and Continuation in Syriac Historiography”, *ARAM Periodical XII*, 419-437.
- Yamada, S., 1992, *The Assyrian King List: The Editorial History and the Reliability of the Historical Data*, Jerusalem, the Hebrew University of Jerusalem.
- Yamada, S., 1994, “The editorial history of the Assyrian King List”, *Zeitschrift für Assyriologie und vorderasiatische Archäologie LXXXIV/1*, 11-37.
- Zadok, R., 1977, “Iranians and Individuals Bearing Iranian Names in Achaemenian Babylonia”, *Israel Oriental Studies VII*, 89-138.
- Zawadzki, Stefan, 1984, “Herodotus' Assyrian History”, *Eos (Commentarii Societatis Philologiae Polonorum) LXXII*, 253-267.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.293852.764

Print ISSN: 2252-0643- Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

Unspecified Adjective *aivam* in Old Persian

Changeez Mowlae¹

Professor of Ancient Iranian Languages and Culture, University of Tabriz

Received: October, 20, 2019; Accepted: January, 31, 2020

In the formulaic phrase *aivam parūvnām xšāyaθiyam*, which is repeated in the beginning of a number of inscriptions of the Achaemenid kings, all scholars have supposed *aivam* as a numeral pre-modifier and translated the phrase as “one king of many”. However, exact examination of the syntagmatic relationship of parts of this phrase and its comparison with the phrases such as *haya Dārayava^hum xšāyaθiyam akunauš* “who made Darius king”, explicitly indicates that in the above-mentioned formulaic phrase, the verb, i.e. *akunauš*, has been deleted; in other words, the structure of the phrase was originally as *aivam parūvnām xšāyaθiyam (akunauš)*. The present article deals with defining the syntactic role of *aivam* and *xšāyaθiyam* and justifying the syntactic role of *parūvnām*. It has been also attempted to show by citing evidence from Avestan and Old Persian texts that, contrary to the common notion, *aivam* is not a numeral pre-modifier but it is an unspecified adjective which has been used as direct object of the factitive verb (i.e. *akunauš*), and the *xšāyaθiyam* is its predicate, so the phrase can be safely translated as “who made one (person), king of many”.

Keywords: Iranian Languages, Old Persian, *aiva*- “one”, Numeral Pre-modifier, Factitive Verb, Deletion of Verb.

1. Email of the author: cmowlae@yahoo.com.au

وصف مبهم aiva- در فارسی باستان

چنگیز مولایی^۱

استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تبریز

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۷/۲۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۱/۱۰

(از ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۹)

در عبارت قالبی aivam parūvnām xšāyaθiyam که در مقدمه تعدادی از کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی تکرار می‌شود، همه محققان aivam را عدد و xšāyaθiyam را معدود آن انگاشته و عبارت را «یک شاه از بسیاری» ترجمه کرده‌اند. اما بررسی دقیق ارتباط نحوی اجزاء و ارکان عبارت و مقایسه آن با عبارت مقدم بر خود، مثلاً haya Dārayava^hum xšāyaθiyam akunauš (آن) که داریوش را شاه کرد، صراحتاً نشان می‌دهد که در عبارت مورد بحث ما فعل جمله، یعنی akunauš، به قرینه همین جمله اخیرالذکر حذف شده است. به بیان دیگر، ساختار عبارت در اصل (haya) aivam parūvnām xšāyaθiyam (akunauš) بوده است. این مقاله به تعیین نقش نحوی aivam و xšāyaθiyam و توجه نقش parūvnām اختصاص یافته و در طول آن کوشش شده است تا با ذکر شواهدی از متون اوستایی و فارسی باستان نشان داده شود که بر خلاف پندار رایج، ... aivam xšāyaθiyam عدد و معدود نیستند، بلکه aivam وصف مبهمی است که نقش مفعول صریح فعل کنش نمود akunauš را بر عهده گرفته و xšāyaθiyam مسند آن است. بنابراین، عبارت مورد بحث را با اطمینان خاطر می‌توان «یکی را شاه بسیاران» ترجمه کرد.

واژه‌های کلیدی: زبان‌های ایرانی، فارسی باستان، aiva- «یکی»، فعل کنش‌نمود، حذف فعل.

مقدمه

اغلب کتیبه‌های برجای‌مانده از داریوش کبیر و پسرش خشایارشا با عباراتی قالبی در نعت اهوره‌مزدا و انتساب آفرینش زمین و آسمان و مردم به خدای بزرگ شروع می‌شود. آن گاه موضوع مشروعیت سلطنت پادشاه هخامنشی که کتیبه به نام اوست می‌آید و ضمن آن، شاه اعلام می‌دارد که پادشاهی او ودیعه‌ای از جانب اهوره‌مزدا است؛ مثلاً در کتیبه DNa (کتیبه داریوش در نقش رستم)، سطر ۱-۸ می‌خوانیم:

baga vazar̄ka A^huramazdā, haya imām būmim adā, haya avam asmānam adā, haya martiyam adā, haya šiyātim adā martiyahyā, haya Dārayava^hum xšāyaθiyam akunauš aivam parūvnām xšāyaθiyam aivam parūvnām framātāram.

موضوع مورد بحث ما در این مقاله توجیه نقش نحوی aivam در هر دو لخت پایانی این عبارت قالبی است. عموم محققان این عبارت را تقریباً به این صورت ترجمه کرده‌اند:

خدای بزرگ (است) اهوره‌مزدا که این بوم (= زمین) را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری (رک. Kent, 1953: 138; Schmitt, 2000: 30; Id., 2009: 100. قس ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۱۳).

از این ترجمه کاملاً روشن می‌شود که این دسته از محققان aivam را در هر دو لخت پایانی جمله عدد (قس ابوالقاسمی، ۱۳۷۶: ۱۶۹) و واژه‌های xšāyaθiyam و framātāram را معدود آن انگاشته‌اند، یعنی «یک شاه و یک فرمانروا». اما ساختار جمله و بررسی دقیق نقش نحوی ارکان آن چنین تعبیری را تأیید نمی‌کند.

تأمل در نقش نحوی aivam در این عبارت برای راقم این سطور کارکرد و نقش نحوی وصف مبهم یکی در زبان فارسی را تداعی کرد که در متون نظم و نثر فارسی مرتباً در نقش‌های مختلف دستوری استعمال شده است، چنانکه در دو بیت زیر از گلستان سعدی (خطیب رهبر، ۱۳۴۸: ۱۶۱)، یکی فاعل فعل پرسید واقع شده است:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن‌گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
و یا در بیت زیر از منوچهری دامغانی (دبیرسیاقی، ۱۳۶۳: ۲۱۴)، یکی مفعول صریح فعل یافتی است:

اکنون یکی به کام دل خویش یافتی چندین به خیرخیر چه گردی به کوی ما؟
به گمان نگارنده، در عبارت مورد بحث ما نیز aivam دقیقاً همین کارکرد نحوی را بر عهده دارد. اما پیش از ذکر نقش نحوی واژه مورد بحث، بهتر است نظری اجمالی بر ساختار جمله مقدم بر این عبارت، یعنی haya Dārayava^hum xšāyθiyam akunauš بیندازیم. می‌دانیم که صیغه‌های مختلف مشتق از ریشه kar «کردن» این قابلیت را دارند که با دو مفعول، هر دو در حالت مفعولی صریح (accusative) همراه شوند. در این ساختار، مفعول دوم در واقع به لحاظ نحوی مسند مفعول صریح است و حالت یا وضعیتی را نشان می‌دهد که مفعول صریح توسط فاعل، بدان تغییر وضعیت می‌دهد. به همین لحاظ، زبان‌شناسان این فعل را جزء افعال «کنش‌نمود» (factitive) به شمار آورده‌اند (رک. Kent, 1953: § 249f.). بنابراین، در جمله اخیرالذکر، Dārayava^hum

مفعول صریح، xšāyaθiyam مسند آن و akunauš فعل کنش نمود است: «آنکه داریوش را شاه کرد».

این ساختار در متون اوستایی نیز شواهد فراوانی دارد که به عنوان نمونه فقط به چند مورد اشاره می‌شود:

yimō xšaētō huuaθβō ... yaṭ kərənaoṭ aṅhe xšaθrāda amaršaṅta pasu vīra aṅhaošəmne āpa uruuaire ... x^varəθəm ajiiamnəm.

جمشید خوب‌رمه ... که در پادشاهی خود مردم و گوسفند را نامیرا، آب و گیاه را خشک‌ناشدنی ... خورش را زوال‌ناپذیر کرد (یسن ۹، بند ۴).

در مثال فوق واژه‌های pasu vīra در حالت مفعولی مثنای مذکر، مفعول صریح و amaršaṅta در همان حالت دستوری، مسند آن دو، و kərənaoṭ فعل کنش نمود جمله است. رابطه نحوی بقیه ارکان جمله، یعنی āpa uruuaire با aṅhaošəmne و x^varəθəm با ajiiamnəm، به همان قرار مذکور است. در عبارت گاهانی زیر (یسن ۴۴، بند ۷) نیز احتمالاً همین رابطه نحوی حاکم است، بدین معنی که puθrəm مفعول صریح، uzəmēm مسند آن و carōṭ فعل کنش نمود است:

kā uzəmēm carōṭ viianaiiā puθrəm piθre.

که (= چه کسی) به حکمت، پسر را برای پدر فرمانبردار کرد؟» (نک. Smith, 1929: 109; Insler, 1975: 69 West, 2010: 107; Humbach, 1991: 158).

در عبارت aivam parūvnām xšāyaθiyam aivam parūvnām framātāram نیز به نظر می‌رسد همین ساختار نحوی حاکم باشد، با این تفاوت که در اینجا فعل akunauš باید در هر دو لخت، به قرینه جمله مقدم حذف شده باشد. بنابراین، اصل جمله را می‌توانیم به صورت زیر در نظر بگیریم:

aivam parūvnām xšāyaθiyam (akunauš), aivam parūvnām framātāram (akunauš).

به عقیده من، در چنین ساختاری، هرگاه aivam «یکی» را وصف مبهمی بدانیم که به عنوان جانشین موصوف نقش مفعول صریح فعل کنش نمود را بر عهده گرفته است و هر دو واژه xšāyaθiyam و framātāram، مطابق الگوی نحوی مذکور، مسند آن به شمار روند، رابطه نحوی ارکان جمله کاملاً روشن و ترجمه آن عاری از ابهام خواهد بود: خدای بزرگ اهوره‌مزدا (است) ... که داریوش را شاه کرد، یکی را شاه بسیاران، یکی را فرمانروای بسیاران.

ترجمه‌ای که به این صورت از عبارت فوق عرضه شد صرفاً مبتنی بر تحلیل روابط هم‌نشینی اجزا و ارکان اصلی حاضر در جمله است. لیکن این جمله زیر ساختی نیز دارد

که در آن صفت *paruvnām*، که در واقع جانشین موصوف مقدر «کشورها / مردمان» (*dahyunām*) و یا شاید «شاهان» (*xšāyaθiyānām*) شده و نقش مضاف‌الیهی پذیرفته است (مضاف‌الیه *xšāyaθiyam* و *framātāram*)، در اصل مفعول جمله است. علاوه بر این عبارت، چند نمونه دیگر در کتیبه‌های فارسی باستان وجود دارد که در آنها حالت اضافی، مفعول جمله واقع شده است، از آن جمله است عبارت زیر از کتیبه داریوش در بیستون، ستون ۴، سطرهای ۷۸-۷۹:

A^huramazdā-taiy jaⁿtā biyā.

اهوره‌مزدا کُشندۀ تو باد (= باشد که اهوره‌مزدا تو را بکشد).

در عبارت *adam-šām patiyaxšayaiy* «من بر آنها پادشاهی کردم» (*DNa*، سطر ۱۸-۱۹) نیز که کنت (Kent, 1953: 80 § 250 c) با تردید آن را شاهد آورده است، به شرحی که خواهد آمد، بی‌گمان ضمیر متصل *-šām* در حالت اضافی جمع، مفعول جمله است. تردیدی نیست که کاربرد حالت اضافی به عنوان مفعول، نه تنها از مقولات رایج نحوی در ایرانی باستان است، بلکه چنین کاربردی، در مواردی در زبان فارسی میانه و فارسی دری نیز دیده می‌شود. در متون اوستایی شواهد فراوانی وجود دارد که نحوه و کیفیت کاربرد این مقوله نحوی را کاملاً روشن می‌سازد. بر اساس شواهد اوستایی، به طور کلی مفعول اسم عامل، یا مفعول اسمی با کارکرد فعلی که غالباً نیازمند حالت مفعولی (*acc.*) است، غالباً در حالت اضافی ظاهر می‌شود^(۱) (رک. Reichelt, 1909: 259 § 503)؛ مثلاً در عبارت *dātarə gaēθanaṃ astuuaitinaṃ* «ای آفریدگار جهان مادی»، که مرتباً در اغلب بندهای فرگردهای مختلف وندیداد در پرسش زردشت از اهوره‌مزدا تکرار می‌شود، *gaēθanaṃ* در حالت اضافی جمع، مفعول *dātarə* واقع شده است و لفظ اخیر نیز، چنانکه می‌دانیم، حالت ندایی مفرد از اسم عامل *-dātar* به معنی «خالق، آفریدگار» است، چنانکه در مثال مذکور از کتیبه داریوش در بیستون (ستون ۴، سطرهای ۷۸-۷۹) نیز ضمیر متصل *-taiy* در حالت اضافی مفرد، مفعول *jaⁿtā* و این لفظ نیز حالت فاعلی مفرد (در اصل مسند *A^huramazdā*) از اسم عامل *-jaⁿtar* «کشنده، نابودکننده» است. در عبارت اوستایی زیر نیز همه حالت‌های اضافی به ترتیب مفعول اسم فعل‌های عامل خود هستند:

*daiiā pouru.spaxštīm tbišiiantaṃ paiti.jaitīm dušmāniunaṃ
haθrā.niuvaitīm haməṛəθanaṃ.*

باشد که (بر ما) ارزانی بداری هوشیاری (/ مراقبت) فراوان در برابر کینه‌وران، توانایی به پس زدن دشمنان، پیروزی به یک ضربه بر هموردان را (یسن ۵۷، بند ۲۶؛ قس یشت ۵، بند ۵۳).

حالت اضافی بیان تبعیض یا بیان جزء از کل (partitive genitive) نیز در اوستا از جمله مواردی است که می‌تواند مستقیماً مفعول فعل واقع شود (رک. Reichelt, 1909: 257, § 497). مثلاً در عبارت زیر *astanaṃ*، حالت اضافی جمع خنثی از ستاک *-asta* «استخوان»، مفعول صریح فعل متعدی *daḍāiti* است:

yō sūne astanaṃ ahmarštaṇaṃ daḍāiti.

(آن) که به سگ (گله)، استخوان‌های خردننده می‌دهد (وندیداد ۱۵، بند ۳).

نکته قابل توجه این است که نقش مفعولی برخی از مضاف‌الیه‌ها، به‌ویژه آنهایی که در فارسی باستان به واژه *xšāyaθiya-* «شاه» اضافه شده‌اند، نظیر *xšāyaθiya* *xšāyaθiyānām* «شاه شاهان» یا *xšāyaθiya dahyunām* «شاه کشورها» (قس *aēšē* Skajærvø (2009: 108) نیز متذکر شده است، تنها در صورتی قابل درک است که آن جمله یا عبارت به زیرساخت خود تأویل شود؛ مثلاً ترکیب اضافی *xšāyaθiya xšāyaθiyānām* را به «آن که بر شاهان پادشاهی می‌کند» و ترکیب اضافی *aēšē ašahiiā* را به «آن که اشته (= راستی) را جستجو می‌کند» برگردانیم. بر اساس آنچه که معروض افتاد، زیرساخت جمله مورد بحث ما نیز در سرآغاز کتیبه‌های داریوش و خشیارشا باید چنین بوده باشد: «خدای بزرگ (است) اهوره‌مزدا ... که داریوش را شاه کرد، یکی را بر (شاهان / کشورهای / مردمان) بسیار شاه (کرد)، یکی را بر (شاهان / کشورهای / مردمان) بسیار فرمانروا (کرد)».

پی‌نوشت‌ها

۱. شایان ذکر است که در شواهد اوستایی و فارسی باستان، مفعول اسم عامل در حالت مفعولی (acc.) نیز ظاهر می‌شود، چنانکه در نمونه‌های زیر دیده می‌شود:

arəduuī sūra anāhita haḍa zaoθrō.barāi arədrāi ... dāθriš (nom. sig.) āiaptəm (acc. sig.).

«اردوی‌سور اناهیده به نثارکننده زوهر، به پارسا ... بخشنده (dāθrī-) آیف (احسان) است» (یشت ۵، بند ۱۹).

مثال از فارسی باستان:

A^huramazdā θuvām (acc. sig.) dauštā (nom. sig.) biyā

«هوره‌مزدا تو را دوستدار (dauštar-) باد (= اهوره‌مزدا دوستدار تو باد) (کتیبه بیستون، ستون ۴، سطرهای ۵۵-۵۶).

منابع

ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۵، *راهنمای زبانهای باستانی ایران*، جلد ۱، تهران، سمت.

_____، ۱۳۷۶، *راهنمای زبانهای باستانی ایران*، ج ۲، تهران، سمت.

خطیب رهبر، خلیل (مصحح)، ۱۳۴۸، *گلستان سعدی*، تهران، صفیعلیشاه.

دبیرسیاقی، محمد (مصحح)، ۱۳۶۳، *دیوان منوچهری دامغانی*، تهران، زوار.

سعدی رک. خطیب رهبر

منوچهری دامغانی رک. دبیرسیاقی

Humbach, H., 1991, *The Gāthās of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*, Heidelberg.

Inslar, S., 1975, *The Gāthās of Zarathustra*, Acta Iranica 8, Leiden.

Kent, R. G., 1953, *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven.

Reichelt, H., 1909, *Awestisches Elementarbuch*, Heidelberg.

Schmitt, R., 2000, *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-I Rostam and Persepolis*, London.

Schmitt, R., 2009, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Wiesbaden.

Skjærvø, P. O., 2009, "Old Iranian," in G. Windfuhr (ed.) *The Iranian Languages* (Routledge, London and New York), 43-195.

Smith, M. W., 1929, *Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathushtra*, Philadelphia.

West, M. L., 2010, *The Hymns of Zoroaster*, I. B. Tauris, London.

پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۹، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۸



10.22059/jis.2020.294580.768

Print ISSN: 2252-0643- Online ISSN: 2676-4601

<https://jis.ut.ac.ir>

Margrave in Bishabour, Burial in Eqlid: A Survey of Eqlid Inscription

Cyrus Nasrollahzadeh¹

Assistant Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies

Received: January, 11, 2020; Accepted: February, 29, 2020

Private inscriptions are an important part of corpus of Sassanid inscriptions that lasted until the first centuries AH. An important part of these inscriptions are the funerary inscriptions that contain important information about the burial ceremony in the late Sassanid and early Islamic era in Iran. The majority of these inscriptions have been found in Fars, then in Yasuj, Xian China (China) and Istanbul. Some of these inscriptions are dated and have a definite temporal assignment. One of these important inscriptions is the Eqlid inscriptions, dating to the late Sassanid period, and contains important information about two important titles and burial diversity in the late Sassanian era. This inscription is the last dated inscription before the fall of the Sasanian dynasty: the day *Xwar* (11th) and *Māh* (12th) of the month *Ābān* of the year 6 of Yazdgerd III (February 638 AD).

Keywords: Sasanian Inscriptions, Funerary inscriptions, Eqlid, *Šabistān*, *Marzbān*.

1. Email of the author: cyrusnasr@gmail.com

مرزبان در بیشاپور، تدفین در اقلید: نگاهی به گورنوشته اقلید

سیروس نصراله‌زاده^۱

دانشیار پژوهشکده زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(از ص ۱۶۱ تا ص ۱۸۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۲۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۱۲/۱۰

کتیبه‌های خصوصی بخش مهمی از مجموعه کتیبه‌های دوره ساسانی است که تا قرن‌های نخستین هجری ادامه یافته است. یک بخش مهم این کتیبه‌ها گورنوشته‌ها هستند که در خصوص تدفین زردشتی در اواخر دوره ساسانی و آغاز اسلام در ایران اطلاعات مهمی در بر دارند. اکثریت این گورنوشته‌ها در فارس یافته شده است. علاوه بر فارس، در یاسوج، شیان چین، استانبول نیز این گورنوشته‌ها یافته شده است. برخی از این گورنوشته‌ها تاریخدارند. یکی از این گورنوشته‌های مهم کتیبه اقلید است که مربوط به اواخر دوره ساسانی است و در بردارنده اطلاعات مهمی درباره بعضی از مقامات و مناصب اواخر دوره ساسانی و تنوع تدفین در آن زمان است. عنوان صاحب آن مرزبان است و حاکم بیشاپور بوده است؛ پس از مرگش در اقلید دفن شده است که احتمالاً موطن او بوده است. این کتیبه آخرین کتیبه تاریخدار پیش از سقوط ساسانیان است. تاریخ آمده بر آن، که مربوط به سلطنت یزدگرد سوم است، چنین است: روز خور (یازدهم) و ماه (دوازدهم) ماه آبان سال ششم سلطنت یزدگرد، برابر ماه فوریه ۶۳۸ م.

واژه‌های کلیدی: کتیبه‌های ساسانی، گورنوشته، اقلید، تدفین، شبستان، مرزبان.

مقدمه

یکی از کتیبه‌های مهم از دوره ساسانی، که جزء کتیبه‌های خصوصی است و به الفبای کتابی نوشته شده، گورنوشته اقلید است. کتیبه‌های خصوصی ساسانی، گورنوشته و یادبودی، در کنار کتیبه‌های سلطنتی بخش مهم اسناد دوره ساسانی و آغاز اسلام در ایرانند. شمار گورنوشته‌ها در این میان قابل توجه است. این گورنوشته‌ها در فارس، یاسوج، ترکستان چین، استانبول پیدا شده‌اند. منطقه فارس اکثریت این کتیبه‌ها را در خود جای داده است. تاریخگذاری قطعی این کتیبه‌ها وابسته به تاریخ آمده بر آنهاست. قدیمی‌ترین تاریخ بر همین گورنوشته اقلید آمده است. این گورنوشته از آن فردی به نام آه‌وگ پسر بابک است که صاحب‌منصب بوده: هم سرپرست شبستان بوده و هم مرزبان بیشاپور. از این رو، برای شناخت این منصب در اواخر دوره ساسانی مدرک مهم و معتبری است. علاوه بر این، ابهامی که در روایت کتیبه در خصوص تدفین هست نیز مهم و قابل توجه است.

۱. متن کتیبه

این گورنوشته در تل قلات اقلید، در کنار قبر سنگی دوپله‌ای به نام حوض دختر گبر یا دخترگیر، بر صخره طبیعی کنده شده است. کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید کتیبه را در سال ۱۳۳۴ کشف کردند. اندازه‌های بیرونی گور عبارتند از: ۱/۶۰ سانتی‌متر طول، یک متر عرض و ۲۷ سانتی‌متر عمق. سطح کتیبه ۱/۹۹ متر طول و ۸۸ سانتی‌متر عرض دارد (سامی، ۱/۱۳۸۸: ۷۳).^(۱) در دیوار بیرونی و در کنار پلکان این دخمه، کتیبه‌ای در ۲۱ سطر نوشته شده است. هشت سطر نخست کتیبه آسیب دیده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۰۲؛ Gropp, 1969: 237-242. و ترجمه آن: گروپ، ۱۳۸۵: ۲۹۹-۳۴۵، به همراه تصویر و استنساخ کتیبه) و از سطر ۹ به بعد تقریباً خوانا و بدون شکستگی است. فرای (1970: 155-6)، به همراه تصویر قالب‌گرفته‌شده از کتیبه، هارماتا (1973: 76-77)، شاکد (1975: 224-5) و دوبلوا (1993: 34-43) درباره این کتیبه تحقیقاتی کرده‌اند. اما درباره تدفین باید گفت که این تدفین از نوع تدفین کنده‌شده تابتوی (Rock cut cist) است که تنوع بسیاری دارد. باسیرف این نوع تدفین را ترکیبی از دخمه و استودان، مشابه تنگ خشک، می‌داند.

این کتیبه به لحاظ دستور ساخت و ذکر هزینه و رتبه و مقام و منصب شخص مرده اهمیت بسیار دارد و به این دلایل از مهم‌ترین گورنوشته‌ها است: یکی اینکه دو تاریخ دارد که مربوط به سلطنت یزدگرد سوم است (۱۱ و ۱۲ ماه آبان سال ششم سلطنت یزدگرد، برابر ماه فوریه ۶۳۸ م، که نظر گروپ است، یا ۲۱ و ۲۲ ژوئن ۶۳۸ م، که نظر دوبلوا است)، دوم دو بار ذکر واژه دخمه، یک بار در عبارت معمول «این دخمه» و دیگری در عبارت «نهادن این تن به دخمه در یک روز بعد»، و سوم پرداخت هزینه ساخت بنای تدفین (Basirov, 1995: 325).

۲. حرف‌نویسی متن کتیبه:

1. [ZNE] dhmk'
2. ['s]wk' Y
3. [p']pk'n Y
4. [p'p]k' BRE
5. NPŠE l'd
6. ... nyw'n
7. [pt] <W> š'pst'n
8. [Y š]trdst'n
9. W byš'pwhl
10. mlcp'n plmwt'
11. ktrn' W LZNE BYRH
12. 'p'n QDM
13. ŠNT 6 yzdkrt'
14. MLKAn MLKA

15. W YWM hwl PWN pht
16. OZLWNt W YWM m'h
17. tn' Y 'ym 'swk'
18. OL dhmk' HNHTk'
19. NKSYA KSP
20. S 200 mzd
21. plmwt' YHBWNt
- 22.

۳. آوانویسی و ترجمه متن کتیبه:

1. [ēn] daxmag
2. Āhūg ī
3. Pāpagān ī
4. [pā]bg' pus
5. xwēš rāy
6. ... nēwān
7. [pad] šābistān
8. ī šahristān
9. ud Bīšāpūhr
10. marzbān framūd
11. kardan ud im māh
12. Ābān abar
13. sāl šaš Yazdgird
14. šāhān šāh
15. ud rōz xwar pad baxt
16. šud ud rōz māh
17. tan ī im Āhūg
18. ō daxmag nihādag
19. xwāstag arz
20. stātēr dō sad mizd
21. farmud dād.

این دخمه را آهوک پسر بابک پسر بابک، مهتر دلیر (و) سرپرست شبستان (حرم)، مرزبان شهرستان و بیشاپور، فرمود برای خویش کردن. و (در) این ماه آبان در سال ششم (سلطنت) یزدگرد شاهنشاه و در روز خور (یازدهم ماه آبان) [۶۳۸ میلادی] به بخت شد (به سوی تقدیر رفت/ درگذشت)، و در روز ماه (دوازدهم آبان) تن این آهوک به دخمه نهاده شد. (او) فرمود خواسته/ مالی به ارزش دویست استیر مزد/ پاداش بدهند.

۴. تعلیقات

سطر نخست: واژه نخست محو شده است. به قیاس با ساختار کتیبه‌های گورنوشته ēn بازسازی شده است (de Shaked, 1975: 224; Harmatta, 1973: 77; Gropp, 1969: 241; Blois, 1993: 41).

سطر دوم: آهوک نام متوفی است. گروپ پیشنهادی نداده و انتهای واژه حرف‌های 'wk' را آورده است. فرای nknd خوانده است و با تردید erected ترجمه کرده است. شاکد جزء دوم را 'wk' خوانده است. دوبلوا به قیاس آمدن همین نام در سطر شانزدهم [ʰs]wk/ Āsūk/g بازسازی کرده و آن را صورت ایرانی میانه غربی شمالی یا ایرانی میانه شرقی برای واژه آهو (Āhūg)، نام حیوان معروف، که صورت غربی جنوبی است، دانسته است. این نام در کردی و بلوچی به صورت āsk، و در پشتو به صورت ōsai کاربرد دارد. صورت عیلامی این نام ha-šū-qa^m است که ممکن از صورت مفروض مادی -Āsuka* و فارسی باستان -Āθuka* گرفته شده باشد (Gignoux, 1986: 41, no. 93; de Blois, 1993: 40). هم او بر آن است که می‌توان آن را 'hwk' هم بازسازی کرد. صورت آهوک (Āhūg) و نیز Āhūg-Manvīr بر روی اثر مهرها آمده است (Gignoux, 1986: 44, no. 93; 2003: 22, no. 30). اگر حرف h خوانده شود، انتظار داریم که مثل واژه ماه در سطر شانزدهم نوشته می‌شد. به نظر بهتر است، همچون واژه‌های مشابه در متون پهلوی، آن را در حرف نویسی s و در آوانویسی h نوشت. هارماتا آن را با بازسازی [mt]rk' خوانده است. شاکد و هارماتا کسره اضافه را در این سطر و سطر چهارم به صورت ZY آورده‌اند.

سطر سوم: بابکان بازسازی گروپ است که می‌تواند مقبول باشد. فرای PKDYNy خوانده و ? testament of ترجمه کرده است. شاکد پیشنهادی نداده است و آن را به صورت []pk'n آورده است. دوبلوا و هارماتا نیز بابکان بازسازی کرده‌اند.

سطر چهارم: این سطر آسیب دیده است. گروپ برای واژه نخست پیشنهادی نداده و آن را به صورت 'wk' [] آورده است. فرای به صورت 'k' --- --- خوانده و هارماتا [p']pk' را بازسازی کرده و شاکد جزء نخست را به صورت 'k' [] نقل کرده است. دوبلوا واژه نخست را [dwš]k' خوانده و با تردید به dear معنا کرده است. به نظر می‌رسد این واژه باید نام خاص باشد و شاید یک نام خانوادگی سه‌جزیی باشد. ما قرائت هارماتا را برگزیدیم. واژه دوم همین سطر را گروپ lwm خوانده و erste ترجمه کرده است. فرای و شاکد bwm خوانده، یعنی «زمین، بوم»، و هارماتا و دوبلوا BRH/pus خوانده‌اند. با توجه به ساختار نام در کتیبه‌های دیگر، قرائت هارماتا و دوبلوا بهتر است.

سطر پنجم: این سطر بسیار آسیب دیده است. گروپ چیزی نخوانده است. فرای فقط صورت '(w)KL' را ارائه داده و به every? (and) ترجمه کرده است. هارماتا [mt]rk l'y را پیشنهاد داده و شاکد []k l'd و دوبلوا [Y..]k l'd آورده‌اند. ما به قیاس کتیبه‌های دیگر به صورت بالا بازسازی کرده‌ایم.

سطر ششم: آغاز سطر ششم شکسته شده است. واژه دوم را گروپ [d]l[y]k[ʔ]n هارماتا [...](c) nyw'n، شاکد ----wyn'n، فرای (y) nywn'n و دبولوا 'w yn'n [...] آورده‌اند. برای توضیح رک. یادداشت شماره ۷.

سطر هفتم: گروپ این سطر را [] šp'st'n خوانده و در تعلیقاتش شبستان بازسازی کرده است. هارماتا [W BB'] š'pst'n بازسازی کرده و شاکد [PWN tn]š'pst'n خوانده است. فرای m'sp't'n خوانده و مرادش ماسبنا/ن بوده است. بازسازی شاکد بر اساس آمدن همین عبارت بر روی مهر ملکه دینگ، مهر ماهان و عبارت آغاز یادگار بزرگمهر است. فضای کتیبه اجازه بازسازی شاکد را نمی‌دهد. قرائت فرای هم یکسره نادرست است. دبولوا [pt š]pst'n خوانده است. نگارنده به دلایل مشروح در زیر قرائت š'pst'n را جایگزین کرده است.

در خصوص این دو عنوان، *وینان* و *شبستان*، اندکی شرح ضروری است. سابقه عنوان *شبستان* به دوره هخامنشی بازمی‌گردد. کتسیاس و کسنفون این مقام را از دوره کوروش بزرگ می‌دانند. شاید این عنوان را ایرانیان از دربار بابل و آشور گرفته باشند. کسنفون گزارش می‌دهد که کوروش تعدادی مقام خواجه حرم را در میان محافظانش داشته است. صاحب این مقام فردی بوده است به نام پتیسکاس^۱ که مأموریت داشته تا آستواگس را به دربار کوروش بیاورد. با مرگ این شخص، فرد دیگری به نام بگه پاتس^۲ عهده‌دار این مقام شد که بعدها پیکر کوروش را به وطن بازگرداند و هفت سال هم از محافظان مقبره داریوش اول بود. در زمان کمبوجیه، دو نفر به نام‌های اسپه‌داتس^۳ و ایزاباتس^۴ این مقام را داشتند. هرودوت اشاره دارد که خواجه حرم پیام‌های شاه را ابلاغ می‌کرده است. هم او از فردی به نام هرموتیموس اهل پدسا^۵ نام می‌برد که در جنگ اسیر شد و به یک برده‌دار به نام پانیونیوس^۶، که کارش خریدن پسران زیبا و اخته کردن آن‌ها بود، فروخته شد. سرانجام هرموتوس به دربار ایران فروخته شد. او توانست در دربار خشیارشا به مقام «ریاست فرزندان درباری» برسد. بابل برای خراج سالانه خویش سالیانه ۵۰۰ پسر را به دربار شاه ایران برای خواجگی حرم می‌فرستاد. از زمان ارشیر اول

-
1. Petiskas
 2. Bagapates
 3. Aspadates
 4. Izabates
 5. Hermotimus of Pedesa
 6. Panionius
 7. Atiyawahy
 8. Artames

به بعد اینان قدرت بیشتری به دست آوردند و مشهورترین آن‌ها باگواس در زمان اردشیر سوم بود.^(۳) اشمیت معتقد است تصویر اشخاص بدون ریش پارسی و مادی در نقش‌برجسته پلکان تخت جمشید خواجگان حرم هستند. در برخی تصاویر در آپادانا و خزانه، در پشت سر شاه فردی ایستاده که بدون ریش است و احتمال می‌دهند که خواجه حرم باشد. نجمیای یهود دربار خشایارشا را هم خواجه حرم دانسته‌اند که در سال ۴۴۵ ق.م. حاکم یهودیه شده بود. چندین کتیبه مصری از شخصی به نام اتیوهی^۷، پسر آرتامس^۸، با عنوان *saris of Persia* نام می‌برند. چون در عهد عتیق، *saris* معنای خواجه می‌دهد، فرض شده که این شخص خواجه حرم بوده است. تصاویر بسیاری از این اشخاص بدون ریش در نقش‌برجسته‌های آشوری نیز در کنار شاه دیده می‌شود (رک. Dandamayev, 1998).

در دوره ساسانی نیز این مقام در منابع همزمان دیده شده است. در سفال‌نوشته‌های دوراوروبوس ساسانی و چندین کتیبه و اثر مهر ساسانی این عنوان آمده است:
الف. کتیبه ابنون در سال ۲۴۰ میلادی (نصراله‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۹۰ و بعد):

Abnūn ī pad šābistān āyēnīg

ب. کتیبه شاپور بر کعبه زردشت (Huysse, 1999/1: 62):

در رتبه پنجاه و هفتم:

یونانی	پهلوانی	ساسانی
Σασν εύνουχου Σασανγαν /Sasan eunouchou Sasangan	s'sn špystn s'snkn/ Sāsān *šābistān Sāsāngān	s's'n ZY š'pstn ZY s'snykn/ Sāsān ī šābestān ī *Sāsānīgān
ساسان شیبستان (خاندان) ساسان	ساسان شیبستان (خاندان) ساسان	ساسان شیبستان (خاندان) ساسان

در رتبه شصت و چهارم (فقط در روایت پهلوانی و یونانی):

یونانی	پهلوانی	ساسانی
Μανζικ εύνουχου/ Manzik eunouchou	m'nzg špystn/ Mānzag šābestān	----
مانزیک شیبستان	مانزگ شیبستان	-----

ج. سفال‌نوشته‌های دوراوروبوس (لوکونین، ۱۳۷۷: ۱۲۱):

...špystn/ šābistān

د. مهر دینگ:

dynky ZY MLKTA MLKTA mhysty PWN tny š'pstn^(۳)

Dēnag ī bāmbišnān bāmbišn mahist pad tan šābistān

«بزرگ‌ترین (مهتر) شبستان شخصی، دینگ شهبانوی شهبانوان» (de Blois 1993: 36).
 ه. مهر ماهان: ^(۴) به سبب خرابی کتیبه قرائت‌های مختلفی شده، اما این عبارت مشخص است (برای قرائت‌های مختلف رک. Gyselen, 1989: 162; Gignoux, 1991: 18f., 21):
nyw'n p<ty> tn š'pstn W BBA 'ndrycpty/ nēwān p<ad> tan šābistān ud dar andarzbed.

قرائت بالا از شاکد است (Shaked, 1975: 223).

و. اثرمهرهای سپاهبدان: در میان اثرمهرهای چهار سپاهبد، تنها سپاهبد جنوب به نام بهرام عنوان شبستان را هم داشته است (گیزن، ۱۳۸۴: ۶۷، ۶۸؛ Id., 2004):

- 1- *Wrahṛān ī nāmwxwāst ādurmāhān ...bed ud š'pist'n/ šābistān ud hujadag Xusraw wuzurgān, āt kust ī nēmrōz spāhbed.*
- 2- *Wrahṛān ī nāmwxwāst ādurmāhān ...bed ud š'pist'n/ šābistān šahrhazāruft ud hujadag Ohrmazd wuzurg ērān kust ī nēmrōz āt spāhbed.*

ز. اثرمهری از آذرگشنسپ (Gyselen, 2007: 294):

' twrgwšnasp' Y nyw'npt' W š'pst'n phlw'n

ح. یادگار بزرگمهر:

man wuzurgmīhr ī buxtagān nēwān p<ad> t<an> šābistān <†> šahr ī ostīgān xusrō darīgbed (Shaked, 1975: 233).

ط. شهرستان‌های ایرانشهر (عریان، ۱۳۸۲: ۱۸۶؛ Daryae, 2002: 14).

صورت‌های اولیه این واژه در کتیبه‌ها شبستان و در منابع پهلوی شبستان است. صورت اولی حالت قوی (vrddhi) کلمه شبستان است. در کتیبه کعبه زردشت این مقام در میانه مقامات و مناصب آمده است. بار نخست در رتبه ۵۷ بعد از گنجور و فرمدار و دبیر و پس از او رئیس بازار/بازربرد، و دوم‌بار در رتبه ۶۴ که پس از او مقام دادور آمده است. در سفال‌نوشته‌های دوراوروبوس بعد از مارگر و نخچیرید نامش آمده است. در کتیبه ابنون با عنوان āyēnīg به معنای «رئیس تشریفات (آیینی)»^(۵) آمده است. در مهر دینگ با عبارت pad tan، در کتیبه ابنون فقط pad، همراه شده است. در مهر ماهان همین عبارت به همراه عنوان nēwān، همچون یادگار بزرگمهر، و اندرزید دربار و در یادگار بزرگمهر با عنوان دریگبد آمده که نشان می‌دهد شبستان منصبی اداری بوده است. در متن شهرستان‌های ایرانشهر کاملاً معنای حرمسرای شاهی را دارد. بر اساس شواهد بالا این منصب نه تنها مقام ریاست حرمسرای شاه را داشته، بلکه مسئولیت اداری و نظامی، همچون مقام خواجه تیری به عنوان ارگبد دارابگرد، را نیز داشته است (گیزن، ۱۳۸۴: ۴۸؛ Khurshudian, 1998: 143). کتیبه اقلید تأییدی بر مقام اداری شبستان است.

مقام مشابه شبستان مقام ارزید است. مهری ساسانی از آن بوخت-شاپور^(۶) یافته شده که عنوان ارزید را دارد. اول بار تفضلی (۱۳۷۸: ۴۰) متذکر شد که ارزید، در متون

سریانی، لقب گوشت‌آزاد نامی، و هرزید و هرچید، در شاهنامه و تاریخ طبری، در لقب ابرسام، «رئیس حرم سلطنتی» بوده است. شروو آن را «رئیس اقامتگاه زنان» ترجمه کرده است (Skjaervo, 2006: 115). تفضلی (همان: ۴۳، یادداشت ۲۹) معتقد است که در پهلوی لغت متداول برای حرم «شبستان» و برای خواجه سرا «شابستان» بوده است. هم او در مقاله‌ای دیگر (1974: 342) در توصیف کلمات و عبارات پهلوی تاریخ قم، واژه شابستان را شرح داده و شواهد دیگری از دینکرد (Madan, 1911: 299)، به صورت $\check{s}'pst'n$ و نیز در همان منبع (811: 3)، به صورت $\check{s}'pst'n\ krtn$ و دادستان دینی، به صورت $\check{s}'pyst'n$ ذکر کرده است. شروو (Id.: 115) گفته است که در اوستا کلماتی هست که برای مسئولیت فردی بر مکانی دلالت دارد و با پسوند $-i$ ساخته شده است؛ از این شمار است $asp\bar{o}.st\bar{a}n-i$ به معنای «رئیس یا صاحب اصطبل» در وندیداد ۱۵، ۲۳، ۳۹ است. به همین قیاس واژه $\check{s}'pst'n$ را باید تفسیری این چنین کرد. در هر حال، در نیمه دوم ساسانی لقب شابستان یا شبستان لقب مهمی بوده و لقب بعضی از بلندپایگان درباری بوده است (لوکونین، ۱۳۷۷: ۱۰۸). تاریخ قم در اهمیت این مقام اطلاعات خوبی می‌دهد. در این کتاب از نام جایی به نام «شابستان» از توابع رستاق ساوه و جزستان یاد شده که به اقطاع به خواجه‌سرایان داده شده است:

شابستانان، این دیه را یکی از اکاسره بنا کرده است و به اقطاع به بعضی از خدمتگاران و خواجه‌سرایان خود داده و خایه کشیده را بزبان عجم شابستان گویند. پس این دیه بدیشان باز می‌خوانند (قمی، ۱۳۶۱: ۸۶).

سطر ششم هم آسیب دیده است. جزء دوم را گروه $(y) nwyn'n$ []، فرای $wyn'n$ ، هارماتا $Darig\bar{a}n\ s\bar{a}l\bar{a}r$ [d][l][y]k[']n $srd'r$ / شاکد $(c) nyw'n$ [] خوانده‌اند. قرائت شاکد مبتنی است بر عبارتی از یادگار بزرگمهر، یعنی $man\ wuzurgmih\ r\bar{i}$ $buxtag\bar{a}n\ n\bar{e}w\bar{a}n\ p<ad>\ t<an>\ \check{s}abist\bar{a}n...$ وی این واژه را به $n\bar{e}w$ «دلیر» معنا کرده است. همین عنوان در مهر ساسانی ماهان (Shaked, 1975: 223-4) هم آمده است: $wyn'n$ $n\bar{e}w\bar{a}n\ p<ad>\ tan\ \check{s}abist\bar{a}n$ *. دوبلوا کلمه مورد مناقشه در یادگار بزرگمهر را $wyn'n$ می‌خواند و آن را از $w\bar{e}n$ به معنای «دیدن» می‌گیرد و معنای «رئیس مراقبان» به آن می‌دهد. شاهد او مهری است ساسانی که این عنوان روی آن آمده است: $w\bar{e}n\bar{a}n$ $hand\bar{e}m\bar{a}nagar\bar{a}n\ s\bar{a}l\bar{a}r$.^(۷) بخش نخست افتاده است و این که چه واژه‌ای باید بازسازی شود که با نحو کتیبه و پیشنهادهای محققان سازگاری داشته باشد نامشخص است. ژینیو (1990: 21) در قرائتش از مهر ماهان $nyw'npt\ W\ \check{s}'pstn$ آورده است. گیزلن $n\bar{e}w\bar{a}n$ را در خوانش اثرمهر آدرگشنسپ ترجیح می‌دهد. این ابهام هم به دلیل ابهام در

خط پهلوی کتابی و هم گاهی در الفبای کتیبه‌ای بر روی مهر و اثرمهرهاست. گیزلن به قیاس قرائت ژینیو از مهر ماهان، برای این سطر کتیبه اقلید /nyw'npt W š'pstn/ و نیز اثرمهر آدرگشنسپ عنوان «رئیس دلیر» مناسب‌تر است تا «رئیس مراقبان» که دبلوا پیشنهاد می‌کند (Gyselen, 2007: 61-2).

سطر هشتم تا دهم: در این سطرها عنوان مرزبان شهرستان و بیشاپور آمده است. گروه واژه شهرستان را *زردشتان* به معنای زردشتیان خوانده است. فرای سطر هشتم را -wnšt'n خوانده و ادامه کتیبه را مثل گروه درست خوانده است. هارماتا سطر هشتم را [Wš]trdst'n و شاکد [Wš]trdst'n و شاکد [ZY š]trdst'n 9- W byxšpwxl 10- mlcp'n خوانده است. دبلوا [Y š]trdst'n آورده است. نام بیشاپور را گروه byšpwhl، فرای byšpwhl، شاکد byxšpwxl، ژینیو (1972: 21) byšpwhl و دبلوا byš'pwhl نوشته‌اند. صورت آمده در کتیبه به نظر مؤید byš'pwhl است. این نام در متن *شهرستان‌های ایران‌شهر* wyhš'pwhl/ Weh-Šāhpūr و در مهر و اثرمهرهای ساسانی به صورت‌های مختلف آمده است: byš'pwhl، byš'pwhr، byšhpwhly، byšhpwhry، byš'pwhly، بر روی سکه‌ها و اثرمهرهای اداری به صورت مختصر BYŠ نیز دیده می‌شود (رک. Gyselen, 1989: 112-116، 119-126، 132، 146; Yamauchi, 1993: 48). آورده شد، اما به سبب اشتقاق جزء نخست این نام از bay «بی، بغ»، شاید بهتر آن باشد که Bay-Šāpuhr آوانویسی شود. خط آمده بر این نوع اثرمهرها در میانه الفبای کتیبه‌ای و کتابی است. در الفبای کتیبه‌ای اثرمهرها میان دو حرف g و y نزدیکی و شباهتی دیده می‌شود. به جز اثرمهر شهرب که به حرف y بیشتر نزدیک است، در موارد دیگر می‌توان جزء نخست را به صورت bg نیز حرف‌نویسی کرد. در صورت کتیبه‌ای، به الفبای منفصل به صورت مشخص bgy آمده است. بر روی اثرمهرهای ساسانی نام بیشاپور بر مهرهای شهرب، «درویشان جادگ‌گو و دادور، مغ و آمارگر» آمده است. بر دو اثرمهر آمارگر، نام بیشاپور به همراه سه منطقه جغرافیایی استخر و وه‌زامیدکواد و در دیگری به همراه اردشیرخوره و نیوداراب آمده است. وه‌زامیدکواد را حدوداً ارجان دانسته‌اند که نشان می‌دهد در نیمه دوم ساسانی حداقل از نظر حیطة قدرت آمارگر مناطق وسیع‌تر و متنوعی را شامل می‌شده است. در منابع دوره اسلامی که فارس را به پنج کوره تقسیم کرده‌اند، بیشاپور بخشی از کوره شاپور و اقلید در کوره استخر قرار داشته است (Gyselen, 1989: 45, 70f.).

گای لسترنج (۱۳۷۷: ۲۸۲) بر آن است که شهرستان و بیشاپور دو نام یک واحد جغرافیایی هستند. در این صورت پرسش این است که چرا باید هر دو نام با هم بیاید (نیز رک. de Blois: 38). لسترنج نیز آورده که بیشاپور عموماً شهرستان خوانده می‌شده است. مقدسی درباره شهر شاپور می‌نویسد که نام مرکز این استان شهرستان است و شامل دریز و کازرون. همین مؤلف در جای دیگر آورده که قصبه شاپور شهرستان خوانده می‌شود. در هر حال، ظاهراً اشاره مقدسی در خصوص شهرستان ارجاع به جای- نام خاصی است (Id.: 38-9). دوبلوا این عبارت را به صورت «رئیس مراقبان حرم مرکز استان (شهرستان) و مرزبان بیشاپور» ترجمه می‌کند. این ترجمه دشواری ایجاد می‌کند و به نظر همان ترجمه مرزبان شهرستان و بیشاپور نزدیک به صحت است. آنچه از گفته‌های مقدسی مشخص می‌شود این است که مرکز ولایت شاپورخره شهر بیشاپور بوده که غالباً شهرستان، یعنی کرسی یا پایتخت یا مرکز شهر، نامیده می‌شده است.

متن کتیبه را دوبلوا این چنین ترجمه کرده است: «... رئیس مراقبان حرم مرکز استان و مرزبان بیشاپور دستور داد این دخمه را برای آسوغ از خاندان بابک پسر عزیز ... بسازند. در این ماه آبان در سال ششم یزدگرد شاهنشاه و در روز یازدهم او مرد و در روز دوازدهم ...». فرض او این است که کسی دیگر جز آهوغ دستور ساختن این دخمه را داده است. با توجه به ادامه کتیبه، برداشت دوبلوا غلط است و پذیرفتنش دشوار. شاکد این‌گونه ترجمه کرده است: «این دخمه از سوی ... و برای ... شبستان شخصی شجاع که مرزبان شهرستان و بیشاپور است، دستور ساختن داده شد...» محتملاً این شخص مرزبان بیشاپور بوده، اما با مرگش در موطن خود، یعنی اقلید امروزی، دفن شده است.

در خصوص مقام و منصب مرزبان، که این کتیبه آخرین شاهد اشاره به آن در دوره ساسانی است، نکاتی چند شایسته اشاره است. واژه مرزبان به معنای «محافظ و پاینده مرز» واژه‌ای است پهلوانی (mrzwp'n؛ قس فارسی میانه مانوی mrzb'n) از اصل *marza-pāna- (قس اوستایی -marəza)؛ وجود rz نشان می‌دهد که واژه از اصل شمال غربی است. این واژه به صورت دخیل وارد زبان‌های دیگری شده است: ارمنی marzpan، آرامی تلمودی mrzbn' (209: 2008 Ciancaglioni). سابقه آمدن این عنوان در منابع ایران باستان به دوره اشکانی باز می‌گردد. نخست در سفال‌نوشته‌های نسا، همراه با چند نام آمده است: مهرساسانک مرزبان، brzps/Burzpaš مرزبان و Āzāt مرزبان (Diakonoff- Livshits, 2001: 144, 152, 158)، و عنوانی است بالاتر از مقام دزید و شهرب. دیاکونوف و لیفشیتس برآنند که دزید و شهرب زیردست مرزبان بوده‌اند. چون این اسناد در خصوص

محموله شراب و زمین هستند، محتملاً مقام مرزبان در این اسناد مرتبط با زمین‌های حکومتی و اقتصاد ارضی بوده باشد (Khurshudian, 1998: 60). در اسناد نسا تنها در ذکر مرزبانان است که نام این اشخاص آمده است. علاوه بر معنای مرزدار، در برخی متون سریانی، مثل تاریخ ابن‌العبری، در معنای «پیمان‌ه» هم آمده است (Ciancaglioni, loc. cit.). منصب مرزبان در نیمه نخست ساسانی و کتیبه‌های مهم این دوره نیامده است. از این رو، به سبب نیامدن این عنوان در کتیبه‌های آغازین ساسانی آن را مربوط به نیمه دوم و بعد از قرن چهارم میلادی می‌دانند (سیم‌الدین‌اف، ۱۳۸۴: ۴۹). در نیمه دوم حکومت ساسانیان دو شاهد مهم کتیبه‌ای در اختیار داریم. یکی همین کتیبه که متأخرترین است و دیگری اثر مهر آذر نرسی که مرزبان اسورستان بوده است (Ādurnarseh ī Pērōz Asōrestān Marzbān). در منابع پهلوی ساسانی هم شواهد بیشتر است و هم سابقه آن به آغاز شاهنشاهی ساسانیان و زمان اردشیر باز می‌گردد. یک شاهد از *کارنامه اردشیر بابکان* است. در این کتاب، بابک مرزبان و شه‌ریار پارس (Pābag mlcp'n/ marzbān ud štr'y'r/ šahryār Pārs būd) بوده است. شاهد و تأییدکننده این روایت کارنامه، متن سریانی آربلا است که اردشیر در تمامی شهرها و نواحی مرزبان‌هایی گماشته بوده است (Khurshudian, 1998: 59). متن دیگر *شهرستان‌های ایرانشهر* است. در دو بند از این متن اشاره به منصب مرزبان شده است: نخست در بند ۲۵: «شهرستان حیره را شاپور پسر اردشیر ساخت و او مهرزاد مرزبان حیره را بر ور تازیگان بگمارد.» (Daryae, 2002: 14, 23) و دوم بار در بند ۵۲: «شهرستان آسور و شهرستان وه‌اردشیر را اردشیر پسر اسفندیار ساخت. و او شگ [از] هجر (بحرین) را به عنوان مرزبان (mlcp'n) و دوسر و برگل را بر ور تازیگان گماشت» (Id.: 25). متن دیگر، داستان خسرو قبادان و ریدگ (Azarnouche, 2013: 188) است که در آن از «مرزبان بزرگ» یاد شده است: «و سپس ریدگ به شهر بزرگ مرزبان بزرگ فرمود کردن» (ud pas rēdag pad šahr wuzurg marzbān framūd kardan). این روایت شاید تأییدی بر اشاره منابع دوره اسلامی به وجود «مرزبان بزرگ» باشد. انتساب مرزبان به دوره اردشیر را باید با احتیاط تلقی کرد. دیگر اشارات در منابع دوره اسلامی است که فراوان از این منصب یاد شده است. در *نامه تنسر* ذکری از «اهل ثغور» دارد که شاید اشاره به مرزبان داشته باشد که به نظر تنسر باید شاه باشند (*نامه تنسر*، ۱۳۱۱: ۹). این مرزبانان چون نماینده کامل شاه بودند، وظایف کشوری و اداری را نیز بر عهده داشتند (Khurshudian, 1998: 71). ظاهراً این مقام نخست در شمال حکومت ساسانی پیدا شده و بعداً در شرق و در زمان خسرو اول در تمامی شاهنشاهی رواج یافته است. مقام مشابه مرزبان، منصب کنارنگ است.

مرزبان ابرشهر ملقب به کنارنگ بوده است (سیم‌الدین‌اف، ۱۳۸۴: ۴۹). در دوره اسلامی غالباً همان وضع اواخر دوره ساسانی حفظ شده است. شاهنشاه، حسب نیاز، مرزبانان را به ایالات و ولایات می‌فرستاده و حدود حکمرانی آنان را بزرگ یا کوچک می‌کرده است. ظاهراً در اغلب موارد جنبه لشکری مرزبانان بر جنبه کشوری آنان برتری داشته است و در زمان جنگ زیر نظر سپاهبدان بوده‌اند. مرزبانان از میان نجبای درجه اول انتخاب می‌شده‌اند. گاه قصری هم داشته‌اند و گاه تخت سیمین هم بدان‌ها اعطا می‌شده است. مرزبان آلان و خزر حق داشته بر تختی زرین بنشینند (کریستنسن، ۱۳۷۸: ۹۸). در رأس ولایت (عربی: بلده)، چنان‌که یعقوبی متذکر شده، مرزبان قرار داشته است (نلدکه، ۱۳۷۸: ۴۷۳). مسعودی رجال دولت را بر هفت دسته تقسیم می‌کند که دسته چهارم مرزبانان بوده‌اند که بر چهار ناحیه ایران حکومت می‌کرده‌اند (کریستنسن، ۱۳۷۸: ۲۶۷). آنچه از منابع برمی‌آید این است که در دوره ساسانی، بر حسب نوع تقسیم‌بندی، برخی مناطق عنوان نظامی و گاه اداری مرزبان را داشته‌اند. منابع دوره اسلامی از وجود چهار مرزبان در چهار گوشه ایران حکایت می‌کنند که محتملاً اشاره به اواخر دوره ساسانی دارد (Daryaei, 2002: 54). و برای نظر مخالف رک. (Gignoux, 1984-5: 256). در منابع دوره اسلامی (نلدکه، ۱۳۷۸: ۴۷۴) از مرزبانان بسیاری نام برده شده است، از جمله شاپوروراز، مرزبان آذربادگان، با عنوان فرعی «شهب» که شاید همان صورت شسب یا شهرب باشد؛ مرزبان کوشان (بهرام پنجم در برابر هون‌های شرقی مرزبانی گماشته بود که او را مرزبان کوشان می‌خواندند و بعدها تبدیل به لقب شد: شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۴۵-۴۴۶)؛ شهرین از خاندان مهران، مرزبان بیت ارمایه؛ پیران‌گشنسب از خاندان مهران، مرزبان گرازان و اران؛ وهرز، مرزبان یمن؛ مرزبان بحرین (آخرین مرزبان ایرانی در بحرین سیبخت نامی بوده است: نلدکه، ۱۳۷۸: ۲۸۶، یادداشت ۲)؛ بهرام چوبین، مرزبان ری و جبال و طبرستان؛ کارن، مرزبان قومس؛ بستام، دایی خسرو پرویز، مرزبان نواحی شرقی؛ یزدک، مرزبان بابل؛ شهرک، مرزبان پارس؛ سمبات باگراتونی، مرزبان گرگان؛ ماهویه، مرزبان مرو؛ مرزبان بادیه (شاپور دوم با پیروزی بر اعراب شرق عربستان فرمانروایی بر آنان گمارد که عنوان مرزبان بادیه داشت: شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۷۶)؛ چندین تن مرزبان ارمنستان بوده‌اند: وه‌دین‌شاپور و مهرگشنسپ از خاندان سورین، و سَک، سورین، وهن ممیکونی و برادرش ورد؛ مرزبان ابرشهر با عنوان کنارنگ؛ مرزبان توس که عنوان کنارنگ هم داشته است (شاید مقام کنارنگ پایین‌تر از مرزبان بوده است).

بر اساس روایت سریانی یوشع ستون‌نشین، سپاهبد بیشتر جنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان انجام می‌دادند. مرزبان در حقیقت مترادف شهرب بوده است (نلدکه، ۱۳۷۸: ۴۷۴؛ شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۴۷؛ Khusrshudian, 1998: 58-72). بر اساس

تحقیقات کلسنیکف (به نقل از سیم‌الدین‌اف، همان‌جا)، مرزبان در اواخر دوره ساسانی دو معنا داشته است: یکی طبقه بانفوذ سپاهیان که در میانه طبقات بزرگان و آزادان قرار داشتند و دیگری فرماندهان نظامی استان‌ها و مناطق داخلی و مرزی کشور. بر اساس منابع تاریخی دوره اسلامی، مثل دینوری، استان‌های بزرگی مثل پارس چندین مرزبان داشته‌اند (Khurshudian, 1998: 67). همین منبع هم اشاره به چهار مرزبان در چهار نقطه ایران دارد و هم اشاره به مرزبانان کوچک (عربی: المرزبه) و مرزبانان بزرگ (عربی: عُظْمَاء المرزبه) (Id.: 66). هم منابع تاریخی دوره اسلامی و هم منابع سریانی اشاره دارند که مرزبانان، به‌جز مقام و وظایف نظامی، مسئولیت‌های اداری و مالی، مانند جمع‌آوری خراج (Khurshudian, 1998: 69; Gignoux, 1984: 26)، را نیز داشته‌اند. منابع سریانی مرزبانان را از خاندان مهران و در درجه بعد خاندان کارن دانسته‌اند (Khurshudian, 1998: 71). نکته جالب معانی مرزبان در *لغت‌نامه دهخدا* است: «حاکمی که در سرحد باشد، مملکت‌دار، دارنده کشور و ملک، نگهبان» و نیز «شهربان که فرمانروایی و حکومتی از مملکت با اوست» و «امیر و سرکرده سپاه» و نیز «زمین‌دار، مالک زمین، صاحب و نگهدارنده زمین، دوازده یک کیل، دهقان» که تأییدکننده معانی مرزبان در دوره اشکانی و ساسانی و یکسانی عنوان مرزبان و شهرب در این دوره است. آنچه را دهخدا به معنای «سرحد» از *شاهنامه* و منابع دیگر آورده می‌توان در معنای «قلمرو و سرزمین» هم فهم کرد. مرزبان در این کتیبه و در دوره ساسانی قطعاً معنای «سرحددار» ندارد و معنای موسعتری دارد. آن‌چنان‌که در بالا اشاره شد، پارس چندین مرزبان داشته که مرزبان کتیبه اقلید شاید یکی از اینان بوده باشد.

سطر یازدهم تا شانزدهم: این شخص در ۱۱ ماه آبان در سال ششم یزدگردی (برابر با ۲۱ ژانویه ۶۳۸ میلادی) وفات یافته و یک روز بعد، یعنی در روز ۱۲ آبان (روز ماه)، در دخمه نهاده شده است. کتیبه اقلید قدیمی‌ترین کتیبه تاریخ‌دار گورنوشته‌هاست و تنها کتیبه‌ای است که اشاره به یزدگرد شاهنشاه (یزدگرد سوم) دارد. وی در سال ۶۳۳ م. بر تخت نشست. در سال ۶۳۷ م. اعراب تیسفون و بین‌النهرین را فتح کردند. یزدگرد در عقب‌نشینی به ری آمد و سرانجام در سال ۶۵۱ م. کشته شد و دوره ساسانی به پایان آمد. این کتیبه ۱۳ سال پیش از مرگ یزدگرد و سقوط ساسانیان نوشته شده است.

در خصوص نوع تدفین این بنا و آمدن دو بار نام دخمه و ذکر واژه *تن مباحثی* مطرح شده است که به طور خلاصه از این قرار است. گروپ (۱۳۸۵: ۳۱۳)، به نقل از هومباخ، دخمه را در اصل آرامگاه محصور دانسته است و بر آن است که محل گذاشتن جسد بوده است. هینتس (رک. گروپ، ۱۳۸۵: ۳۱۳، یادداشت ۲) معتقد است که نخست جسد را

در شیب صخره خوراک کرکس می‌کردند و سپس استخوان را در این مکان دفن کرده‌اند که منظور استودان است. شاکد (1975: 225, n. 75) بر آن است که چون مرده یک روز پس از مردن دفن شده، نشانهٔ عدول از سنت تدفینی زردشتی است. دوبلوا، براساس متن کتیبه، بر آن است که این محل استودان نیست و خود کتیبه به نهادن تن و نه استخوان اشاره دارد. در مقالهٔ تکمیل‌شدهٔ وی (1993: 42)، با توجه به ابعاد این بنا، آن را برای استودان یا دخمه کمی بزرگ می‌داند. وی دخمه در سطر نخست را در معنای «استودان» و دخمه در سطر هجدهم را در معنایی دیگر می‌داند. در عبارت دومی گفته شده که تن متوفی، نه استخوان، در روز پس از مرگ به این دخمه سپرده شده است و می‌دانیم که با توجه به شریعت دین زردشتی تا سه روز پس از مرگ نباید گوشت از استخوان جدا شود. از این جهت وی بر آن است که باید این اشارهٔ دومی به دخمه و با توجه به ابعاد کتیبه باید از آن یک بچه باشد و هزینه‌ای را که برای ساخت این بنا شده مطابق آیین پروان و همان سنت وقف در دورهٔ اسلامی دانسته است. در این مقاله او بر آن است که بدن در یک تابوت با فلز گران‌بها نگه داشته شده است. یعنی این‌که، مطابق خوانش دوبلوا، بدن آسوک، که خویشاوند مرزبان است، هواسپاری نشده و مستقیماً در آرامگاه سنگی نهاده نشده، بلکه مثل سنت هخامنشیان در یک تابوت فلزی حفظ شده که مانع آلودگی خاک هم می‌شده است. از این رو، واژهٔ دخمه در سطر هجدهم را تابوت فرض کرده که آن را سپس در این بنا نهاده‌اند، و هزینهٔ فراوان هم بابت این تابوت طلایی بوده است (de Blois, 1993: 42f). به نظر باسیرف، آمدن واژهٔ تن نشان می‌دهد مواجهه با تدفین اولیه هستیم و نه ثانویه و هواسپاری. وی بر آن است که این بنا می‌تواند مطابق سنت زردشتی و به جهت دو تدفین پشت سر هم بوده باشد. سکوی کناری بنا احتمالاً مناسب هواسپاری بوده است. واژهٔ دخمه در سطر نخست هم می‌تواند اشاره به نهادن استخوان باشد و هم تدفین به طور کلی، اما دخمه در سطر هجدهم، چون اشاره به تن دارد، نمی‌تواند در معانی خاص دخمه باشد (Borisov, 1995: 326f). آنچه دوبلوا گفته بیشتر خیالبافی است تا امر واقع. نحو کتیبه به هیچ وجه نشان نمی‌دهد که با دو تدفین از دو شخص مواجهیم. در آغاز و انجام کتیبه که دو بار واژهٔ دخمه آمده، نام یک شخص ذکر شده است. این‌که تدفین اولیه باشد هم محل شک است و سازهٔ آن می‌تواند آرامگاه مجللی باشد که نمونهٔ مشابه آن در کوه رحمت در پشت تخت جمشید هم دیده شده است. اما این‌که چرا برخلاف دیگر کتیبه‌ها که ذکر از ماهیت جسد، چه استخوان و چه خود جسد، نمی‌شود، در این‌جا از واژهٔ تن استفاده شده است، جای بحث دارد که خلاصهٔ بالا نتایج این بحث است. نمونهٔ گورنوشته‌ای که

برای دو نفر استفاده شده است کتیبه کازرون (مشتان) است که کاملاً مشخص است که چه کسانی تدفین شده‌اند. از این‌رو، این‌که این کتیبه اشاره به دو تدفین داشته باشد ناپذیرفتنی است. مطابق سنت زردشتی، تدفین باید در روز انجام شود، اما اگر در شرایطی به شب کشیده می‌شده، می‌بایستی تدفین در روز بعد انجام شود. فراموش نشود که زمان مرگ آبان ماه بوده و منطقه اقلید هم سردسیر است که می‌تواند توجیه این تأخیر باشد (درباره این سنت فقهی رک. بویس، ۱۳۷۴: ۴۴۴ و یادداشت شماره ۹ و ۱۰).

در سطور پانزدهم و شانزدهم، عبارت «به بخت شد» به معنی مردن است. این عبارت در کتیبه‌های پریشان (سطر ۲۰) و کتیبه سیکل ترکیبی هم آمده است. این عبارت در کتاب مادیان هزار دادستان به صورت‌های pt bht و pt bht OZLWNyt و OZLWNt آمده است (Macuch, 1993: 570, 619).

سطر هفدهم: در این سطر می‌توان واژه سوم را ham خواند و هم im به معنای «این» (ضمیر اشاره). گروه 'd(w)ynk' tn' y hm «تن هم آیین» خوانده، فرای tn' y hm 'dywk' «بدن این یک»، شاکد tn' ZY xm'xnk'/tan ī ham-āhang و هارماتا tn' ZY hm 'snk' خوانده‌اند. دوبلوا «تن همان آسوک» (tn' Y hm 'swk') ترجمه کرده است.

سطر هجدهم: در این سطر صورت nihādag نامعمول است. به قیاس کتیبه پریشان (کازرون ۲)، انتظار ēstēd می‌رود. HNHTK' صورت مختصرشده HNHT<WNt>k' (کازرون ۲) است (رک. de Blois, 1993: 40; Shaked, 1975: 224, n. 69). گروه این واژه را hw'tk w به معنای «حفاظت» خوانده و نیز احتمال داده که شاید صورت تصحیف‌شده خواسته بوده باشد. فرای 'wstk' در معنای «قرار دادن»، هارماتا HNHTK' شاکد XNX<TWN>tk' خوانده‌اند. عبارت «دخمه نهادن» در منابع متأخر بسیار آمده است، اگرچه در این جا انتظار فعل سوم شخص مفرد یا مصدر داریم. خود صورت «نهاده» اصطلاحی حقوقی است و به معنای «ودیعہ، میراث، وقف، موقوفه، بنیاد» (فرهوشی، ۱۳۸۱: ۴۰۵) و «وقف، اهدا، مال وقفی، موقوفه» (Perikhanian, 1998: 375); با عبارت‌هایی مثل yazišn ud nihādag و yazišn nihādag می‌آید که مرتبط با بنیادهای دینی است که مراسم و خدماتی را برای مرده فراهم می‌کنند (رک. Boyce, 1968: 274; Macuch, 1993: 258).

سطر نوزدهم تا بیست و یکم: در این سطرها متوفی چون دستور ساختن این دخمه را داده، پولی را هم که پرداخت کرده نوشته است که احتمالاً سنت وقف را نشان می‌دهد. گروه سطر نوزدهم را KSP هزارش نقره خوانده و واژه بعدی را nk's خوانده در معنای نگهبانی و حراست (این واژه را NKSY'/hw'stk «خواسته» نیز خوانده)، فرای

KSP' NKSya، هارماتا [MN] NKSya KSP، شاکد NKSya KSP، و دوبلوا KSP' NKSya خوانده‌اند (قس هزوارش KSPA در سفال‌نوشته‌های نسا). عدد مذکور در سطر بیستم را گروه ۱۲ هزار مزد خوانده است. فرای sl'k? mzd، هارماتا ۲۰۰ استاتیر مزد، شاکد ۲۰ هزار درهم مزد، و دوبلوا ۲۰۰ استاتیر خوانده است که درست است. وبر نیز عدد ۲۰۰ را خوانده است (Weber, 2008: XXV). این نوع بیان شاید اشاره به مراسم گیتی‌خرید داشته باشد. در سطر آخر، بعد از «فرمود» انتظار مصدر «دادن» را داریم. این نوشته ترجمه تازه‌تری بود از یکی از مهمترین گورنوشته‌های ساسانی همراه با بعضی بررسی‌ها درباره مهمترین واژه‌ها و عبارات کتیبه که در ضمن آن آراء محققان پیشین نیز نقل و گاه نقد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. «در سال ۱۳۳۴ خدمتگزار فنی بنگاه علمی از این کتیبه با کاغذ قالب‌برداری کرده و برای اداره کل باستان‌شناسی فرستاده است.» (سامی، ۱۳۳۸: ۱۷۹، یادداشت ۱).
۲. منابع یونانی با تحقیر او را «خواجه» در مفهوم امروزی‌ش خوانده‌اند. در واقع او مقامی عالی‌رتبه، خلیارخ یا هزاربد، بوده است. در متنی بابلی او را با عنوان ša rēš šarri، یعنی «کسی که روی سر شاه جا دارد» معرفی کرده‌اند که مسندی عالی‌رتبه در دربار آشوری و بابلی بوده و از آنجا در دربار ایرانیان هم رایج شد. این عنوان در اسناد مصری هم به saris ترجمه شده که به گماشتگان عالی‌رتبه اطلاق می‌شده است. تنها در یونان معنای «خواجه» از آن فهمیده شده است (بروسیوس ۱۳۸۸: ۵۵ و بعد).
۳. برای قرائت‌های مختلف و انتساب آن به همسر یزدگرد دوم یا اردشیر اول آن، رک. Gignoux, 1994: 282 و نصراله‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۱۹؛ برای بحث تازه در این خصوص و انتساب قطعی آن به یزدگرد دوم و ترجمه این بند اثرمهر: «سالار خواجگان مشکوی»، رک. شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۶۶.
۴. در موزه ارمنی‌تاز، به شماره ۹۸۰؛
۵. معادل پهلوانی این عنوان در کتیبه شاپور بر کعبه زردشت، در معرفی زیگ در دربار بابگ و شاپور و بابگ در دربار اردشیر، صورت niwēδbed (در ارمنی nvirakapet) از فعل niwistan به معنای «خبر کردن، دعوت کردن» است (Huysse, 1999/2: 129). شروو، به نقل از ماریک، «شخصی که شام را اعلام می‌کند» ترجمه کرده است (Ibid.: 115). برابر یونانی آن deipnoklētōr به معنای «دعوت‌کننده به شام» است.
۶. نویسندگان این مقاله به سبب بدون ریش بودن بوخت‌شاپور، علاوه بر عنوانش، او را صاحب مقام حرمسرا و خواجه حرم دانسته‌اند.
۷. هنینگ، که دوبلوا هم بدو ارجاع داده nyw'n، خوانده است.

منابع

- بروسیوس، ماریا، ۱۳۸۸، *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، تهران، ماهی.
- بویس، مری، ۱۳۷۴، *تاریخ کیش زردشتی*، سه جلد، تهران، توس.
- تفضلی، احمد، ۱۳۷۴، «هرزید در شاهنامه فردوسی»، *نامه فرهنگستان*، س ۱، ش ۱، ۳۸-۴۷.
- _____، ۱۳۷۶، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، سخن.
- دهخدا، علی اکبر و دیگران، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران (دوره جدید).

دینکرد ر.ک. Madan

- سامی، علی، ۱۳۸۸، *تمدن ساسانی*، دو جلد، تهران، سمت.
- سیم‌الدین اف، دادخدا، ۱۳۸۴، *اصطلاحات اداری زمان ساسانیان*، ترجمه حبیب صفرزاده و صغری شهریاری کیکانلو، مشهد، سخن گستر.
- شهبازی، علیرضا شاپور، ۱۳۸۹، *تاریخ ساسانیان*، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب *تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- عریان، سعید، ۱۳۸۲، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی و پارتی)*، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- فروهوشی، بهرام، ۱۳۸۱، *فرهنگ زبان پهلوی*، تهران، دانشگاه تهران.
- قمی، حسن بن محمد، ۱۳۶۱، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح سید جلال طهرانی، تهران، توس.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل، ۱۳۷۸، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، صدای معاصر.
- گروپ، گرد، ۱۳۸۵ «نیشته‌های تازه‌یافته از روزگار ساسانیان»، در *والتر هینتس، یافته‌های تازه از ایران باستان (تهران، ققنوس)*، ۲۹۹-۳۵۱.
- گیزلن، ریکا، ۱۳۸۴، *چهار سپاهبد ساسانی بر اساس شواهد مهرشناسی*، ترجمه سیروس نصراله‌زاده، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- لسترنج، گای، ۱۳۷۷، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر، ۱۳۷۷، «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و بازرگانی»، در احسان یارشاطر (ویراستار)، *تاریخ ایران کمبریج، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، ج ۲/۳، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر)، ۷۱-۱۴۸.
- مینوی، مجتبی (مصحح)، *نامه تنسر*، تهران، *نامه تنسر* ر.ک. مینوی
- نصراله‌زاده، سیروس، ۱۳۸۴، *نام‌تبارشناسی ساسانیان: از آغاز تا هرمز دوم*، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- _____، ۱۳۸۷، «پهلویات کتیبه‌ای ۱: مروری بر کتیبه ابنون»، در *زهرة زرشناس و ویدا نداف (ویراستاران)*، جشن‌نامه دکتر بدرالزمان قریب (تهران، طهوری)، ۱۸۷-۲۰۶.
- نلدکه، تئودور، ۱۳۷۸، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Azarnouche, S., 2013, *Husraw ī Kawādān ud rēdag-ē, Khosrow fils de Kawād et un page, texte pehlevi édité et traduit*, Cahier Studia Iranica 49, Paris.
- Basirov, O., 1995, *The Evolution of the Zoroastrian Funerary Cult in Western Iran*, unpublished Thesis, Department of Art and Archaeology, School of Oriental and African Studies, University of London.
- de Blois, F., 1993, "Middle-Persian Funerary Inscriptions from South-Western Iran", *Medioiranica: Proceedings of the International Colloquium Organized by Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to*

- the 23rd of May 1990*, ed. W. Skalmowski and A. Van Tongerloo, (Leuven), 29-43.
- Boyce, M., 1968, "The Pious Foundations of the Zoroastrians", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 31/2, 270-289.
- Ciancaglini, C. A., 2008, *Iranian Loanwords in Syriac*, Wiesbaden.
- Dandamayev A. ., 1998, "Eunuchs", *Encyclopedia Iranica*, Vol. IX, Fasc. 1, 64-69, available on line: [http:// www. iranicaonline. org/ articles/ eunuch#i](http://www.iranicaonline.org/articles/eunuch#i).
- Daryaee, T., 2002, *Šahrestānīhā ī Ērānšahr, a Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History, with English and Persian translations, and Commentary*, Mazda Publisher, Costa Mesa, California.
- Diakonoff, I. M. and Livshits, V. A. 2001, *Parthian Economic Documents from Nisa, Text I*, edited by A. N. Bader and N. S. Williams, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III, Vol. II, London.
- Frye, R. N., 1970, "Funerary Inscriptions in Pahlavi from Fars", in I. Gershevitch and M. Boyce (eds.), *W. B. Henning Memorial Volume* (London), 152-156.
- Gignoux, P., 1972, *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, Corpus Inscriptionum Iranicarum, Suppl. ser. 1, London.
- , 1984-85, "Religions de L'Iran Ancien. I. Épigraphie sasanide", *Conférence de M. Philippe Gignoux, École pratique des hautes études, section des sciences religieuses, Annuaire* 93, 209-217.
- , 1986, *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique*, *Iranisches Personennamenbuch II/2*, Wien.
- , 1990, "Miscellanea Sasanidica", *Bulletin Asia Institute* 4, 233-237.
- , 1991, *Les quatre inscriptions du mage Kirdir: textes et concordances*, *Cahier Studia Iranica* 9, Paris.
- , 1994, "Dēnag", *Encyclopedia Iranica*, vol. VII, fasc. 3, 282, available online: <http://www.iranicaonline.org/articles/denag>.
- , 2003, *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique (Supplément)*, *Iranisches Personennamenbuch II/3*, Wien.
- Gropp, G., 1969, "Vier ostodan-Inschriften bei Eastachr", in W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen* (Berlin), 229-263.
- Gyselen, R., 1989, *La géographie administrative de l'Empire sassanide. Les témoignages sigillographiques*, *Res Orientales*, Paris.
- , 2007, *Sasanian Seals and Sealings in the A. Saeedi Collection*, *Acta Iranica* 44, Leuven.
- Harmatta, J., "review of W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*", *Die Sprache* 19, 68-79.
- Huyse, P., 1999, *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ)*, *Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part III, Vol. I, 2 Vols.*, London.
- Khurshudian, E., 1998, *Die parthischen und sasanidischen Verwaltungsinstitutionen, 3 Jh. v. Chr.-7. Jh. n. Chr.*, Yerevan.

- Macuch, M., 1993, *Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran. Die Rechtssammlung des Farrohmard i Wahrāmān*, Wiesbaden.
- Madan, D. M., 1911, *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- Perikhanian, A., 1997, *The Book of Thousand Judgements, A Sasanian Law-book, with Introduction, Translation and Translation of the Pahlavi Text, Notes, Glossary and Indexes*, tr. from Russian by Nina Garsoïan, Costa Mesa, California and New York.
- Shaked, S., 1975, "Some Legal and Administrative Terms of the Sasanian Period", *Monumentum, H. S. Nyberg II, Acta Iranica 5*(Téhéran-Liège), 213-25.
- Skjærvø, P. O., 2006, "A Note on the Legend," in Judith A. Lerner and Prods Oktor Skjærvø, "The Seal of a Eunuch in the Sasanian Court," *Journal of Inner Asian Art and Archaeology 1*, 115-117.
- Tafazzoli, A., 1974, "Some Middle Persian Quotation in Classical Arabic and Persian Texts", in Ph. Gignoux and A. Tafazzoli (eds.), *Memorial Jean de Menasce* (Louvain), 337-350.
- Weber, D., 2008, *Berliner Pahlavi-Dokumente. Zeugnisse spätsassanidischer Brie- und Rechtskultur aus frühislamischer Zeit*, Iranica 15, Wiesbaden.
- Yamauchi, K., 1993, *The Vocabulary of Sasanian Seals*, Tokyo.

TABLE OF CONTENTS

A Review of French Orientalists' Studies on <i>Tārīkh-i Jahāngushāy</i> and <i>Jami' al-Tawārikh</i> / Zeinab Sadat Abtahi	1
The Linguistic Origins of Harzan Immigrants (a Review of W. B. Henning's Theory) / Nima Asefi	19
A Discussion on the Pronoun-Constructed Verbs in Persian / Mohammad Hasan Jalalian Chaleshtari	35
About the Legal Term <i>azišmānd</i> in the <i>Mādayān ī Hazār Dādestān</i> / Nadia Hajipour	55
<i>Din Mas'ala</i>, A Sample of the Defensive and Passive Expression of Zoroastrian Theology / Hamidreza Dalvand	75
Who is Sāsān V? / Farzaneh Goshtasb	89
Proposals for Reading Some Phrases in the <i>Ayādgār ī Zarērān</i> / Meysam Mohammadi	105
Ἀρμαμίθρης: A Median Name in the Assyrian Kings List / Mehrdad Malekzadeh	123
Unspecified Adjective <i>aivam</i> in Old Persian / Changeez Mowlae	153
Margrave in Bishabour, Burial in Eqlid: A Survey of Eqlid Inscription / Cyrus Nasrollahzadeh	161



Iranian Studies

Formerly “the Journal of the Faculty of Literature and Humanities”

University of Tehran

ISSN: 2252-0643

Vol. 9, No. 1, Spring and Summer 2019

Managing Director: **Gholamhossein Karimi Doostan** (University of Tehran)

Editor-in-Chief: **Jaleh Amouzgar** (University of Tehran)

Editorial Board:

Jalaloddin Rafi'far (Professor, University of Tehran), **Mansour Sefatgol** (Professor, University of Tehran), **Mahmoud Jaafari-Dehaghi** (Professor, University of Tehran), **Mir Jalaloddin Kazzazi** (Professor, Allameh Tabataba'i University), **Kamaloddin Niknami** (Professor, University of Tehran), **Mahshid Mirfakhraie** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Mohammad Jafar Yahaghi** (Professor, Ferdowsi University of Mashhad), **Zohreh Zarshenas** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Ahmad Salehi Kakhaki** (Associate Professor, Isfahan University of Art), **Hasan Hazrati** (Associate Professor, University of Tehran), **Seyyed Hossein Nasr** (Professor, George Washington University), **Philip G. Kreyenbroek** (Professor, Georg-August University of Göttingen), **Carlo Giovanni Cereti** (Professor, Sapienza University), **Anna Krasnowolska** (Professor, Jagiellonian University of Krakow), **Nicholas Sims-Williams** (Professor, University of London, School of Oriental and African Studies).

Publisher: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran

Executive Manager: Moharram Bastani

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

E-mail: jiranic@ut.ac.ir

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: 100,000 Rials

According to Notice No. 100159, dated 06/09/2011, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Iranian Studies is ranked in the “Scientific-Research” category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir www.magiran.com www.isc.gov.ir www.ulrichsweb.com www.ut.ac.ir
--------------------	--

Iranian Studies

ISSN: 2252-0643

Vol. 9, No. 2, Autumn and Winter 2019-2020

A Review of French Orientalists' Studies on <i>Tārīkh-i Jahāngushāy</i> and <i>Jami' al-Tawārikh</i>	1
Zeinab Sadat Abtahi	
The Linguistic Origins of Harzan Immigrants (a Review of W. B. Henning's Theory)	19
Nima Asefi	
A Discussion on the Pronoun-Constructed Verbs in Persian	35
Mohammad Hasan Jalalian Chaleshtari	
About the Legal Term <i>azišmānd</i> in the <i>Mādayān ī Hazār Dādestān</i>	55
Nadia Hajipour	
<i>Din Mas'ala</i>, A Sample of the Defensive and Passive Expression of Zoroastrian Theology	75
Hamidreza Dalvand	
Who is Sāsān V?	89
Farzaneh Goshtasb	
Proposals for Reading Some Phrases in the <i>Ayādgār ī Zarērān</i>	105
Meysam Mohammadi	
Ἀρμαμίθρης: A Median Name in the Assyrian Kings List	123
Mehrdad Malekzadeh	
Unspecified Adjective <i>aivam</i> in Old Persian	153
Changeez Mowlae	
Margrave in Bishabour, Burial in Eqlid: A Survey of Eqlid Inscription	161
Cyrus Nasrollahzadeh	